بسم الله الرحمن الرحیم

سالکان مسالک سروری و کوی ربایان حلیه فصاحت گستری را سر رشته آن و سران افواج ارباب درایت و جهانبان
مناصب فطانت و کیاست را وظیفه چنان است که تشیید مبانی نظام هر کلام و تشدید ارکان هر افتتاح
و اختتام بحمد و سپاس ازلی پادشاهی بی زوال و ابدی سلطانی مصون از تطرق عین الکمال نمایند که جاسوسان
عقول کامل و شبروان خیال اسیع حاذق و عاقل را در بارگاه درک ذات اقدسش بار نیست که ما عرفناک
حق معرفتک و سمند تیزگام و برق رخش عزام اندیشه و وهم را در فضای دریافت کمالش مجال گذار نی
عجز الواصفون عن صفتک قلاع سبعه ذات البروج افلاک را اقالیم سبع قدرتش و قصور مقصوره
عالیه سموات طباق از بارگاه آفرینش پست تر مرتبه اگر بیگانه خواست تا باستراق سمعی راه در حضرت جلالتش
برد دگر محرم آستانه اراده کرد تا بر مرتبه برتر از مقام خود پا نهد بخطاب با انواع پشیمانی
قرین آمده کمند وهم و خیال را بکنگره قصر عظمتش رسانی و به تخلیق فکرت و اندیشه را بر مرقد روز ما معدود و لا آلی
تحیاتی خارج از حیطه حد و شمار نثار زمزم ارم نظم و ادای مجلس محمدت سر خیل جنود برگزیدگان حضرت معبود و قائد افواج
ستوده کان صفوت نمود صاحب نشان واسطه مصالح آب و باد و خاک حارج معارج
فلکان قاب قوسین او ادنی سالک مسالک الکه گران عاقبتش بر زبر زبان زرم
و بدر جمال با کمالش در فلک عنایت تمام است در حلبه رهان صعلوت گوی مسابقت از تمامی موجودات برده در
میدان معرفت قصب السبق از عموم ممکنات ربوده اعنی والی ولایت رسالت مالک ممالک هدایت
چشم و چراغ جمیع رسل هادی سبل سلطان چارباش ایوان اصطفا چراغ پیشگاه آفرینش و بر جماعیر آل
و اصحاب و مشاهیر انصار و احباب او باد که مقدمه الجیش جنود ولایت و سر صفان زمره اصطفا و هدایت

فرمان

فرمان روایان کشور ایجاد و کارفرمایان عالم کون و فساد اند با قدام جهاد و اجتهاد طریق بندگی و عبودیت
پیموده اند و با قدام مراحل خلوص و صفا ترک تارک اختیار بر اوج محدب فلک اعلی سوده ارزوی کمال
رضا بر منزل تسلیم و بچوگان شتافته و ممالک شفاعت و ولایت را اقطاع ابدی یافته اند هم امنا الله و اصفیاء
و اولیاء الله و اوداء سیما امین الله علی عباده و المجاهد فی الله حق جهاده صاحب فتوت لافتی و والی ولایت
الکه توسن خلافت در میدان ولایت تاخت و رایات مجاهدت بر اوج افلاک
برافراخت رهروان مسالک ایمان را دلیل است و واقفان مواقف دین را هادی و سبیل تیغ چندر بیعش
کشور هدایت را حصنی است حصین و سلسله ولایش وصول علما را حبل المتین علی الخصوص انشا از هر
عالی اعلی ولی الله از هر والی اولی علیه و آلهم صلوات الله الملک العلام الی یوم القیامه و قیام الامام
صلوات زاکیه نامیه متواتره متوالیه متکاثره و سلم تسلیما کثیرا کثیرا بر مرآت صافیه قلوب ارباب دانش
و بینش بل بر هر فردی از افراد آفرینش صورت شاهد این مدعا منعکس پذیر است که حکیم علی الاطلاق برای
اظهار قدرت کامله و افاضه فیوضات وافره بر اصناف موجودات را از رکیب خانه ربوبیت خلعت خلقت پوشانده
کما قال عز من قال پس زمره بشر را که زیور عقل و عرفان و حلیه دانش و ایقان
آراسته و محلی است از سایر موجودات برگماشت و قرین برتری و مزیت داشت که
و بدیهی است که مزیت عرب مزبور بر اعراب مخلوقات بکر بزید معرفت و عبادت که
وار تقای مدارج عرفان و عروج بر معارج ایقان منوط بر حسب اسلام است که
وان جوهر شریف مربوط است با کتاب که هذا انتظم من افواه الرجال و ابتغی از وده نفعی نباید الا بامنیت و
آسایش و فراغت و آرایش و این صورت از پرده خفا رخ ننماید الا باستیاری اجتهاد سلاطین عادل
و پایمردی جهاد خواقین معدلت خصایل که السلطان العادل ظل الله فی الارضین نظر بر ترتیب مقدمات
مسطوره و قیاس قضایای مزبور بر جناب احدیت که فیاض وجود او مطلق است واجب و لازم است
که در هر عهدی از عهود و عصری از اعصار قبضه اختیار عباد را در کف کفایت سلطانی نهد که کافل مهام
انام تواند بود و زمام مهام انام را در قبضه اقتدار خدیوی دهد هر که کفالت نظام عالم تواند نمود در هر کشوری
خدیوی نامدار بر کار و که کشاکش ارا حوادث صواد در رخت تاب و توانش را از بن نتواند برد و در هر
اقلیمی سلطانی شوکتمدار گذارد که تند باد هوایل و سوارد حادثه بنیان وقار و اقتدارش نتواند کرد

تا صعوه ضعیف فارغ از صدمت شهباز قوی در مهد آسایش به تسبیح و تقدیس او جل شانه اقدام تواند نمود
و غزال وحشی آسوده از چنگال شیر شرزه در بستر راحت به ذکر و تهلیل او تقدست اسمائه تواند غنود
لهذا از بدو خلقت بشر پیوسته سریر سروری را بفر وجود خدیوی زیب و آرایش و عموم مخلوقات را در کنف کفایتش
آرامش داده   چو آن رفت این دیگر آمد بجای   جهان را نماند بی کدخدای   تا درین عهد خجسته و اوان
با نوال میمنت پیوسته که ملک جهان را بپادشاهی عادل باذل و ریاست داد و درم مهام انام را در قبضه
اختیار کشورگیری صمیم ضمیر اثر تاثیر نهاد   اعنی ملک ملک سیرت سلیمان سریرت پادشاه
هوشنگ فرهنگ جمشید اورنگ دارای سکندر اقبال فریدون خصال خسرو قاآن همت کسری معدلت
خدیو فلک بارگاه اسلام پناه مروج دین اله شهریار سماحت مجره کمند بلال جام آفتاب علام زحل محل مشتری
عمل بهرام رزم ناهید بزم تیر تدبیر آسمان سریر ثاقب شهاب خدنگ سحاب آهنگ حامی ملت بیضا سایه رحمت
خدا السلطان الاعظم والخاقان الاعدل الاکرم ملک ملوک العالم غوث الدنیا والدین غیاث الاسلام
والمسلمین اجل الملوک والسلاطین مالک الملک بالارث والاستحقاق ناشر آثار المعدلة فی الاطراف والآفاق
ظل الله الممدود علی الارض وفضله المورود فیها بالطول والعرض المجاهد فی سبیل الله الغازی لدین الله السلطان
ابن السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان سمی رسول الله الملک الجبار
شهنشاه دریا دل کان یمین   جهاندار دارا وش جم نگین   قدر اقتدار و ملائک سپاه   شه غازی
آن داور دین پناه   سپهر برین کمترین چاکرش   بر از اختران پرچم اخترش   ازو سرفراز افسر سروری
بدو ختم شد آیت برتری   خلد الله ملکه و سلطانه وانفذ فی قلب العدو سیفه و سنانه و چون شاهنشاه عالم پناه را
از بدو طلوع نیر وجود مسعود همت فلک اعتلا مصروف اعلای لوای جهاد و غزا و خاطر آفتاب مظاهر مسطور
و مکنون قلع و قمع و دفع و رفع اعادی و بدخواهان ملت بیضا بوده و میباشد و بدین راه دل و همت ملوکانه
در تمهید قواعد لشکر و نظام و ترتیب اسباب ترقی آن و انفاذ آن لوازم مصروف باید ضمیر فلک تاثیر شاهنشاهی
مایل مطالعه کتب تواریخ سلاطین نامدار و خواقین کشورگیر با اقتدار میباشد که موجب مزید شوق بامر غزا و جهاد و کشور
گیری و مملکت ستانی گردد لهذا در اواسط شهر جمادی الاول ختم الله بخیر المقصد والآمال من شهور یکهزار و
دویست و پنجاه و دو هجری که رایات نصرت آیات بعزم تنبیه ترکمان ضاله شقاوت بنیان و مفسدین بیکا
غیبه دار و ارکان شقه گشا و ساحت فیروزکوه محل نزول موکب فلک فرسا بود کمترین بنده جان نثار

جان نثار و کمترین غلام صداقت شعار محمد رضای تبریزی که از عهد مهد الی العهد از فزون است قلم وارم
سر بر خط فرمان و سر فدویت بر این آستان آسمان نشان است و چمن ترتیب دولت علیه السنه مختلفه
قراءات اروپا و فرنگستان را آموخته و رقمی چند از فنون غریبه بر صفحه وجود نابود و دوحه است بعرض
حضور احضار فرموده و بدین موهبت عظمی بر فلک پر و مریخ اثیر مرا به مباهات و افتخار افزودند پس بجلادت
وی آداب و الفاظ در ابتسام پس از اظهار مراحم خسروانه و بذل اشفاق ملوکانه مامور بترجمه کتاب
تاریخ سرکار سلطنت آثار ایمپراطور اعظم ممالک فرانسه ناپلیون حشمت مقرون که در امور کشورگیری و مملکت
گشائی بی عدیل و نظیر و در مراسم تدبیر و خدعت و لوازم حزم و حیلت اعجوبه و فرید ادوار گردون سپهر بود
از روی کمال جلادت و فراست روی عزیمت بر تسخیر ممالک نهادی و کر بسیار و ابهام ثبات رای و قوام امر عقده
از آن کارگشودی و قدم در جاده پیچ کار نهادی و کر بجوکان تدابیر صاید گوی مسابقت از همگنان ربودی هم
شرح برخی وقایع احوال و بعضی رشادت و خصال او و حشمت و کاردانی و دولت و مملکت ستانیش از مطالعه
ابواب کتاب استنباط میشود فرمودند که چون از زبان فرانسه بانگلیسی ترجمه و تحسین گردیده بود آن بلغت فارسی ترجمه
نماید تا طالبان دقایق نوادر آگاهی و مملکت گیری و رهروان طریق مجاهدت و نام برداری سرمشق و سر رشته توانند
بود و با بصیرت و خبرت مشتاقان مشق فدویت و جان نثاری دولت ابد آیت توانند افزود در مطالعه غرایب
امور و نوادر صادرات آن اعجوبه ادوار را و هوس شوق جان نثاری و خدمتکاری هر یک از چاکران دربار
سلطنت روز افزون و موجب مزید اجتهاد و غزا در راه دین و دولت ابد مقرون گردد از ظهور این مرحمت سر باوج
فلک رسانیدم و زبان ارادت ترجمان بدین کلمات مترنم گردانیدم   شکر خدا که آنچه طلب کردم از خدا
بر منتهای همت خود کامران شدم   پس بر حسب امر همایون کمر فدویت بر اتمام خدمت به انجام فرمایش همایون
بستم و ابواب تردد بیگانه بر رخ بستم و در التزام رکاب ظفر انتساب همایون در اردوی فلک نمون
مشغول خدمت مزبوره بود تا آنکه موکب آفتاب قباب را پس از انتظام مهام صفحات خراسان و خوارزم
برای اتمام فرمایش مامور از سعادت التزام رکاب قمر انتساب همایون که کسنهای مامول و نهایت مقصود
فدوی جان نثار بود محروم و متوقف و قعود دارالخلافه الباهره ام مامور و محکوم فرمودند که پس از اتمام
کتاب مسطور برکاب نصرت و سعادت مفطور ملحق و مشرف شود لهذا بر حسب امر قدر قدر در دارالخلافه
الباهره نیز کمر جهد و جد بر میان فدویت و بندگی بست تا در خطه فلک مرتبه طهران صانها الله عن الحدثان

و حرسه عن تطرق الحدثان که علاقه ابدآیت باهره را مقرو سلطنت قوی کمکت قاهره را مستقر و بدین راه
باتباع اخضر گردون و چرخ اخضر بل از مقر مهر و مستقر قمر برتر است سمت اتمام و صورت انجام و اختتام پذیرفت
رجاء و مرتجی از درگاه واهب العطایا و رازق البرایا آنست که در دربار آسمان بار و درگاه فلک خرگاه سپهر مدار
شاهنشاه انجم سپاه دارا و شهریار سلیمان جاه فریدون اقتدار مقبول انظار مهر آثار همایون و مطبوع طبع گهربار
آفتاب مقرون افتد که ازین موهبت عظمی و مکرمت فی منتهاها تارک مفاخرت و مباهات بر اوج افلاک
و سموات سایم و من الاشکال و الاقران قرین برتری و افزونی ایم همانا مگر این سر قلب جود نابود ما بندگان
فدویت نشان از کیمیای قبول انظار مهر آثار خسروانه روحی و روح ماعداه فداه قابل رواج در بازار موجودات
آید و دره بی وجود هستی کمترین غلامان جان نثار عبودیت ارکان از لمعات آفتاب مراحم و اعطاف
خاطر مهر مآثر شاهانه خلدالله ملکه و سلطانه الی یوم القیام سایان نمایش و بروز در عالم وجود گردد
ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید ان الله تعالی ولی ذلک و هو حسبی و نعم الوکیل

شارح این وقایع مذکور مینماید که در باب مولد و منشاء و اصل و نسب آنجناب جناب ناپلیون بناپارت اختلاف
بسیار است اصح اقوال او این است که در پانزدهم ماه اوگست سنه من شهور سنه عیسوی مطابق اواسط اسد سال ١١٨٥
هجری در جزیره کارسکه در شهر اجکسو که بندر و پای تخت شهر مزبور است متولد شده و در پستی فطرت و دنائت
ذریت او آنچه ذکر نموده اند همه آنها خلاف واقع است و از اینکه خاندان فقیری بوده اند و او خود در مدرسه عامه که وجوه
مخارج آن از مردمان دولتمند و بنداراو می شد تربیت یافته حرفی نیست بلکه مبرهن و محقق است لیکن این
تحصیل ... باو نموده بلکه اکثری از اولاد و احفاد نجبا که خاندان آنها بضاعت بوده اند در آن مدرسها تعلیم
میگرفته اند و اسم پدر آنجناب چرل بناپارت بوده در دیوان معدلت اساس برد لیشه رومالو شغل وکالت
اختصاص داشت و مادرش از خواتین جزیره کارسکه بوده در حسن و جمال از جنس خود ممتاز و اعدیل انفریسید
که باوی برابری در جمال نماید و خاندان آنجناب از اعزه آن ولایت بودند که نسبت بخاندان شریف کالتواز
اشراف ولایت جنل میرسید و جناب ناپلیون بناپارت از پدر و مادر خود چهار برادر و سه خواهر داشت
اول از برادران که بحسب سن از آنجناب بزرگتر بود اسم وی جوسف بناپارت بود دوم لوسین بناپارت
سیم لویش بناپارت چهارم جرام بناپارت و خواهرانش یکی مسماه به الیسه و دیگری کارالاین ...

و یمی بالین بود وقت که جناب ناپلیون بناپارت دو ساله او را باداب شریعت دین عیسوی بنیاد علیه
السلام تعمید کرده و برا بروعن مقدس طهارت دین مزبور داده او را داخل در آن دین کردند خلاصه
کلام موطن اصلی اجداد پدری آنجناب ولایت تسکنی بود که از ولایات ممالک ایطالیا محسوب میشود و سعید و
پنجاه سال قبل ازین بسبب انقلاب زمانه و غلبه اغتشاش ولایات ایطالیا جلای وطن اختیار نموده در جزیره
کارسکه سکنی و ماوی نموده توطن گرفته چنانکه مولف اوراق بیان مینماید که ناپلیون بناپارت در اوایل
لشکرکشی خود بممالک ایطالیا چنانچه پس ازین مذکور خواهد شد در عرض راه بشهر تقاران که از شهرهای معظم
ولایت تسکنی میباشد در قصبه سن منتو نزول کرده با همه من تبع خود بشخصی بزرگ و معتبر که از اقوام پدرش بود
مهمان شده و اسم آن مرد عزیز فریقاری بناپارت بود فردای شب مزبور محض احترام او و مکافات مهمانی و حسابات
و اخراجات و زحمت او کلمه نشان چلپیا از مرتبه معتبر که سنت استیفن باآن مرد عزیز تعارف کرده و برسم هدیه
داد و علی ای حال در اصل اشتقاق لفظ ناپلیون بناپارت علم بعضی بلکه اعتقاد اکثری از نحویون برین است
که از الفاظ یونانیست و معنی شیر بیشه است الحاصل وقتی که ناپلیون بناپارت می شنید بلکه برای العین مشاهده
مینمود که خلایق در باب اجداد او گفتگو می کنند و از راه تملق و خوشامد هر یک علی رغم دیگری دیرا منسوب
ملکی و مربوط به سلسله و خاندانی مینمایند غیرت بر خیالش غلبه کرده مینفرمود که من اول سلسله خودم و همچنین
در آن اوقات که دختر امپراطور نمسه را برای ناپلیون بناپارت عقد می بستند امپراطور نمسه امر فرمود که سلسله
اجداد ناپلیون بناپارت را باشراف ممالک ایطالیا متصل سازند ناپلیون بناپارت از کثرت غیرت و علو
همت از آن مرتبه و جاه آباء و اجداد استنکاف نموده فرمود راضی هستم باینکه پسر رابع هاشم و از سلسله اولاد و احفاد
جباران و ستمکاران حقیر ایطالیا محسوب نشوم القصه جناب ناپلیون بناپارت سه پسر داشت یکی جوسف
بناپارت و یکی ناپلیون بناپارت و دیگری لوشین بناپارت بود اولی از اینها را پس از فوت پسری پیاده
کار مانده مسمی بچرل بناپارت و از دویمی دختری بیادگار ماند مسماه به الدیث که برارشد خاندان آرانو
شوهر اختیار کرد و سیمی واعظی بود بلاعقب که در شهر اجکسو در دار الشرع شغل وکالت اشتغال
مینمود و در سال ١٧٩١ عیسوی مطابق سنه ١٢٠٦ هجری که هشتاد سال عمر کرده بود از دنیا رحلت
و بدار البقا راجعت کرد از جنس ذکور همان چرل بناپارت که عبارت از پدر ناپلیون باشد در دار العلم
روم و در شهر پیزا که یکی از شهرهای ولایت تسکنی است نشو و نما کرده و تعلیم و تربیت یافته و پایه بلند علم

الشرایمی فایز گشته از آنجا بوطن خود که جزیره کارسکه باشد مراجعت نموده تاهل اختیار کرد و از وقت جوانی بود
بیست ساله که ناگاه آثار جنگ و جدال در مابین دولت بهیه فرانس و جمهوریه جزیره کارسکه ظاهر گشت در این زمان پدر ناپلیون
بناپارت دران اوقات از جمله دوستان شفیق و خیرخواهان صدیق جنرال پائلی بوده از جمله نگاهداران و
حمایت کنندگان غیور در حمیت ولایت خود محسوب شده بود از ابتدای مجادله کشتیهای دولت فرانس
اطراف جزیره کارسکه را احاطه کرده از هر طرف عسکر فرانس از کشتیهای جنگی آمده شهر و بندر اجکسو را که دار
دارالحکومه جزیره کارسکه بود متصرف شدند پدر ناپلیون بناپارت را با خاندانش از آنجا بیرون کرده بقریه
کارطی که در مجموعه کارسکه و در دامنه کوهی واقع بود حمل و نقل نمودند در این سفر زوجه بلند طلیعت وی که
وجود چون ناپلیون بناپارت را در بار حمل داشت همرکاب جنرال پائلی بوده در تاریخ ۱۷۶۹ عیسوی
مطابق ۱۱۷۰ هجری در هر جا مصاف لشکر جزیره کارسکه کوه و هامون می پیمود و آن زن رشیده پردل
چندی در قفای جبال راه پیموده در محال نائی در کمال عسرت و مشقت بسر میبرد تا اینکه زمان وضع حملش نزدیک
شد محور المنجی بسردار لشکر فرانس گردیده بتوسط خیرخواهانش از مرشال دیوانش که سردار جنود فرانس بود
اذن و اجازه حاصل ساخت که در امان لشکر فرانس بوده بشهر اجکسو مراجعت نماید روزی مادر ناپلیون
بناپارت برای تقدیم عبادت بیکی از معابد شهر رفته بود ناگاه آثار درد زائیدن بروی ظاهر گردید فی
الفور بسرعت تمام بخانه خود شتافت بحجره ورود و باوطاق بار حمل خود را بزمین گذارد و جناب ناپلیون بنا
پارت متولد شد مورخ گوید کودک تازه مولود آن شیرزن وقتی که بدنیا آمد در اوطاق بسیار محقری در
گلیم یا جاجیمی بغایت مستعمل می غلطید در بساط مادرش زیاده بران چیزی دیگر وجود نداشت و از
عقل بعید نیست که با وجود بار گران و آن همه رنج و زحمات و سختی و صدمات که در کوه و هامون دیده و صحرا و
بیابان دویده و مسالک شدید المهالک و بلند و پست جبال و نشیب و فراز تلال رسیده آن طفل نیک
بخت را بهر جا کشیده اصلا قصور و خللی و فتور و عللی در وجود ذیجود وی حاصل نگردید همانا پرتوی از انوار
الطاف الهی که حافظی کافی و لاحظی وافی است بر ساحت ذات آن طفل تابیده در مهد امن و سلامت
در پناه حضرت پروردگار جل شانه آرمیده رفته رفته شهره جهان و سعادتمند دوران گردانید علی ای
حال بعد از انجام کار و بهره جنگ و جدال چون پدر ناپلیون بناپارت از جمله محاصره کنندگان بود
باتفاق جنرال پائلی بیکی از بندرات جزیره مزبوره فرار نمودند و او را اراده این بود که در خدمت او بوده جنرال

جنرال پائلی بکشتی نشسته جلای وطن گزیند لیکن از اهل ولایت کسانیکه با او رفیق و مهربان بودند غیبت او را
بخیر ولایت مصلحت ندانسته شد و مانع از رفتن او شدند لهذا پدر ناپلیون بناپارت نظر بمساعی اهل ولایت و
بنابر وفور مهربانی و محبت نسبت بزن و فرزند ترک غربت کرده و از جنرال پائلی وداع نموده بخانه خود مراجعت
فرمود پس از استیلای دولت فرانس در جزیره کارسکه چون ملوکات و نواحی مملکت خود بنای حکومت
در آن سرزمین گذارد دوازده نفر از اشراف و اعیان را که قابل و شایسته حکومت بودند از میان منتخب و ریاست
امور دولت و رعیت را بکف کفایت ایشان نهاد و چون پدر ناپلیون بناپارت از اهل آن ولایت طالب
بودند و در میان آنها قبول عامه داشت بر پاسبانهای اهل ولایت داخل در اجزای حکومت کردند لهذا
او را در محکمه عدالت و دار القضاء مشیر و کارگزار نمودند در مرور دهور و ادوار ماه و هور بهمین شغل سبب ترقیات
او شده بنوعی در مزاج کونسل اعظم آن ولایت که از جانب دولت فرانس بود رسوخ کرده که از امثال خویش
برتری یافت در سال ۱۷۷۹ عیسوی مطابق ۱۱۹۰ هجری از جانب جمهوریه و اشراف و اعیان آن ولایت وکیل
شده بدار السلطنه پاریس روانه شد و دو پسر خود جوسف که ارشد اولاد بود و ناپلیون را نیز باتفاق خود برداشت
و جوسف را در شهر آوتن بمکتب فرستاد و ناپلیون را که ده ساله بود بتوسط واسطه های سرپربوف که از جانب
دولت فرانس در جزیره کارسکه حاکم و کارگذار بود در شهر برین داخل مدرسه نظام دولتی نمود مولف
اوراق گوید که از بدایت احوال جوانی و طفولیت ناپلیون کمتر کسی استحضار دارد مگر آنچه را که خود آنجناب
بیان فرموده اند و تقریرات او را کاتبو حقه مقام بر روز ظهور در آورده نوشته اند میفرماید که در طفولیت بسیار
مغرور و خودرای و خودپسند بودم و چنان متهور و بی باک که هیچ خوف و هراس بر مراتب هوش
و حواس من راه نمی یافت و پیوسته با مردم طالب فتنه و فساد و جور و عناد بودم و همگنان را در شکنجه رنج
و عنا میگذاشتم و از احدی بیم و وحشت و اضطراب و دهشت نداشتم و همه همالان و همسالان خود را آلان
لم یکن می انگاشتم و مصاحب هوس و طالب تیغ بودم و دمی از فکر آزار و اذیت کسی نمی آسودم چنانچه
در میان عیال پدر همین فتنه و شر ظاهر میکردم سوی یکی پنجره دشنید و روی دیگری پنجرا نشیدم یکی را
بر ادب میخواستم و دیگری را بشرارت می خستم و دایما برادر خود جوسف را بمعانقه و مخاصمه میکشیدم
و پیوسته او را میزدم و بدندان میگزیدم گاهی وی را بواسطه اشکی گرفتن و گلی بشکل زدن آزرده خاطر
میداشتم هنوز از ضرب دشتم آسوده نگشته مبادرت بمشت دستی نموده و دوان دوان رفته شکوه

و شکایت از او در نزد پدر و مادر خود کرده وی را سور و تنبیه و آزار خواست می ساختم و از آنجا که بسیار چست و چالاک و زبردست
و بی باک بودم مادرم همواره آتش مزاج مرا به آب سیاست منطفی ساختی و محبت خود را مشوب بقهر و غضب کرده
پیوسته مرا بواسطه ارتکاب حرکات زدیه و رفتار شنیعه که از من بظهور میرسید تنبیه و تادیب میفرمود که مبادا
سکنات نالایق از من صادر گردد و بدنایم اعمال و قبایح افعال عادت نمایم و پای از دایره ادب بیرون گذارم
و پدرم مردی بود طالب عیش و عشرت و راغب نقل و شربت و زاید الوصف اولاد خود را دوست میداشت
که احدی بالکثرت محبت او نسبت باولاد ملاقات نکرده ام و چندان در قید تربیت اطفال خود نبود و در علاوه
اگر از ما هر یک تقصیری صادر میشد چون مادرم در مقام تنبیه و تادیب بر می آمد پدرم عذر جهه ما میخواست و نمیگذاشت
که خورد و آزار و اذیت شویم بدین جهة مادرم متغیر میگردید و میگفت بالاخره باید ایشان را ترغیب و تحریص بعمل نیک
نمائی علاوه بران در صدد عذر بر می آئی شما را بسیچ و بر ما اختیار جو می نیست و مادرم چنان مواظب احوال ما بود که مطلقا
بکار ناشایست و پست اقدام نمایم بلکه همیشه طالب و راغب آن بود که هرچه از علامت شهامت و آثار شرافت است
در طبیعت جوان ما ریشه گیرد و از کذب و دروغ و عدم اطاعت ممانعت مینمود و از تقصیرات جزئی و کلی ما هرگز چشم
نمی پوشید و ما صدور تقصیر بتادیب هر یک می کوشید و خود آنجناب میفرمود که در باغ چند اصله درخت
انجیر داشتیم محض خیال ما بود پنهان از پدر و مادر و برادرم اکثر اوقات با آن درختها بالا رفته و گاهی اتفاق می
افتاد که از بالای درخت بزمین می افتادیم آسیبی به اعضای ما میرسید مادر ما را بمنهیی مجرد و مستحضر گشته
ما را امر فرمود که دیگر پیرامون درختها نگردید و ما بی خبر از او هر وقت فرصت مینمودم ببالای درخت بر آمده از آن
انجیر ها پاره تناول نموده و بهره حرص و آز غالب و طبیعت مایل بود بجیب و بغل آکنده و پاره را بهر زده بروی
زمین پراکنده بازمی گشتم ولیکن از اینکه ممانعت بسیار دلگیر و رنجیده خاطر بودم و از بیم و ترس مادر جرأت
نمینمودم که بمقدار میل خاطر پیرامون درختهای انجیر بگردم تا اینکه روزی از فرط بیکاری و بطالت و کسالت
آزردگی و ملالت میل آن کردم که نظری بانجیر ها بیفکنم و به بینم از بالاشتیها چه رتبه و مرتبت جهه ایشان
حاصل گشته پنهان از همه بچستی و چالاکی خود را ببالای درخت رسانیدم و بقاعده معهود تا ترس و شره چیره
آمد و طبیعت از چیدن انجیر خسیر پاره را خورده و پاره را ذخیره کرده و هنگام باز آمدن از درخت ناگاه
باغبان را در پای درخت حاضر و از انگار خویش ناظر یافتم از شدت خوف چون سیماب از آتش
افتاد و حس از جنبش آب و بید از باد در اضطراب گردیدم چندان که تاب از جسم و آب از چشم

از چشم روان شد باغبان بمقدمه تهدید فرو چید و بساط ملاحت بر چید خواست تا مرا بار خواست نزد مادرم
برد و پرده رازم بر بیچه افتضاح و سیاست درد در حالت نومیدی که گفتار را امکنت اقتدار نماند و زبان را
لکنت بسیار رساند فی الحال طلاقتی در لسان و ذلاقتی در بیان من پیدا شد کیفیت حال خود را از روی
سستی که از خوف مادر پنهانی رجوع بمیوه این درخت نموده ام با او در میان نهادم و عهد کردم که دیگر پیرامون
درخت نگردم و محاسن حرکات حمیده را بر قبایح سکنات زدیه بتبدیل دهم و حسنات اعمال را بر حسنات افعال
ترجیح نهم زاید الوصف دلش بر احوالم سوخت فی الحال دست از من برداشت از وی کناره گرفتم و در حیم(?) از پیش نظر
آن مرد باغبان ناپدید بودم چون بیمار سر در گریبان و بدنبال چشم از عقب نگران و با خود میگفتم که
از قید این بلیت رستم و از بند این اذیت جستم هرچه از نظر باغبان دور می گشتم شادی و سرورم بیشتر
می شد و یقین حاصل نمودم که البته باغبان از سر اراز این سر و راز در گذشت از اتفاقات فردای روز
مزبور مادرم بخیال انگور انجیر بار انسیم سحر بوجود آنها وزیده مشوق تمام بعزم چیدن انجیر بپای درخت
خرامان گردید اثری از آن ثمر ندید انگشت حیرت و حسرت بدندان گزید مرد باغبان را خواست و از روی
تهدید از انجیر رسیده باغ سراغ گرفت و هوای مواخذه در دماغ باغبان را خفقان تحمل از دست و تیر
تاب از شست شده پرده از روی کار برداشت و تخم اسرار در مزرع اظهار کاشت مادر بتادیب و تعذیب
دست و زبان گشاده و بدام شکنجه و رنجه ام نهاد مورخ گوید او قابلگی جناب ناپلیون شش هفت ساله بود
مادرش سلیچی(?) از مکتب خانه مزبوره زنی بود مادر که تربیت چند نفر از دختران مشغول بود و مادر ناپلیون
بواسطه خصوصیت در خافت(?) که با آن زن داشت آنجناب را بدست او سپرد که در تربیت او پرداز ده
و بغیر از جناب ناپلیون از جنس ذکور کسی دیگر در آن مکتب خانه موجود نبود همه آنها دختران دوشیزه و دلبران پاکیزه
بودند که هزار عاشق ناتوان را بهدف تیر غمزه دلدوز ساختی و طایر دلهای عالمی را بدام چاه شکین انداختی و جناب
ناپلیون در کمال صباحت و غایت ملاحت بود دختران و طایر دلهای عالمی را بدام طره عطار و زهی(?) باز از رد
دور و همواره بادی محشور بودند در میان ایشان یکی از آنها در جنب دختران چون ماه در جمع اختر
مزیتی ظاهر و رجحانی باهر داشت که آنجناب با او مانند عاشق و معشوق پیوسته بسیر و تماشا بشوق
و صفا میرفتند و دایم الاوقات بعد از فراغت از درس و بحث با داب اولایت و ملک دست
آن دختر رعنا را بدست گرفته در عمارت تعلیم خانه و عمارات دیگاه ملالاب بگردش و سیر رفتند و همه

ساق جوراب آنجناب چسبانیده می‌افتاد و اطفال مکتب‌خانه و اوباش محله رشک و حسد برده مضمونی چند از
موزون و در سر راه ناپلیون جمع آمده به تغنّی میخواندند و می‌گفتند که ناپلیون را ساق جوراب پاشنه
افتاده اظهار عشق و محبت با محبوبه خود مینماید آنجناب از اطوار ناهنجار آنها متغیر گشته و برآشفته شده گاهی با
غیرت نایره بی‌ادبی آنها را خاموش می‌ساخت و گاهی پرده انتقام بچهره تحمل می‌پوشید و زمانی از
سنگ و چوب و سیلی و مشت بکار غریب از زد و خورد در رهگذر خرد و درشت ظاهر میکرد و آنها را از پیش
نظر دور می‌ساخت و کثرت و قلت ایشان را مطلقا بنظر در نمی‌آورد گاهی جوانان محله بامداد و اعانت
وی برمیخواستند و او را از میان غوغا و معرکه بیرون می‌آوردند مورخ گوید آنجناب همیشه در وصف مادر خود میفرمود
که او شیرزنی با غیرت و حمیت و چنان قوی دل و توانائی بدن داشت که ابدا نقصان مال و دولت
و زیان و خسارت و عدم مکنت و بضاعت و کثرت محنت تاثیر در مزاج و تغییر در احوال او نمیکرد و در همه
آنها صبر و حوصله و تحمل میفرمود و فایق می‌آمد فی المثل گویا سر مرد دانا در تن مرد توانا قرار یافته بود علاوه بر همه
کلام آنجناب میفرماید که عمی داشتم رحیم که نسبت باولاد پدرم نهایت مهربانی را داشت و کفیل امور ما
ما بود و سرپرستی ما بعهده او بود و پدری میکرد و او در ارشد در میان علمای دین مسیحی داخل
بود و منصب و فریضه گزارده همیشه مردم را با آداب دین عیسوی اسلام (?) ترغیب میفرمود لاکن در
اواخر عمر خود که دایم الاوقات بستری و خانه‌نشین بود با وجود علت تن و سستی بدن باز هم از
احوالات امت دین عیسوی غفلت نمیورزید و غصه مرتدین و خارج از اعتقاد را پیوسته میخورد با وجود
آنکه همه آنها از دست او بیرون بود و او خود پای‌بست بستر و خانه بود و باز دایم در فکر عاقبت امور ایشان
میبود و علاوه مردی بود متقی و پرهیزکار و ظریف و خوش‌احوال علم و فضل و هوش و عقل را
بمرتبه کمال رسانیده با وصف این مراتب مذکورات راضی نمی‌شد که بی اطلاع او امری از امورات
زندگانی او بگذرد چنانکه از قیمت و تعداد هر قسم از گله و رمه گاو و گوسفندی که داشت مجرد و مستحضر
بود چوپان گله و پاسبان رمه را فردا فرد خود دستور العمل دادی بدون اینکه رجوع با حدی
نماید تمامت سلسله امور را بیکدیگر مربوط و منتظم و مضبوط ساختی از خرید و فروخت و کشتن و نگاهداشتن
همه را با دستور العمل اشیا و تخمانه خود دادی بنهاد و نور همت و ضابطه و نظام امر معیشت در
خاندان او بهتر و خوبتر از سایر مردم بودی آنجناب میفرماید که عموی من با وجود ثروت و مکنت

و مکنت تمامی در امورات گذران و معیشت پول را بسیار دوست میداشت و هیچ پول و داشتن خود را
از ما پنهان میکرد و اگر چنانچه پول از وی میخواستیم میگفت شما خود میدانید که شدت اسراف و تبذیر پدر شما
چیزی برای من باقی نگذاشت و حال از جهت خرج معطل میباشم گله از گوسفند و خمره از شراب بفروشید و رفع احتیاج
خود را نمایید و میدانستیم که همه اینها عذر است و بهانه وقتی خواستیم شوخی و حیله بازی با آن پیرمرد کرده
باشیم خواهر کوچک خود پالین را تعلیم کردیم که هنگامیکه ما پول از آن پیرمرد درخواست نماییم و وی در مقام
انکار برآید تو تبسم چون ما ابرام نموده دست در بغل او نما و کیسه پولی که در جیب دارد بیرون آور آن دختر فریفته مکر
و حیله ما شد در حین پول خواستن ما و انکار نمودن او دست دراز کرده و از بغل آن پیرمرد کیسه پول را
بیرون آورده بمیان اوطاق انداخت و پول در سطح اوطاق ریزان و پاشان و احوال آن مرد سالخورده
مشوش و پریشان شد و ما را خنده عنان طاقت از دست برده بود ناگاه مادرم خبردار گردید ما را ملامت
نموده و پولها را بار جمع ساخته در اندرون کیسه گذارده باو سپرد در این احوال آن واعظ میفرمود که این پولها از
من نیست مال امانت است و تصرف در آن مغایر دیانت از آنجا که ما احوال او را دانسته بودیم هرگز خود را راضی
نمی‌نمودیم که خلاف فرموده او را ثابت نماییم تا آنکه بعد از چند مدت آن پیرمرد بیمار و بستری شده بحالت احتضار رسید
ما با ناله و زاری و افغان و بیقراری در ماتم و سوگواری بسر مینمودیم در این ساعت شخصی از مریدانش که در بالین او
حاضر بود غیرت دین دارش بسر افتاده خواست او را تلقین دهد و درود و تحیات در حق او ادا نماید این پیر
مرد محتضر او را ممانعت فرمود او متحمل نشده اصرار نمود آن پیرمرد در همان احوال پریشانی از کثرت تغیر و شدت
اصرار وی بی صبر و طاقت گشته باو از سر زین کش بس است آرام بگیر که من زیاده از دو دقیقه عمر ندارم و میخواهم
این دو دقیقه را مخصوص عیال خود نمایم و با ایشان وصیت خود را بگویم پس از آن ما را نزد خود طلب داشت
دعای خیر در حق ما کرده و آداب نصایح و وصایا را بعمل آورده و رو بجوسف بناپارت نموده گفت تو فرزند بزرگی
ولیکن ناپلیون بناپارت مهتر خاندان و رئیس دودمانست و با جمیع احتیاط باش که این وصیت مرا فراموش
نکنی و پای از دایره اطاعت او بیرون نگذاری پس از اتمام وصایا جان بقابض ارواح سپرد و ما را بی یار و
مددکار گذاشت مادرم مضطر و حیران ماند کفالت و کفایت امور ما را بعهده خود برداشت و الحق این امر
خطیر ما فوق قوه و طاقت او بود بواسطه آنکه بعد از فوت عمو اسباب معیشت و زندگانی از جهت ما باقی نماند
و سرپرستی بغیر از پدر نداشتیم و او هم بکار خود حیران و سرگردان بود لکن مادرم با وجود جوانی بمقتضای

عشق و دانش تهیه کند از آن عیال را میکرد و پرستاری ما را مینمود که از قوه امثال او بیرون بود با جمله جناب
ناپلیون بناپارت در ایام محبوسی خود در جزیره سنت هلنه یکی از اهل ولایت خود که انطامرچی نام داشت
و طبیب آنجناب شده بود چنین حکایت میفرموده که ای حکیم وقتیکه از حیز عدم بمیدان وجود آمدم مادری داشتم
غیور و تندمزاج و با تمامت قوم و خویش و عیال و اطفال که در دور او بودند بخصومت و لجاج حصومت با مادر خود
که جده من باشد با وجود این مرحله کمال محبت داشت و از ستیزه جوئی او آزرده خاطر نبود و نزد ما مهربانی
ایشان نسبت بخود مان و مادر مان نوعی مسرت و شادی جنبه ما حاصل بود آنجناب در ضمن تقریرات نظر بحکایت
طبیب مزبور کرده فرمودند گویا از دو اوصاف همولایتی خود کرد که در ورق برآینه احوالات نشسته روی ترشش نمودی با
خیست خیال دیگر مکن اگرچه مادر من که همولایتی تو باشد ستیزه خوی و جنگجوی بود لیکن با عیال و اطفال
بسیار دلگرم و مهربان و همیشه همراه ما به بیرون میرفت و ما را در خنده میداشت و اوقات لشوی و مطایبه میکذرانید
بکمنوع اضطراب و تشویش از جانب ما داشت که آثار خیال آنها از دل من تا حال بیرون نرفته است و اشک چشم
او را که در وقت بیرون رفتن از جزیره کارسکه میریخت و نور دیدهٔ او را که در هنگام جدائی از من میکرد تا این زمان
که مدت چهل سال است از صفحه خاطرم محو نگشته در آن وقت شمار ما در شتولد نگردیده بود و من بسیار جاهل بودم
و از مساعدت بخت و طالع خود خبردار نبودم و نمیدانستم که مجوبه مجده دولت و محبوبه نجدت وابهت منتظر
و مترصد وجود من است و هرگز در خاطر نمیگذشت که من و شما در این جزیره با یکدیگر ملاقات خواهیم کرد ولی
تقدیر چنان اقتضا کرده و هر یک از ما مقرر است که تابع اختر بخت خود باشیم و سرنوشت من این بود که
اقصای مراتب وجود را طی نمایم و بلندترین مقامات بزرگترین مصاعب زندگانی دنیا را مرحله پیمایم لهذا بدرا آنجناب
از قرار یکه خود تقریر فرموده بطبیب مذکور از جانب اشراف ولایت مأمور شد در شهر ورسیل که از شهرهای مملکت
فرنس است بشغل وکالت توقف نماید من و برادرم جوزف بناپارت باتفاق پدرم از وطن اصلی بیرون
رفتیم و من در عرض راه و ولایت فلارنث امیر کبیر آنجا را دیدم عاقبت بدار السلطنه پاریس رسیدیم
و ما را بحضور سلطانه فرنس بردند و در خدمت ایشان معرفی کردند و پدرم را التفات بسیار فرموده ما را مهمانی
درستی نمودند و مرا داخل مدرسه بریین کردند از این معنی بسیار خوشحال و خورسند بودم و در اوقات روز
طالب و راغب شدم که بتحصیل علم نایم و دانا شوم و قوه ممیزه بهم رسانم و هر کتاب از کتابهای علوم هندسه
و ریاضی و غیره بدست می آمد فی الفور مضامین و محتویات و معانی و منظومات آنها را فرا میگرفتم و بعد از

و بعد از چندی در میان اهل مدرسه خوب صرف من بحثی در میان نبود بعضی بر من تحسین مینمودند و برخی حسد
میبردند و من از قوت طبع و از بلندی بخت خود آگاه گشته در دل خود مباهات مینمودم در مدرسه مزبور
خالی از وجود بعضی اشخاص بد دین و دارو خسیس کار بود که در صدد آزار من باشند چنانچه در اول ورود بمدرسه
مزبوره اهل مدرسه دانسته شد که من از اهل جزیره کارسکه میباشم مرا بتالاری بردند که تصویر امیر چانذل(?)
در آنجا بود و او مردی بود که ولایت ما را بحرد و مهر تصرف و بخصم فروخته از دیدن صورت آنچنان بدعمل بدخواه
و ملعون ناپسندی بی اختیار شده بعضی تقریرات تلخ و ناصواب در حق او از زبان من جاری گردید و اینفقرات
مانند کفر و گناه کبیره در نظرها جلوه کرده همه محسنات مرا از نظرها محو و زایل نمود و تخم کینه مرا در دلهای صلاح
نامی کاشت خلاصه من متحمل شرارت و عداوت و بدسگالی اهل مدرسه شده بگرمی تمام و میل بلاکلام
مشغول تحصیل شدم و بسبب تحصیل علم اصل طبیعت انسانی را شناختم و خاطر را در آن باب آسوده کردم که
بر نوع حرکات خلاف که از آدمی بما برسد لازم میدانیم بمقام تلافی برآمده باشیم کینه و عداوت او را بپشت
در پشت و در دل خود نگاه داریم تا هنگام فرصت تلافی کنیم خلاصه کلام از جهت آدمی در این عالم چیزی بهتر از تعلیم
و تربیت و خوبتر از تقلید و عبرت نیست و غیر از اینها چیزی انسان را بپایه بلند دانش نمیرساند مورخ میگوید
مشهور این است که اوقاتیکه آنجناب در مدرسه بریین مشغول کسب فهم علم و ادراک بود مرتبه قهر و اخرجی(?)
او بپایه رسیده بود که مورد طعن و ضرب اهل مدرسه شده و از این جهت همواره مادام توقف در مدرسه مزبوره
رنجیده و افسرده خاطر بود و لابد طعنه و سرکوب اهل مدرسه را متحمل میشد و با اغماض و اغفال میگذرانید و ثبات
و صلابت در مقام تحصیل خود ثابت بود و برعلاوه استاد بعدم عصمت و عفت مادرش و ظهور ذلت
و خفت بپدرش نسبت میدادند و رگ جانش را بنیش نشتر سرزنش ریش می کردند گاهی بالمشافهه میگفتند که
تو پسر یکنفر مباشر و دکیل پست نیستی و زبانی می گفتند که تو پسر مستر مربوف میباشی که از جانب دولت فرنس
در جزیره کارسکه حاکم بود و حال آنکه مستر مربوف مزبور دو ماه قبل از تولد ناپلیون بناپارت وارد جزیره مزبور
شده بود و اهل مدرسه محض از راه حسد و تخفیف آنجناب استادهای بد و نالایق بپدر و مادر او می بستند و
او جرات تمام رد اقوال ایشان را بدلیل و برهان میکرد و عصمت و عفت مادر خود را بشهود و بینه مسجل میداشت
و اکثری از طلاب مدرسه فریفته طلاقت زبان و شیوه غیرت و پیاری او شده رفیق و شفیق او شدند با آنکه
چندی بعد از ورود یکی از معلمین مدرسه که از مراتب غیرت آنجناب خبر نبود از جهت جزئی تقصیری امر کرد که یکد

لباس ناهموار پشم بسیار درشت بپوشد و در آستانهٔ مدرسه در بالای دو زانو بنشیند و شام بخورد بسیار آداب
ملکه ملت این معامله با اطفال بسیار خفت بزرگ است آنجناب اطاعت حکم استاد را از جمله مفترضات
شمرده از اقرار اهمال فرمود بعد از صرف غذا مرغوار غم و غصه این مرحله در کام وی فرو رفته بشدت تمام تب
او را گرفته هشتاد اتفاقا در این حین معلم اول از در مدرسه مذبوره میگذشت چشم او بر آن طفل افتاد و از سرگذشت
او مستحضر شده فی الفور دست او را گرفته دستار از بالای تب بسیار کرد و معلم دیگر که در مدرس هندسه بود نیز خبردار
شده خود را بتعجیل تمام با او رسانیده زبان شکایت و لسان فسانه و حکایت گشوده گفت چرا باید بی فکر و تصور
بدون جهت یکنفر شاگرد مرا که رئیس همه شاگردهای من در هندسه بدین طریق خوار و خفیف بنمائی الحاصل مورخ
گوید از روزیکه جناب ناپلیون بناپارت داخل مدرسه نظام شده بود پیوسته غصه و کدورتش این بود که چرا دولت
فرانس جمهوریه ولایت مرا بهم زده و ولایت مرا تابع دولت خود نموده اند و اکثر اوقات بهمین ملاحظه و خیال
قطع معاشرت با اطفال مدرسه نموده بکلی از غاصب ولایت خود می پنداشته و کلم عداوت ایشان را در دل میکاشت
که با یکنفر که اسم او قوة دولت بوربن بود و طرح الفت با او انداخته یار و مصاحب او شده و در ایام سلطنت خود همین
شخص مذکور را محرم خاص و محرم اسرار خود ساخت آنجناب او اینکه در مدرسه بود مادر اتفاق می افتاد که مرد
بازیچه و سیر و صفای اطفال بازیچه شود بلکه در چنان اوقات فرصت را غنیمت شمرده درهای حجره را بسته کتابت
بلو ترک و مکتب دیگر از هر بابت که در کتابخانه مدرسه بود پیدا کرده مشغول مطالعه می گشت مورخ گوید چون در ایام
طفولیت در عنفوان جوانی که قوای اعصاب آدمی ساعت بساعت در نمو میباشد و گردش تفرج و سیر و صفا
مقوی و مزید قوه نامیه میشود آنجناب خود را ازین نوع مروح نامیت باز میداشت و در حجره تنگ و تاریک خود
بخواندن کتب میپرداخت تحمل که در پیروی نمودن همین عادت باعث شد که اعضای او را از نمو باز دارد و قد و
بالای او را کوتاه سازد و بالمثل قامت و اندام او نسبت بسر و گردنش ناقص و قاصر بود الحاصل ناپلیون بناپارت
در بدایت تحصیل سوای مشق جنگ امری دیگر را طالب و راغب نبود و همواره میل و رغبت او بسوی اینگونه
حرکات بود و بلکه خود را معاینه چنان میدید که در اندرون اردو و قلعه و لشکر با پهلوانان نامدار و پادشاهان خنجر گذار
خون خوار در ستیز و آویز و ایشان را مغلوب و مقهور خود می پنداشت و در زمستان سال ۱۷۸۳ عیسوی مطابق
زمستان سنه ۱۱۹۸ هجری که آنجناب را چهارده سال از عمرش گذشته بود با جوانان مدرسه گفت که مرکا شما
پل و کلنگ و آلات و ادوات قلعه سازی فراهم آورده در صحن وسیع مدرسه برف انباشته و برج و بارو

و برج و بارو و سنگر ترتیب داده بسر میخوانید خود را مشغول سازید و تفرج حاصل نمائید این تکلیف را
جوانان مدرسه قبول نموده اسباب و اوضاع سرانجام کرده قلعه از برف در صحن مدرسه ساخته شد بعد از
اتمام قلعه ناپلیون گفت که حال با خود را تقسیم نموده بمحاصره قلعه و یورش آن اقدام و مبادرت نمائیم و حمله
بردن بر سر قلعه و یورش آن را بعهده خود گرفت و هر خدمت از خدمات قلعه داری و قلعه گیری را بچند نفر
از آن جوانان مفوض داشت و مشغول این کار شدند و تسخیر قلعه برفی چهارده روز طول کشید و مادام
حمله و یورش گلوله برفی در کار بود عاقبت الامر کار بجائی رسید که سنگ ریزه و ریگ از برف داخل
کرده بهم می انداختند و بطرد و ردو بدل یکدیگر میپرداختند چندین نفر از محصورین قلعه زخمهای نمایان خورده
تا آنکه دعوا و نزاع با تمام رسید و همچنین اوقاتیکه در مدرسه پاریس بود هر وقت فراغت از درس
حاصل میکرد بالای برج و فراز قلعه میرفت و این قلعه را در حوالی مدرسه محض از برای تعلیم جوانان مدرسه
طراحی نموده بودند و آنجناب اشکال قلعجات اردوهان و کوهها و فارد را که از جمله قلعهای مضبوط
و ما استعداد و بود کشیده با خود داشت پیوسته در پیش روی گذارده بطراحی حمله و یورش و حراست
و صیانت آن مشغول بود گهی بر یک فرار از قلعه مزبوره و گاهی رئیس فرار را از جهة قلعگیان بر تحت
مورخ گوید جناب ناپلیون نسبت با مثال و اقران خود دایم تفوق در علم حجت لیکن در حق آنهائیکه
در علو و فضل اقران بودند بسیار ملایمت می نمود و راه مطاوعت و متابعت می پیمود و هرگز مخالف قانون
اهل مدرسه و مغایر قاعده ایشان حرکت نمیکرد و مکنون خاطر جناب ناپلیون این بود که پایه و مایه
علم و فضل خواه در خود باشد و خواه با دیگری ناقص نباشد چون همیشه در مدرسه در تحصیل خود جاهد و ساعی
و در تکمیل مراقب و مواظب بود استادان مدرسه میل قلبی با وی بهم رسانیده بودند بحدی که حامی در
مدرسه عامه که مخارج آن از وجوه عامه مردمان دین دار او بود تعلیم یافته بود در علم حساب جناب ناپلیون
او تعلیم میکرد و در قواعد علم حساب مدرس مجلی و معلم مخصوص او بود و آنجناب بعلوم هندسه و تواریخ
میل بسیار و شوق بیشمار داشت و اوقات را منحصر تحصیل و مهارت و مداومت آن دو علم
کرده جد و جهد زیاد و سعی دل میداشت اولی از آن دو علم که عبارت از علوم تواریخ باشد وقوفی
آگاهی از جنس بشر و نوع انسان دارد و دومی از آن دو علم که عبارت از علم هندسه باشد اسباب
مهندسی بدست او نهاده که احاطه بر بنی نوع انسان بهم رساند و غلبه بر وجود انها کند و بعلم معرفت و

وانشاء و شعر و غیره طبع سخت و خوی درشت او هیچ به مایل نبود و بقول مورخ اگرچه در اواخر متوجه
علوم مزبوره می شد و مذاق و خوشحالی ظاهر می ساخت لیکن درین باب تردید جهت این حاصل است که اظهار
میل او از راه دولتداری و مردم نوازی بوده یا اینکه فی الحقیقه میل قلبی با آن علوم هم رسانیده بود این
معنی برمن روشن و واضح نگشته است بالجمله جناب ناپلیون مدت پنج سال در مدرسه برین مشغول تحصیل
و تعلیم بود و در سال ۱۷۸۳ عیسوی مطابق ۱۱۹۷ هجریست که آنجناب چهارده ساله بود مرشل کرالی که از جانب
ناظم امور مدارس نظامی بوده هر ساله موافق قانون دولت از هر یک از مدارس ولایات ممالک محروسه
سه نفر میباید امتحان کند و مراتب سر و قابلیت ایشان را سنجیده بمدرسه دارالسلطنه پاریس بفرستد
مرشل مزبور بمدرسه برین رفته بعد از ملاحظه و امتحان آنجناب را از میان جوانان مدرسه انتخاب کرده حکم
داد که در معامله سنه آینده بمدرسه دارالسلطنه پاریس برود الحاصل مورخ این رساله مذکور مینماید که در
اینمقام خالی از تعجب و عاری از سرور و خوشحالی نخواهد بود که بعضی اشخاص نیکو درایت صاحب تجربت که
شایسته و سزاوار بودند مقرر شده که همیشه پیرامون رفتن هر یک از جوانان مدارس نظام مراتب
فهم و ادراک و قابلیت و استعداد آنها را بنویسند و بدولت معلوم نمایند آنچه در حق ناپلیون بناپارت
نوشته اند در رشته تحریر در آوردم لهذا از مضمون آن و دستخطها از مرشل سقور که در آن اوقات وزیر جنگ
و الآن جمع کرده ایم این ملاحظات نیز در باب جوانان مدرسه برین مرقوم شده است در آنجا مندرج است
مضمون اینکه احوال جوانان این مدرسه که بسن ده سال خود قابل شده است و باید داخل خدمت
شود و یا اینکه بمدرسه نظام شهر پاریس برود و از آنجا نیز از امتحان بیرون آید یکی مسیو بناپارت است
که عبارت از ناپلیون بناپارت بوده باشد و آن جوان در پانزدهم ماه اغست سال ۱۷۶۹ عیسوی
که مطابق بیست و دویم اسد سال ۱۱۸۳ هجریست متولد شده و بلندی قد او بقدر درازی پنج پا و نیم پای
آدمی است در مدرسه برین چهار فصل توقف کرده و داخل سال پنج است طبعش خوب و مقرر است
مرغوب و صحیح البدن و معتدل المزاج میباشد احوالش ملایم و راست باز و صادق و درست کردار
و دیانت دار در سر اقوال و احوال شکرگزار است و خصایل دلپذیر دارد و رفتار و کردار او قابل نمونه و تمثیل است
آن جوان با این اوصاف مذکوره مادام توقف در مدرسه برین از علم هندسه و ریاضی گوی سبقت
از همگنان ربوده تاریخ فهم و جغرافیا دان خوبی است و بقدر معقد دراز دو علم نیز بهره دارد لیکن

لیکن بعلوم مزبوره از شعر و انشاء و موسیقی و غیره چندان اعتنا نداشته فی الجمله آموخته است بالجمله
این جوان با این اوصاف که بیان کردم اگر بیان صاحب منصبان سابقین جنگی داخل شود صلاح بی بدل
خواهد شد و الآن شایسته و قابل است که بمدرسه دارالسلطنه پاریس داخل شود و بمجلس معلم قدیم پیر
و قلیل ناپلیون بناپارت که مسمی بلقولی و در مدرسه دارالسلطنه پاریس مدرس تواریخ بود در مقام
تفاخر بر آمده می گفت که در سیاهه اوصاف شاگردان خویش از مستقبل احوال ناپلیون شرحی نوشته
و از مدارج ترقیات طالع او خبر داده بودم حالیا حال مورخ گوید که در کتابچه ثبت احوال جوانان مدرسه برین
در زیر اسم ناپلیون تعرضی کرده نوشته بودند که موطن و مولد این جوان کارسکه است و در شیوه و رفتار
و کردار هم مانند اهل جزیره است هر گاه بخت او یاری کند کارهای بزرگ از وی ظاهر خواهد شد و همچنین مستر تاج
که در علم موسیقی و هندسی معلم ناپلیون بناپارت بود نوشته بود که آثار ابهت و شجاعت درین جوان پیدا
و آشکار است در همه مدارس در باب صحبت آنجناب آثار بزرگی و شجاعت مشاهده نموده بود در حرکت لو معلم او که
موسوم به مستر بار بود که حرفی از آنجناب استماع کرده وجدان استعداد و قابلیت در او نفهمیده بود هنگامی که
شنید که در مدرسه دارالسلطنه پاریس او را برای سرکردگی امتحان کردند بسیار تعجب کرد و بر حرفی آورد
و مورخ گوید جناب ناپلیون بناپارت قریب یکسال در مدرسه دارالسلطنه پاریس تعلیم یافته و در اینمدرسه رفیق
موافق او دو نفر بودند یکی از آن دو نفر مسمی بلارستان و دیگری دوپان بودند بالجمله در ماه اغست سال ۱۷۸۵
عیسوی سنه ۱۲۰۰ هجری او را امتحان کرده و حال منصب سلطانی شده در فوج سپهر فر از افواج توپخانه منصب
نایب دومی باو داده بود و در یوقت جناب ناپلیون شانزده ساله بود و این منصب را که باو دادند بسیار مسرور
شده و منتهای آرزو و خواهش او این بود که یک جفت اپالت در بالای دوشهای خود گذارد و در سرکی
توپخانه را چنان میدانست که منتهای عظمت بنی نوع انسانست و حال آنکه بعد از چندی اعتبار شانهای
میگردد و در نظرش مطلقا جلوه نمینمود سه نفر دیگر از جوانان مدرسه در همان وقت آنجناب از امتحان
گذشته داخل توپخانه شدند و این سه نفر در اوایل آشوب عام البلوای فرانس جلای وطن اختیار نموده
اولی از ایشان داخل نوکری دولت روم شده در سال ۱۷۹۹ عیسوی مطابق سنه ۱۲۱۴ هجری
در نگاهداری قلعه عکه مردی و رشادت زیاده از حد ظاهر ساخت و در همانجا کشته شد دویمی از ایشان نوکری
دولت نمسه را اختیار کرده بمنصب ناوری فایز شد و سیمی از ایشان که در ایام سلطنت کونسول مراجعت

به فرانسه رفت و در انجا منصب سرداری عمارات شاهی را باو مرحمت کردند و پدر ما ثالبیت پادشاهی بود باو سپردند در اوایل این سال که بیست چهارم ماه فوریه سال ۱۷۸۵ عیسوی مطابق سنه ۱۱۹۹ هجری بود پدر جناب ناپلیون بناپارت از عالم فنا بدار بقا رحلت نمود ان جناب در سن شانزده سالگی بود کامل مولف گوید وقتی که انجناب بمنصب نایب دویمی توپخانه سرافراز گشت فوج او در قلعه والنش من اعمال مملکت فرانس ساخلو بود راو نیز انجا شد بفوج توپخانه ملحق و با ساخلوی قلعه مزبوره و جشن قلعه شد و در خانه یکی از خواتین انجا منزل گرفت و دختر صاحبخانه که بهمسال خودش بود و حسن و جمال دلفریب داشت عشق ورزید و عاشق و معشوق ایشان زیاده ازین ثمر نداشت که مادام توقف باهم گردش باغات میکردند و الوچه بایکدیگر میخوردند خلاصه کلام مورخ گوید که در ان اوقات اندک غلغله و اشوب در شهر لیان که یکی از شهرهای فرانس است واقع گشت جناب ناپلیون بناپارت در ان شهر توقف داشت نزدیک بود که در رود خانه غرق شود بتفصیل این اجمال انکه انجناب روزی در رود خانه شهر مزبور بشنو کردن مشغول بود پیچ پای بهم رسانید هرچند سعی کرد خلاص شود ممکن نشد و بزیر اب رفت و بیهوش شد موج اب و تندی ان زور اور شده چند او را بکنار انداخت و او بیجان و بیهوش مانند مرده در روی ریگ افتاده از اتفاقات یکی از رفقای او که با او مانوس شده بودند و چنان پنداشته که او غرق شده و سیلاب اب او را مسافت بعیده برده از کنار رود خانه میگذشت چشم او بیدن بی حس و حرکت انجناب افتاد فی الفور او را بر داشته باعانت دیگری بمنزل بردند بدستیاری معالجه و مداوی دوباره روح ببدن بی حس او معاودت نمود در همان وقت سلطنت مردن و غرق شدن از نظرش برخواست علی ای حال در ان اوقات که ان جناب از انجا با فوج متعلقه بخود حرکت کرده شهر اقزانی من اعمال برقندی رفت بواسطه انکه در ین شهرهای فرانس بعلت سرحد بودن ولایت قورخانه و جبه خانه دولت بری در کار است انجناب را درین سفر توپخانه و گردش سرحدات مملکت جوهر دانی و رشادت جبلی ظاهر شد او را از ان فوج بیرون کرده بمیان فوج بابل که در ان زمان در شهر دوش بود فرستادند و چون در ان فوج جای سلطانی بود او را بدان منصب سرافراز کرد و انجناب بحکم سلطانی در سال عیسوی ۱۷۹۱ مطابق سنه ۱۲۰۵ هجری که جوان بیست دو ساله بود داخل فوج مزبور گشت در این اوقات خیالات تغییر دادن دولت و سلطنت بسیار قوت یافته بود و در پای تخت و ولایات فرانس همه اشکار گشته

اشکار اگشته بود چند نفر از سرکردگان از دولت شده جلای وطن اختیار کرده بخارج دولتها رفتند و در ان فوج توپخانه که انجناب بود چهار نفر از سلطانهای فوج مزبور در سر خدمت ماندند اسامی ایشان از اینقرار است اولی قودیان ثانی دو باید سیمی قالبو دو فورچهارمی ناپلیون بناپارت بود و باقی سرکردگان بزرگ فرار کرده جلای وطن نموده بودند و در ان فوج همین سلطانهای چهارگانه توپچی ها را خاطر جمعی و اطمینان داده و توپچیان نیز با ایشان وثوق و اعتماد بهم رسانیده ایشان را در نظام و ضابطه و در سر خدمت مرجوعه بخود کمال پا دارا نموده مورخ گوید که یکدسته توپچی لافری که ناپلیون بناپارت اول دفعه جولان سپاهگری در ان دسته کرده بعد از چندی بد سرکاری جود ان دسته را از هم پاشانیده توضیح این مقال انکه همان یکدسته توپخانه ما دامیکه در بلوک پدموشت توقف داشتند نسبت با اهل شهر تورین بسیار بی اعتدالی نموده حرکات ناهنجار و معاملات عیب دار نمل اورده بودند انجناب ازین بی حسابی و بی نظامی متنفر شده همان دسته را شهر بارش احضار فرموده ایشان را در میدان شهر مزبور بصف سلام بپا راست حکم فرمود بیدقهای ایشان را با علمها که در کلیسای ناتوامان گذاشته شده و پوشش سیاه بر روی انها کشیده شد هر یک از سرکردگان نسبت بسیار که چندان مقصر نبود در سایر دستجات جابجا برده باقی را معزول کرد چند ماه بعد از ین مقدمه حفت همان دسته را دوبار جمع اوری کرده صاحب منصبان دیگر بر سر انها تعیین کرده بیدقها را با چندین سر تیپ و سرهنگ توپخانه با شکوه و حشمت تمام از کلیسای مزبور بیرون اورده و همه را پاره پاره کرده هر یک از ان سر تیپ و سرهنگ پارچه را بدست گرفته سوزانیدند و بیدقهای تازه عوض ان بفوج دادند و باز مورخ گوید در سال ۱۷۹۶ عیسوی مطابق سنه ۱۲۱۱ هجری ناپلیون بناپارت بس هفده سالگی بود و با توپخانه ابو الجمیع خود در شهر لیان توقف داشت رساله در ترجیح جمهوریه و رد سلطنت بخط خود نوشته مسمی نمود و اسم خود را در ان رساله ذکر نمود مبادا ارکان دولت برسد و مورد ازار و اذیت شود و این رساله را بجماعت علمای مدرسه شهر مزبور برسم تعارف بخشید و پیشکش فرمود و دارای ان بمعدود شان علاوه و حمایت کردند و چندین سال بعد از ان که ان جناب در سریر سلطنت و جهانبانی و ابهت و فرمانفرمائی قرار و استقرار یافت و امپراطور اعظم ممالک فرانس گشت این واقعه را مستر فرید که یکی از وزرای خاص و کارگذار

دولت بود اظهار ساخت وزیر مشارالیه چون از مضمون رساله مزبوره استحضار داشت و میدانست
که انجناب از راه تزویر اسم خود را در رساله مزبوره مذکور نساخته است همان ساعت چاپار را احضار نمود
و روانه شهر لیان ساخت و رسانی نموده دستورالعمل داد که آن رساله مذکوره را آورد روزی که در خلوت
وزیر مزبور در خدمت امپراطور اعظم حضور داشت رساله را از جیب خود بیرون آورد و بخیال تملق و خوش
آمدی حضور اینکه ایشان از اینکه خدمات وزیر مزبور را ممنون و شگفته خواهد شد رساله را بدست امپراطور اعظم
داد و عرض کرد این رساله را می شاید دو در نظر دارید انجناب مجرد ملاحظه بخاطر آورد و دستخط خود را
شناخت فی الفور از دست وزیر گرفته باتش انداخت هر چه وزیر سعی و تلاش نمود نتوانست بیرون آورد
رساله مزبوره در آتش سوخت وزیر از این معنی بسیار دلگیر و رنجیده خاطر شد که چرا نسخه از آن بر نداشتم
و چرا بی فکر از بدست مصنفش دادم انجناب بر خلاف دلگیری وزیر مشعوف شد که چنان رساله که بخط
خود بود و بدست دیگران نماند مورخ گوید سبب سوزاندن رساله این بود که انجناب در ایام غرور
جوانی نوشته بود که در آنوقت حرارت ریعان شباب و آتش فتنه آن ایام که درباب آزادی در نهایت
شعله و التهاب بود خاطر انجناب را مشتعل ساخته افسانه گونه بهاو خیال را بهانا نموده بود و بدلایل براهین
خارجیه امتیاز دولت جمهوریه و آزادی مردم را نسبت به سلطنت مستقله ثابت کرده و انجناب خود فرموده که
در این رساله بسیار اسراف کاری نموده ام و از حد و اندازه بیرون رفته ام نباید که چنین رساله بدست
مردم بیفتد و نسخه از آن باقی بماند خلاصه کلام مورخ گوید در همان اوقات که انجناب جوان بیست ساله بود
رساله دیگر انشاء کرد مسمی بتاریخ کارسکه نمود و بعد از تمام کردن نسخه از آن شخصی از بزرگان که اسم
او ابی رانیال و از بزرگان دین عیسوی بود نشان داد و شخص مزبور بعد از مطالعه گفت این نسخه را باید باسمه کرد
و چاپ زد که در میان مردم منتشر شود که اعتبار و اعتماد مردم نسبت بناپلیون بناپارت زیاد
میشود و امید ایدرا که در میان بنای دولت و عموم اهل ملک در هیجان و این مخاصمه را که الان در
غلیان است بسیار قوت میدهد آن جناب بتکلیف آن مرد دانا را استاخیر کرد رانید و بعد از چندی
آن جناب فرمودند که خوب اتفاق افتاد که بسبب وی نصیحت آن مرد از گردم و از باسمه کردن رساله
مزبوره احتراز نمودم و سبب اینکه آن رساله بالکلیه بمقتضای آنوقت نوشته شده بود و اهم وقتی بود
که غیرت و حمیت مردم جهت جمهوریه و آزادی فوق مراتب بود و آن رساله نیز در باب قوت کار مردم

کار مردم بسیار اوله و آیین محکمه بوده و همچنین آن رساله مزبوره مشحون بغلبه و استیلای اولیای دولت
مملکت فرنس بجزیره کارسکه که موطن و مولد انجناب است و اخراج و انفصال آن جزیره بملک مزبوره و محوی
بر بعضی مضامین سخت غیرت انگیز و عبارات در شب فتنه انگیز که هر گاه در آن اوقات باسمه و افواه اهل مملکت
فرنس می افتاد احتمال ضرر کلی بوجود انجناب وارد می آمد لهذا آن رساله را نیز باطل و از نظرها پنهان کرد و بالکلیه
مفقود الاثر نمود و با جمله مورخ گوید مقصود از تحریر اینگونه وقایع احوال این است که بر مطالعه کنندگان مخفی
و پوشیده نماند که جناب ناپلیون بناپارت در همان بدایت حال و از همان ایام طفولیت و ریعان شباب
هوای آزادی در سر داشت و در ظاهر و باطن مقوی کار جمهوریه و بلکه خود را طالب و خواهان جمهوریه میدانست
مقوی این قول اینکه در این اوقات که سرداری لشکر حدود ایطالیا بعهده او عنایت و مرحمت گشت
مادام لشکرکشیهای خود بر تنور غیرت آزادی بروز و قوت زیاده از حد در ناصیه احوال او هویدا پیدا و آشکار
احکام و اعلام نامجات که بعساکر ابواجمعی خود و بولایات صادر مینمود شعله آزادی رخشان و درخشان بود
مورخ گوید با چنان اوضاع که اهل مملکت فرنس در نظر گرفته بودند و میخواستند رخنه در اساس سلطنت
اندازند و ناپلیون بناپارت آن اوضاع را مشاهده میکرد و غرور جوانی هم در سر داشت هر گاه بغیر از انکار
آزادی از او ظاهر میگشت مقام حیرت می شد چرا که اینگونه ادراک و احساس بجمیع آزادی در وجود دیگران
یکسان بود و این نوع ادراکات را از اثر خارج و از حرارت جوانی داشت نه اینکه فی الواقع از روی علم
و عقل و دانش معتقد بر این شده است که آن گونه آزادی که جهت او دست داده از ثمره آنهمه آشوب اهل
دولت و مخالفت اهل مملکت بود و اینگونه حرکات و سکنات از برای استیصال سلطنت صحیح است
بالجمله در سال ۱۷۹۱ عیسوی مطابق سنه ۱۲۰۶ هجری که ناپلیون بناپارت در شهر اوقزانی از شهرهای فرنس در ملک
و بلوک اوطن دوار و قلعه دار و قورخانه و توپ ریزخانه و مدرسه برای سرکار توپخانه در آنجا بنا نموده بسا علو
بود با یکنفر کتاب فروشی که اسمش جالی در شهر دولی توقف داشت عهد و شرط نمودند که تاریخ جزیره کارسکه
را باسمه کنند و کتاب فروش مزبور بمنزل ناپلیون بناپارت رفت اطاقی ملاحظه نمودند محقر در یک
اوطاق عبارت بود از یکدست رخت خواب بی نقش و بی پرده و دو عدد صندلی متصل که بالای آنها
کتاب و کاغذ جمع کرده بود و برادرش لویس بناپارت در اطاق متصل با آن اطاق برادرش در یک لحاف
میخفت و بد خوابیده بود اگر چه ناپلیون بناپارت با آن کتاب فروش درباب باسمه کردن تاریخ

کارسکه قطع و نقش نموده بودند لیکن چند روز بعد از آن حکم احضار آنجناب رسید و کتاب باسمه نشد
و از غرایب احوال اینکه کمیسر فوج ناپلیون بناپارت اکثر از آنها معزول شده بود و اسباب و ارثیه وی
را آنجناب ناپلیون بناپارت بیرون برد وقتی که کتاب فروش مزبور منزل آنجناب رفت طرح صحیح نموده
زیورهای مزبوره را باو نشان داد با تعظیم و توقیر از آداب و قواعد دین صحبت داشت و کتاب فروش
مزبور گفت هرگاه وضع موعظه را بدید و کتاب دین را نشنید من میتوانم برای تو دارکم و همچنین همین
کتاب فروش چند روز قبل این حکایت کتابی بدستخط جناب ناپلیون باسمه کرده بود و آن کتاب را آنجناب
بوکیس جزیره کارسکه که در مجمع امنای ملت بود نوشته و چون ناپلیون و اهل وطن و دوستان کارسکه بر
خلاف دولت فرنس تقویت کار جمهوریه می نمودند از وکیل مزبور رنجیده خاطر گردیده منظور جناب ناپلیون
این بود که وکیل مزبور تنبیه و رسوا شود لهذا آن رساله مختصر را بسیار غیض دار و بسیار خانه دار نوشت
و از مراتب تمسخر و استهزار و ارشیو ملامت و طعنه هیچوجه من الوجوه فرو گذار و تقصیر نکرده بود بدترین حرف
و سخت ترین شتم و طعن زبان درازی را نموده بود و در خاتمه آن که رجوع نموده بود بچند بین اشخاص معتبر
که در دیوانخانه ملت رکن رکین بودند همگی را بمقام دوستداران ملت و مملکت و مخالفان دولت و
سلطنت گذارده بود و مخاطب فرموده بود که در مجلس بزرگان چنان وکیل نالایق و نادان را اجازت
جلوس و چه یارای قعود است بالجمله مورخ گوید محض از برای اینکه رساله مزبوره درست باسمه شود
و چیزی از دلایل رد و منع وکیل مزبور فرو گذار نشود هر روز چهار ساعت از نصف روز گذشته از خواب
برمیخواست و از شهر اقزانی بشهر دولی که منزل کتاب فروش مزبور در آنجا بود پای پیاده میرفت و
بعد از ملاحظه دلایل رساله مزبوره نهاری کم و مختصر با کتاب فروش مزبور صرف میفرمود و از آنجا مراجعت
کرده قبل از ظهر وارد منزل خود میشد عجب در این است که در عرض مدت هشت ساعت بیست میل مسافت را
که قریب شش فرسخ است در ذهاب و ایاب طی میکرد و رساله را بدقت میخواند و نهار را هم میخورد و مراجعت
مینمود مورخ گوید بعضی از ایام موقف جناب ناپلیون بناپارت در شهر اقزانی در خانه دلاکی منزل گرفته بود لیکن
برد بر دلاک مزبور بقرار قاعده و بقانون ... ادله فرنگیان اعتنائی کرد بعد از چند سال که ناپلیون
بناپارت سپهسالار عساکر حدود ایطالیا شده بود بار دیگر میرفت از شهر اقزانی راه عبورش بود چون
بان شهر رسید بدر دکان دلاک صاحب خانه قدیم رفته زن او را آواز داد سوال نمود چنان جوا

جوانی در خاطر داری که در بالای دکان منزل داشت زن دلاک در مقام جواب بر آمده گفت آری
در خاطر دارم لیکن آن جوان بیچاره دارنا موافق و بخانه نامقبول و مخالف بود زیرا که در اوطاق خود ...
در بارا بروری خود بسته بود و دادا اینکه از منزل خود بیرون میرفت از در دکان میگذشت و هرگز با احدی
اعتنا نمیکرد و حرفی نمیزد و تحمل نشد جناب ناپلیون بناپارت فوراً بآواز داد افسوس گفت هرگاه من آن
اوقات را بخاطر خواه صرف مینمودم و بخواهش شما عمل میکردم حالا قابل این نبودم که بعزم جنگ
عظیم از اینجا عبور کنم و صاحب این لشکر و دبدبه و فرمانفرمای این جنود مجنده گردم مورخ میگوید که چون
جناب ناپلیون از فتح مارنقو مراجعت نمود عبورش از آنجا بود و باز در دکان دلاک ایستاد و زن صاحب
خانه را بزبان خوش و مهربانی تمام آواز کرد و حرف زد و بعضو راینکه همه اثرهای کهنه را از دل او محو
سازد لیکن زن دلاک مطلقاً او را نمی شناخت و آن نایب عبوس و بی ظرافت و آن سر کرده جوا
شد خوبی نزاکت در جنب سردار با اقتدار و سپهسالار ظفر شعار منی و معدوم گشته بود بالجمله مورخ گوید
در سال ۱۷۸۹ عیسوی مطابق سنه ۱۲۰۵ هجری حکایت و داستان تبدیل سلطنت فرنس بشروع ... شد
و شورش مردم آغاز گشت جناب ناپلیون بناپارت با فوج متعلق بخود در شهر اقزانی توقف داشت و با
سرتیبان و سرهنگان افواج توپخانه با جلوی آن حدود مشغول بود اکثر اوقات مشغله آنجناب این بود که
در آن حوالی گردش کند و از چگونگی کار و بار و از مراتب خیال نیک خواهان و بدخواهان پادشاه و سلطنت
جمهوریه که در هرجا دو فرقه شده اند مستحضر شود و در باطن هر طرف را قوی پسند تقویت نماید لهذا در یکی
از روزها در روز نامههای تفرج خود از وضع احوال آن دو فرقه که یکی خواهان پادشاه و دیگری طالبان
جمهوریه باشند و از حسن ادراک و تصور و احساس خود یک تصویر دلگشا و شرح دل آرا آراسته
بیان کشیده از جهة مطالعه کنندگان و طالبان برسم یادگار گذارده است که انصافاً مطالعه کنند
کان را از خواندن و دیدن آن سرور و حظ وافر دست میدهد مورخ گوید جناب ناپلیون را الکمر دوست
قدیم بود که در طریقه دوستی راست دم و ثابت قدم بود مسمی به کسندی که در همان فوج که جناب
ناپلیون را متعلق بود کپیتان بود در آن روزها در شهر توند دختر طبیب آن شهر را بحباله ... خود در آورده
بود شبی از شبها جناب ناپلیون بدیدن ایشان رفت و بعد از صرف شام که صحبت گرم شد و از هر دری
حرفی رانده شد اختلافی عظیم در مابین پدر زن و داماد پیدا گردیده دید که فکر و خیال ایشان در هند ... میراث

دوقی تیسیار مخالف با یکدیگران است ونهایت بعد وعدم توافق را دارد یکی از ایشان که نوکر دولت
بود منصب در توپخانه از پادشاه داشت ارستاقرت بود وسزاوارش هم همان دو دیگری که حکیم
شهر مزبور بود مسمی به نظر پابیت بود بسیار متعصب وصاحب غیرت وحمیت ومرد الکی بود ارستاقرت
عبارت از آن قسم سلطنت است که مهام کلی امور ملت وزمام همه اختیار دولت در ید اقتدار
اشراف واعیان وامرا وامنای قدیم مملکت بوده باشد رعایا وبرایا وضعفا وفقرا وارباب حرفه وبکاره
مملکت را در ید اقتدار ایشان هیچ به مدخلیت نبوده باشد وپطرات عبارت از دوستداران مملکت است
که قایل بر این هستند که سلطنت با عموم اهل مملکت باشد یعنی که هرکس را اهل مملکت برضای خود اختیار
میکنند مباشر امور دولت وسلطنت با ایشان باشد کانه عموم اهل مملکت سلطنت دارند وجمهوریه عبارت
از این اشخاص است علی ای حال حکیم مزبور در حین صحبت ودر اثنای اختلاط بکلی امداد واعانت و
سخنوری از جناب ناپلیون نسبت بخود استنباط میکرد چنان شیفته حال ودو فریفته احوال او گشت که
فردای همانشب صبح بسیار زود بعزم ملاقات ودیدن جناب ناپلیون رفته عذرخواهی بسیار وشکرگزاری
بی شمار از او نموده واظهار داشت از هم دردی وهم نفعی وهم خوبی او در باب مراتب دولتی گرد
مورخ گوید اهالی آن شهر ونواحی در چنان وقت هنگامه آرائی وقتی که یکنفر صاحب منصب توپخانه را که جناب
از جناب ناپلیون باشد در میان خودشان میدیدند وسخنوری وزبان فهمی او را مشاهده کرده
رای وفکر او را نیز نزدیک بانجاح مطلب خود می یافتند بسبب وجود او زور تازه وقوت بی اندازه
دران شهر ونواحی حاصل میکردند وناپلیون نیز خود اهمیتی را دریافت کرده بود که یک نوع جرات
وجسارت در دل مردم انداخته ونوعی اعتبار در میان آنها پیدا نموده است بالش بکوی جمعیه
ناپلیون در کوچه‌های شهر راه میرفت هروقت در اول هر کوچه نمایان میشد در آنوقت کوچه مردم برای
احترام که عادتست کلاه جبه او بر میداشتند بقول مورخ این غلو وتملق بی عاقبت دیگران
نبوده است چنانچه شبی او را ضیفه ساته به مردم مری مهمان نمود وخانه او مجمع از سلاقوس آن شهر
ونواحی بود اگرچه خاتون مزبور زوجه شراب فروشی بود لیکن مال ودولت بسیاری داشت ودرخانه
خوب مردم کیای می آورد الحق زن ایران نواحی محسوب میگشت از انجا بزرگان هم در خانه او جمع
بودند بالجمله اکثر کرده جوان یعنی جناب ناپلیون بناپارت کوبا نشسته زنبور وخرگز افتاده در میان مجا

مجادله وصحبت بکلی اهل مجلس بهمام در آمد زبانها برخلاف آن تیز نمود وخود او بران طلاقت لسان که داشت
براکثر فایق می آمد ونوک تیزه بیان ایشان را می شکست از اتفاقات در آن گرمی هنگامه صحبت که در باب
انقلابات واختلاف وآشوب اهل مملکت گفتگو بود که ناپلیون برخلاف عموم اهل مجلس طرف عام و اهل
مجلس طرفگیری خواص مینمودند ونزدیک بود غلبه کنند ناگاه کلانتر شهر داد واطلاق گردید جناب
ناپلیون گوید چنان تصور کردم که در مقام تنگی واضطرار من امداد برای من از آسمان نازل گردید
هیهات که برخلاف ظن من او نیز از همه اهل مجلس ظاهر گردید وگویا که اکنون هم در نظر من مجسم است
که آن مرد نامبارک میشوم ومنحوس که لباس فاخر روز جمعه خود را پوشیده ودر بالاپوش قرمز خود
تفاخر مینماید لیکن بسیار ناکس مردی بود ونزدیک بود مرا مقهور ومنکوب کنند ونفس برابری من برسانند
از مساعدت بخت من واز جوانمردی وغیرت ومروت خاتون خانه وهمزبانی وهمدلی پنهانی آن ضعیفه که
در باطن قول مرا حق میدانست ودر ظاهر حمایت از آنها میکرد مرا محافظت نمود وآن خاتون مروت قرین
بادل قوی وخاطر سنگین آن دستها را که برای زدن وتلف کردن من بالا برده بود سپر بلای من
گردانید ومن از پشت آن سپر بی مضرت در رفتم ومن همیشه از آن زن دارم وخدمت وجان
او را در نظر آرم وشکرگزاری او را مینمایم که از چنان مخاطره مرا خلاصی داد ونگذاشت نقص بر جان ولرزی
من رسد بالجمله مورخ گوید در آن اوقات بهمین طور اختلاف رایها در مجموع ولایات مملکت فرنس
پدیدار گشته بود در مهمانیها در کوچه‌ها ودر شوارع عامه ودر آشپزخانه‌ها ودر چاپارخانه‌ها ودر قهوه‌خانه‌ها آتش
دل آماده بود که مشتعل شود وبر مخالف امنای دولت التهاب یابد واز اغوای آن دو فرقه مخالف هریک
بنا بنسبت مقام خود ونسبت بروز وقوت هرکدام از آن دو فرقه مطلب خود را پنهان مینمود وخود را
فریب میداد وداخل آن فرقه زور وارمیشد بالمثل هرگاه یکنفر از مخالفین پادشاه در مهمانی در میان
جمعی از سرکردگان می افتاد چون بکلی آنها منصب وعزت از پادشاه داشتند نمیتوانست کنون خاطر خود را
ظاهر سازد ودر محاوره لابد بود که مغلوب آنها شود وکوچک دلی وفروتنی را شعار خود نماید وخود سازد ولیکن
ما از مجلس بیرون رفت ودر کوچه میان الواط واشکره سالدات میرسید چنان میدانست که در میان
همه ملت است وقوت وقدرت زیاده از حد حاصل مینماید بالجمله اینگونه شکایت ونارضائی مردم در آن
ایام بتوسط سرکردگان بزرگ نفوذ کرده بنای جای گرفتن در دل ایشان گذاشت بخصوص بعد از آنکه انقلاب

دعوا نموده ارکان دولت و رضای خاطر عموم لشکر و رعیت بجمیع اهل مملکت و لشکر قسم یاد نمودند که رطب السان مرحمت
و پادشاه خیرخواه باشند و هر یک ازین سه طبقه خلاف صلاح مملکت و ملت نماید جان و مالش بهدر باشد
ناپلیون میگوید اگر چنانچه قبل ازین شوکت و حکم از اولیای دولت پادشاه بمن میرسید که دهن توپهای
خود را بطرف مخالفین کرده جمیع ایشان را از پای در آورم بی شک عادت و آیین و رسم و نقص مذهب
و پرورش و اسم پادشاه مرا باین وا میداشت که اطاعت کنم و فرقه مخالف وجود پادشاه را طعمه شراره
بارود و گلوله سازم لیکن چه فایده که شوکت ملت پایدار گردیده شده و خلاف اهل مملکت را من بعد نمیتوان کرد
و کار از کار گذشته و امر سلطنت تباه گشته است و بعد ازین پس میتوانم بغیر از حکم ملت حکم دیگر را اطاعت
نمایم و در حقیقت میل خاطر من این بود که در حقوق ولی نعمت پای روی کمر بسته لیکن نه بر ولی و خدا ترسی و بیهوده
پرستی ارکان دولت همه را از سر زده تعجب دارم چرا این طور حرکت نمودند و انوقت مهربانی بود و باجاگر
داد بایشان و الواجه در حالت ملت ظاهر جا خشنود و بقول مورخ این فقره را هم نسبت بتقریرات ناپلیون
نموده اند هرگاه من یکنفر صاحب منصب بزرگ و صاحب رتبه و سردار بودم میتوانستم طرف پادشاه و امنای
دولت را نگاهداری نمایم حال که زیاده از یک نفر نایب توپخانه نیستم با مخالفین متفق گشتم بالجمله مورخ گوید
هنوز از صاحب منصبان لشکر معدودی قلیلی طرف مخالفین دولت بودند لیکن از سالدات بسیاری
تقویت کار جمهوریت که مخالفین دولت بودند می نمودند بدین سبب سرکردگان بامداد سالدات
نظم افواج و اجرای احکام نمودند ناپلیون بناپارت گوید کسانیکه داخل فرقه مخالف بودند اکثر اوقات مجبور
میشدند که در مقام ضرورت نزد ما بیایند و استدعای کومک نمایند خاطر دارم روزی یکی از سرکردگان
فوج خود را بهراز حیله و روز قوت از قهر و غضب احکام داد باشش دار [illegible] و دیوانگی سالدات علاجی
دادم و تقصیر صاحب منصب مزبور این بود که در اوعاق شام و نهار صاحب منصبان در میان آن اردو
این تصنیف مشهور دلپذیر را میخوانده است   ناپلیون گوید در آن زمان
مطلقا خیال نمی نمودم که امثال من امپراطور اعظم خواهد شد و محبوب القلوب عموم لشکر و رعیت
خواهم گشت و همان تصنیفات دلپذیر را در شان من خواهند خواند بالجمله مورخ گوید مراسله بدستخط ناپلیون
است که در تاریخ ماه جون [illegible] سال عیسوی مطابق [illegible] هجری در باب تاریخ کارسیکه که خود تألیف
کرده بود بمستر پالی نوشته و مستر پالی آن اوقات در انگلستان بود ناپلیون در آن مراسله

مراسله از ربکنر علم دستم که بولایت او از اهل فرنس رسیده بود خیال دوباره نموده و نوشته است
که امید خلاصی منحصر بهمین گردش اوضاع دولت فرنس میباشد و این گردش اوضاع نیز خبر خوب
است که امید صورت انجام یابد خلاصه کلام مستر موراپو که سابقا باعث اغتشاش اهالی جزیره کارسیکه
شده و باعث گردیده بود که جزیره مزبوره بجبر و قهر بمملکت فرنس منضم شود با امنای دولت عرض و استدعا
نمود که اخراجهای ولایت را دوباره دعوت بولایت خود نمایند و حکم مراجعت ایشان از دیوانخانه دولت
فرنس صادر شد مستر پالی قریب بیست سال در انگلستان توقف داشت بمجرد استماع این خبر از
دارالسلطنه لندن حرکت کرده وارد شهر پاریس گردیده و بتوسط مستر فیث بحضور ارکان دولت رفت
و در شهر پاریس احترام بسیار در حق او بجای آوردند و چون او را از حمایت کنندگان آزادی مردم
میدانستند هر نوع اعزاز و اکرام شایسته شان او بود فروگذار نکردند و از دولت فرنس منصب نایب
سرداری باو داده و دیوان سکنی فوج جیت اسم لشکر فرانسه را باو مرحمت کردند و در تاریخ سال
عیسوی بجزیره کارسیکه رفت اهل آن جزیره از ورود او مرتبه خوشحال شدند که از هر جا که گذشت
آواز تحسین و توصیف بر آسمان بلند میشد و در تاریخ سال   عیسوی مطابق سنه   هجری
ناپلیون بناپارت اذن رخصتی حاصل نموده بجزیره مزبوره رفت و شش ماه در آنجا بخانه خود توقف
نمود و در اول ورود خود بخدمت مستر پالی رفت مستر پالی از ملاقات او بسیار خوشحال شد بطریقه
دوستی با او رفتار نمود و مهربانی زیاده از حد با آنجناب فرمود و باو گفت مصلحت تو این است که در این
ایام اغتشاش و برهم زدگی اهل فرنس از میان غوغا دور باشی و در گوشه و کنار راه روی و داخل
تهمت نشوی تا اینکه درست معلوم شود کدام فرقه و کدام طرف از نیکخواهان و بدخواهان دولت
و سلطنت قوت بهم میرسانند و فرقه دیگر را از میان برمیدارد بسیار سعی کرد که ناپلیون را نزد خود نگاه
دارد لیکن در این اثنا حکم از اولیای دولت باو باشد و این فوج را برای این گرفته بودند که ساخلو آنجا باشد
و آرام و امنیت مردم را نگاهداری نماید الحاصل درین اوقات انقلاب عظیمی در میان اهل کارسیکه هم
رسیده بود و مردم دو فرقه شده بودند یکی راضی بودند با اینکه جزیره کارسیکه خوبست که متعلق مملکت فرنس
شود و در اختیار دولت فرنس باشد و دیگری برخلاف ایشان حرفشان این بوده که چرا ولایت ما باید
در اختیار خودمان نباشد و محکوم اهل خودمان نشود و دایم مایه جنگ و جدال در میان آن دو فرقه

ورشتعال بود بخصوص در جزیره و در شهر اجکسو که مولد ناپلیون است اهل مقر و محل جمعیت ان دو فرقه
مخالف بود غلغله و غوغا و هنگامه و اشوب بحدی بپایه رسانید که میان فرق ان شهر سرایت کرد ناپلیون را علاج
شد که باب تدبیر اتش فتنه را خاموش نماید لهذا با فوج ابوالجمعی خود اشرار را متفرق نمود، بگذاشت شعله
فتنه بالا گرفته و خون ریزی در ان شهر واقع گردید و از اتفاقات اینکه شخصی که بدخواهان و نارضایان دولت
بود و در سرحلقه اشرار سلسله جنبانی میکرد با خاندان ناپلیون عداوت موروثی داشت و اسمش پاولی
بود و نزد اولیای دولت اصلاح او را بتبدیل بغضا و ساخت و متهم نمود و ناپلیون را لازم شد که بپای تخت
پاریس رود و خود را از این تهمت که بپایه حسد او بود عاری و بری سازد بنا برین ناپلیون تعجیل
تمام بپای تخت رفته و در روز بیستم شهر جون و دهم شهر اگست سال مطابق بیست و ششم جوزا و
هیجدهم اسد سنه هجری در پای تخت پاریس بود و وقایع اتفاقیه ان دو روز را برای العین مشاهده
کرده و نتیجه عام البلوی خلق را بدیده خود ملاحظه نمود و عبرت گرفت بالجمله در ماه سپتمبر سال هجری
مطابق اوایل میزان سنه هجری جناب ناپلیون از پای تخت پاریس بکارسکه مراجعت کرده و لیکن از ان
اوضاع بد و تغییرات ناپسند در امر سلطنت که مشاهده کرده و از ان اشوب و برهمزنی دولت بی نهایت خواهد شد
علم قطعی حاصل کرد که در ان زودی تغییر کلی در اوضاع دولت بهم رسد بالکلیه عزم را جزم کرده خاطر اطمینان
داد که کدام سمت بهتر است پهلو بران سمت دهد و داخل ان فرقه شود علی ای حال و بعد ازان در طرف
در تاریخ ماه دوی سپتمبر سال هجری با چند فروند جهاز جنگی وارد بندر اجکسو گردید و لیکن سردار بحری مامور
شده بود که جمله بجزیره سردینیه برد و لشکری که در کارسکه توقف داشت حکم صادر شد که حرکت
کنند و در تاریخ ماه جنیوری سال عیسوی مطابق سنه هجری حسب الحکم مخصوص جناب ناپلیون صادر
گردید که دو فوج قراول ملت را برداشته کوچ در سمت شمالی جزیره سردینیه نماید و اول بر سر شهر
کلگیری بادبان کشود شهر مزبور پای تخت جزیره مسطوره است چنانچه که در کنار دریا واقع است و بندر خوبی دارد
و چون درین لشکرکشی بر سر جزیره مزبوره ان طور نظام و ضابطه که لازم سپه گردانی است در کار نبود
لهذا ناپلیون فوج خود را صحیح و سالم برگردانید بشهر بانی فاسو برد و این شهر در اقصای سمت جنوب
جزیره مزبوره کارسکه واقع است یک قلعه و بندر بسیار مستحکم دارد مورخ گوید این سفر اول ناپلیون
بود که تنها خود دو فوج لشکر را حکمرانی کرده و بعزم جنگ برد و بسیار اعتبار در ولایت بهم رسانید و رضای

دنیای نظر سالدات را حاصل کرد و مورخ گوید مضمون شرحی که ناپلیون بپاریس بیان نموده است ظاهر و اشکار میشود
که تحصیل علم سپاهی در دلش بچه پایه جای گرفته بود و بچه مرتبه هر نوع فرصت را که برای او دست داد در تعمیم
و تحصیل منظور ذهنی خود که در نظر داشت بکار برده و شرح مزبور این است که برشته تحریر کشیده میشود ناپلیون
با پاریسی میگوید که در تاریخ سال عیسوی مطابق سنه هجری اذن و اجازه از بزرگ خود حاصل
نموده مرخص شدم که چندی بخانه خود رفته باشم لهذا بشهر اجکسو که خانه من انجا بود امدم و من از اوقات منصب
سلطانی در ان کارخانه داشتم دخل ارد و فتح دانستم که جنگ و غوغای اهل ملک فرنس با اولیای دولت طول خواهد
کشید و عاقبت بخونریزی و جدال و فتنه انگیزی و قتال خواهد رسید و من مترصد ظهور این معنی بودم و در خانه خود
خانه را اراده شد بیکار و چون بوقت تمام متوجه تحصیل گردیدم و گاهی تمام بر قیم و کسی با خود راه نمیدادم از اتفاقات
روزی از روزهای جمعه وقت صبح از خانه بیرون رفتم و از کنار بندر کوی بندر دریا گذشتم شخصی را اسمی به
ببری که کشتی از خود در ان بندر داشت ملاقات کردم پس از تعارفات و خوشامدگویی و حکایات
باز گرد و گفت و بری است که طریق ملاقات مسدود داشت و اسباب امد و رفت از میانه مفقود دیدم هم
مرا با خود تکلیف سیر و تفرج نمود و من باین شرط رضا دادم و گردن متابعت نهادم که بشرط مرافقت سفینه تا بالا
بدریا رانیم و مقصود از ان خواهش تماشا و گردش دریا داشتن طول و عرض و عمق اب خلیج بحر بود
ان شخص قبول کرده در ساعت ملاحان را طلب نمود که بادبان کشتی را بجانب معبر بندر رکن تو را گشایند
و من در دنبال کشتی قرار گرفته ریسمان و گلوله پیمایش را بکار انداختم و منظور خویش را از ان اندازه و حساب
بی و کم و کاست حاصل ساختم تا بر کوه کاستر رسیدم و از کشتی بیرون شده بر بالای ان کوه که بسیار
بلند است و شکوه بود بر امدم و این همان کوهی است که لشکر انگلیس بعد از چندی اطراف ان را قلعه بندی نمودند
و ان موضع مشرف و سرکوب بندر اجکسو میباشد خواهش کردم که بطریقه مهندسی تفحص ان مکان نمایم
طریق تحقیق بتقدیم و تدقیق بپایم و سر بری از انکه نه مگسدوی و جستجوی من خسته و از قید لذت همراهی
رسته و در مقام ابرام و الحاح با من می گفت که راه بپایان این اندیشه را طی کن و دست ازین تماشا و سیر
از سر سری بی و من او را بلطایف الحیل مشغول میداشتم که وقت داشته باشم لیکن از سستی گوش او را
کر نموده و سخن مرا مسموع نمی نمود فی الملتمس هر گاه با او میگفتم از عرض و طول خلیج گفتگو با من بکن او در جواب
میگفت که نهار نخورده ام و از عمارات و کلیساها و بقاع و انکه که گلوله خمپاره میگرفت حرف میزدم جواب میداد
که بسیار عجله دارم و نهار و ماحضری حاضر و مهمانها منتظر من هستند عاقبت او بر من غالب امده مراجعت

گردیم لیکن با رسیدن این معاهدها چندان که انتظار داشتند پس از آمدن ما حاصل کرده نهار دادوزد
مشرق شده بودند وقتیکه مستر پریری آمده از نهار و مهمان اثری ندید با من گفت بعد ازین باید احتیاط
و حزم را از دست نداد و هر وقت که حزم ساحت نمائی وقت را ملاحظه کن که گرسنه نمانی القصه پس ازین گفت
شنی نسبت مستر پالی در دیوانخانه دولت فرنس زدند و او انکار رایت طغیان و عصیان این دولت
برافراشته مورخ گوید که مستر پالی قبل از آنکه بانی شود و پرده مخالفت از چهره منافقت بر دارد مقصود خویش را
با ناپلیون بناپارت اظهار کرده و آن مرد دانا آن جناب را خداوند عقل و دانش و فهم و بینش بجای آورده بود
و اکثر اوقات بمطایبه و شوخی دست بر سر او میبرد و میگفت که شما اهل این روزگار نیستید بلکه از زمره پاکان
و بزرگان ایام قدیم بلوتارک هستید و از همه فنون آراسته آید لیکن با وصف این همه اوصاف نیکو که او را بیان
نمود و ابواب تملق و خوش آمدگوئی گشود نتوانست ناپلیون را تابع رای خویش سازد چنانچه در جواب مستر پالی گفت
که اگرچه اکنون آتش طغیان و شورش در مملکت فرنس افروخته و هر قدر شدت و حدت افزاید و عرصه مشتعل
باین پایه رسد مانند شعله خس و درسه بیکبار فرو نشیند و کار رزو و ترقیص گیرد بنابرین چون شما مستر پالی
هستید قوت بی نهایت بنگان این نواحی داده اند و صاحب قلاع محکم و مالک بندرات مستحکم میباشند اگر
این ولایت از حکم شما بیرون نشد معهذا شایسته شهامت و شأن شما این است که آنچه در قوه دارید سعی
در مقام نمائید که درین اغتشاش و آشوب مملکت فرنس و اهالی آنرا بارام و امنیت نگاه دارید تا اینکه
این غایله و بحثی که درین ساعت در فرنس است بخوابد و شورش مردم بجائی منتهی گردد و همچنین جناب
ناپلیون در مقام خیرخواهی مستر پالی گفت که این جزیره کارسکه باید از مملکت فرنس موضوع نگردد و مهما
امکن خلقت و بنا و تحکیم بلاد و مملکت باید این جزیره متعلق ملک فرنس شود و هرگز بعنوان این ملک را
مضاف ملک انگلیس نمود و ممکن نیست که در تصرف آن دولت درآید و همچنین ناپلیون گفت که این جزیره را
داخل ملک ایطالیا نتوان نمود بعلت اینکه ایطالیا خود در نفس الامر مملکت بالاستقلال نیست و همه
ولایات آن مجزی شده و هر یک بدولتی متعلق گشته بنابرین لازم است که جزیره کارسکه ابدالدهر
در تصرف دولت فرنس بوده باشد مورخ گوید مستر پالی اگرچه نتوانست جواب شافی در مقابل این
گونه استدلالات آنجناب ادا نماید لیکن اصرار درین مرحله نمود که باید حکما این جزیره بدولت انگلیس
تعلق گیرد و این مرد دانا عداوت قلبی بدولت فرنس داشت و برای خود آن دولت را غالب و قاهر

و قاهر و جالب و جابر ولایت خویش میدانست و باین خیال منتظر فرصت و مترصد وقت بود که اوضاع دولت
فرنس بسبب عام البلوی پریشان گردد اول کسی که رایت طغیان برافرازد او باشد و فرصت را از دست نداد
خود بخصوص با دولت فرنس از در مخاصمه برآید و صدمات مهلک باهل آن ملک رساند بالجمله اینکه چندی
پیشتر دولت فرنس اهالی کارسکه را لگدکوب و پایمال نموده بجور و ستم و داشته متعلق بدولت و متصل بمملکت
خود ساخته بود جنرال پالی بجهة مکافات این عمل چنان بر لوح عقلش صورت بست که حال پس باید از
دولت فرنس روی گردان شود و رایت خلاف برافرازد و باین واسطه مقصود اصلی خود را که عبارت از
آزادی ولایت خود بود تمسک بپا ورد و حال آنکه در اوقات فرنس خود قلاده قدیم را که عبارت از سلطنت
باشد از گردن خود انداخته برای آزادی خود بلکه برای آزادی عموم ناس در سعی و کوشش بوده و این
مرد آزادی طلب با نمیخواست بفهمد و با اینکه فی الحقیقه مطلقا نمی فهمید که همان لفظ آزادی که بعد سلطان
وجود کش و همواره حکمران ایام ملوک بوده الآن در نفس مملکت فرنس شایع گشته و استقلال تام یافته
است و از برای آنچه او کارسکه را خود تحریک میکند که بر دشمنی فرنس برخیزد و گرد ستیز برانگیزد فرنس خود
برای همان آزادی بمخالفت کل فرنگستان برخواسته در محافظت و نگاهداری آن با همه فرنگستان
در محاصره و مجادله میباشد بقول مورخ جنرال پالی یکی از آن اشخاص بود که امور مملکت و تدابیر سلطنت را
چنان میدید که گویا از محافلان محلی و مکانی سرشته شده و یا از فتنه و آشوب کرده مختلفه و فرقه متعدده مردم که
طلب فراهم آمده باشد چنانچه مخالفت بکجا و آشوب یکفرقه در یک سلسله اعصاب که قابل قبول نقطه باشد و زود تأثیر
می نماید و بحرکتش می آورد و دیگر هر صاحب خیالان و شبیه اشخاص آنقدر وسعت ندارد که مقامات بلند مملکت و سلطنت را
تواند بنظر آورد و بعین حقیقت بنگرد که آشوب یک ولایت و طغیان یک قبیله چندان دوام نخواهد کرد بار بعد از
اندک اختلاف و اغتشاش امر دولت و کار مملکت قوام و دوام خواهد یافت هر ملک و هر طایفه که باعث فتنه
شده بزوال و نکال اعمال خود گرفتار خواهد گردید پس عقل سلیم و مدرک مستقیم آنست که در چنین هنگامها از
شیوه احتیاط و از طریقه حزم بیرون نرود و عواقب امور را ملاحظه نماید علی ای حال جنرال پالی بسبب بعضی و عدم
فراست خود عاقبت مجبور شده یکبار دیگر از کارسکه فرار کرده و بپناه دولت انگلیس برده چند سال وظیفه خوار
پادشاه انگلستان بود تا اینکه در سال [blank] عیسوی مطابق سنه هجری از دنیا رحلت کرد و دولت انگلیس برای یاد
کاری او مقبره ترتیب داده علامتی از سنگ در سر مرقد او بلند نمود القصه مورخ بیان مینماید که اینگونه مکالمات در ان

[illegible]

با جنارال پالی و عدم اطاعتش تکلیفات او اول مرحله بود که ناپلیون خود را قابل این مقام نمود که دوست و ولی نعمت
اولینی جنارال پالی با وجود اینکه ناپلیون بناپارت مخالفت با او کرد او دایم الاوقات تعریف و توصیف از او مینماید و
همچنین اول دفعه بود که ناپلیون بلندی مرتبه فهم و ادراک خود را در باب رد اقوال جنارال پالی مشهود خاص و عام
ساخت و از اینکه مطلقا اعتنا بر پالی و بر اهل ولایت خود نکرد و در رابطه کوچک حب وطن پا بر زد وقت
طبع بلند از هم بر بد بلند پروازی شهباز اقبال او بر اکثر از خورد و بزرگان آن ایام معلوم و مفهوم گردید شاید
این مقال اینکه در همان وقت جناب ناپلیون بذهن سلیم و برای مستقیم افکار فهمید و با چشم دوربین معاینه دید که کارسکه
چندان منظر وسیع و قابلی نیست که کسی تواند عشق آزادی و شوق شجاعت و مردانگی خود را به بلندترین مقام رساند
و بقول مورخ آن قصیده جنگ دار آوی که جنارال پالی در ایام جوانی خود در یک گوشه تنگ و تاریک یعنی در
کارسکه حفظ خاطر و در زبان خود ساخته بود و هنوز هم در نظر داشت که محبوس همان گوشه گمنامی سازد و تنگ
مملکت معظم را منزلگاه خود ساخت یعنی کل مملکت فرنس را گرفت و همه قبایل روی زمین بتماشای غلغله آن چشم
حیرت باز نمودند و مصاحب جوان جنارال پالی یعنی جناب ناپلیون نظر آبدار و طبع بلند پرواز خود را بر نظر
پالی ساخت نه اینکه فی الحقیقه در آن وقت ناپلیون از بخت و طالع برسا رود و دولت و قسمت روزگار که در انگار برای
او گنجینه شده بود آگاهی داشت و با اینکه طبع حریص او آن طعمه شیرانه را برای خود حاضر و نصیب می پنداشت
بلکه این مطلب بذهن ناپلیون جای گرفته که اکنون فرصت را غنیمت باید شمرد و گوی نیکنامی و سربلندی با چوگان
همت عالی از میدان این هنگامه بزرگ بیرون برد و جوهر ذاتی و استعداد فطری خود را ظاهر ساخت و
بقدر امکان تحصیل عزت و جاه پرداخت و بدایع وقایع که در این هنگام در انگار روی میداد بدیده حیرت و
بچشم امتحان و تجربت ملاحظه خاطر حاصل باید چنانچه حکما گفته اند از اوصاف مدرکه و ممیزه بلند طبعان ابنای روزگار
این است که همت خود را بدریافت و وصول اعلی مراتب مقصود و منظور مقصور دارد و از خصایل حمیده و شمایل
پسندیده صاحب همتان جهان سزاوار و شایسته چنین است که خویشتن را بمیان سوانح و حوادث عظیم
چندان زود بمخاطرات شدیده داخل سازد که مدارج فهم او از معارج ادراک مطالب کلیه ارتفاع گیرد و از حاصل
تجربت و عبرت انتفاع پذیرد که عاقبت بر یک راه در هنگام ضرورت قوت و قدرت حاصل کند شاید
این مقال انکه ناپلیون در خانقاه راز گفتگوی خود را با جنرال پالی با تمام رسانید و تکالیف او را که محض مملو
کلی بود بر هر حرف آن انگشت عیب جوئی بر نهاد و ده ساعت فاصله از خانقاه مزبور بیرون رفت و بیابان کو

کوهستانات با کاقور رسید و گوشه نشینان سر راه بروی گرفته و دستگیرش ساخته شد و بهزار حیله و تدبیر و خدعه و
زور از چنگ ایشان رهائی یافته بستر بری که با وی دوست و یکجهت بود او را در کشتی به پناه خود راه داد جنارال
پالی از فرار ناپلیون استشعار حاصل کرده پیغام فرستاد که هرگاه خود و برادرانش در این ساعت مراجعت
نکنند اموال و املاک و گله و رمه ایشانرا کلا ضبط خواهد کرد و هرچه متعلق بایشانست تمامی را خراب خواهد نمود ناپلیون
اعتنائی بحکم او نکرده و پالی همان وقت اموال ایشانرا بحیطه ضبط در آورده و در خلال این احوال فساد امور فرنس
روز بروز ظهور و بروز یافت بلده کارطلی که از بلدان عظیمه کارسکه و وسط معموره در پایه کوهی واقع است نسبت بدولت
فرنس علم خودسری افراشته و تخم طغیان انکار و عصیان در آن سرزمین کاشته شرر شرارت الواط و اشرار
از هر گوشه و کنار افروخته و از هر سو هجوم بشهر اجکسو آورده و در آنجا لشکر نظام و جنگ و ادوات و متاع حفظ و حراست بقدر
ضرورت و کفایت آماده و فراهم نبود که در مقابل ازدحام هجوم عام قوه مقاومت و تاب مصادمت بیاورد و تسلیم
شد عیال و خاندان و اتباع و بنی روان ناپلیون قبل از این شورش از آنجا فرار کرده به بلوک نیث که یکی از بلو
کات ایطالیاست رفته و از آنجا بشهر مرسیل که از جمله شهرهای فرنس است و در بلوک دهنه رود خانه رون
واقع شده روانه گشته عیال ایشان کلا تنها رها کرده و خانه ایشانرا که در شهر اجکسو بود بعد از آنکه در معرض نهب
غارت در آورده بودند یک دسته لشکر انگلیس واو دادند که سالها اتخاذ نمودند بقول مورخ با وجود این همه آزار
و خسارت که از جنارال پالی نسبت بناپلیون و خاندان او واقع گردید اصلا عداوت در دل پالی و کینه
در سینه ناپلیون پدید نیامد و ناپلیون هنوز وی را عزیز و مکرم و معظم و محترم میدانست و از مفارقت و جدائی
او افسرده و ملول و گل عیشش از دست فرو مانده پژمرده و ذبول بود اما جنارال پالی مانند پدر مهربان
پیوسته بر شاهراه ترصد و ترقب ترقیات بخت او نشسته و خاطر با اعلای نام و رفعت مقام او بسته بود و او
داوقاتیکه او نیز در انگلستان توقف داشت هر وقت خبر فتوحات ناپلیون بسمع او میرسید مرتبه خوشحال
و مسرور میشد و چندان در مقام توصیف و تعریف سزای وی بر می آمد که اهل انگلیس از این معنی رنجیده
خاطر می شدند ناپلیون دایم در این فکر بود که جنارال پالی را از انگلستان نزد خود کشاند و کمال شوکت
و اجلال و دولت و اقبال او را برای العین مشاهده نماید لیکن ناپلیون از حصول آرزو ناامید خوش ناکرد
و در این احوال آمد و داماد را انگلیسیان با هدم سنی و عدم مصاحب و مونس و بنای عمرش منهدم و
مطموس گشت از قول دانایان و آموزگاران روزگار است که دوستی و محبت و خیرخواهی و مودت در

در میان بنی نوع انسان بسبب جلب منفعت بر آید می پذیرد و زحمت رسیدن ضرر و خسران نقصان
میکرد و با امور خلاف از جانبین نقوش نصب العین محور ازل و با عارضه از خواص ظاهری ازان حقیقت
دمعی غافل میگردد و رعایت این مرحله بالکلیه منوط بر بالای جلب و نیکی طبیعت است بالجمله ناپلیون دفتی که
بیکوک میث وارد شد در صدد تهیه و تدارک بر آمده لوتس عزیمت را بشهر اوقتان عثمان گشای شود
و بفوج خود ملحق گردد حکم احضار از خبار ل دو چیسر که بزرگ توپخانه لشکر ایطالیا بود بناپلیون رسید و اکناف
نزد سردار مزبور رفته بچندین خدمات جزئی مامور گردید بتفصیل اینکه چند روز بعد از ورود ناپلیون اهالی شهر
بلوک رسیل یاغی دولت شدند و لشکر انگلیس و هجوم برده قلعه اوقتان را متصرف گردیده و راه آمد
و عبور لشکر ایطالیا را از فرانس مقطوع نمودند و قورخانه که بجهت لشکر ایطالیا فرستاده اند گرفته نگاه داشتند
سردار لشکر مزبور بکار خود حیران شده راه تدبیرش بسته و رشته چاره اش گسسته گردید مقارن این احوال جبار
دو چیسر ناپلیون را از رفتن بجوبان ولایت رسیل روانه داشت و امر کرد که هر قدر در قوه دارد از جو
کاروانی او برآید سعی و اهتمام نماید که اهالی رسیل دست از قورخانه باز دارند و برودی روانه اردو نمایند
ناپلیون بتعجیل تمام عازم رسیل و اوقتان گردید و بار دیگر سرخلان آشوب طلب لشکر در جنبش آن سامان
ملاقات و از روی نصیحت در ترک آن فضیحت چنانچه از چرب زبانی و کارگر بیان آید جماعت مزبور را
راضی نمود که از سر راه مخالف لشکر جمهوری ایطالیا برخیزند و آب بر آن آتش افروخته که موجب ضرر و خطر
ایشان است بریزند و فی الحال آذوقه و قورخانه را از آنجا استرداد و روانه اردو داشت و همچنین پس از این
مقدمه خبر رسید که بندر تولان را دولت علیه انگلیس و دولت اسپانیه غلبه کرده متصرف گشتند ناپلیون که
در این اوقات بمنصب سرهنگی توپخانه فایز گشته بود حکم از کارگذاران امور توپخانه بعهده او رسید که
در خدمت محاصره بندر مزبور حاضر شود لهذا ناپلیون بر فور روانه سمت بندر تولون شده در دوازدهم
ماه سپتامبر سال   عیسوی مطابق روز بیستم سلخ سنه هجری بمحاصرین بندر مزبور ملحق شده چون
ناپلیون در ایام ماموریت خود بولایت رسیل و مادام توقف آنجا فرصت نموده اوضاع فتنه انگیزی
و آشوب طلبان را از روی کمال بصیرت و دانائی بدیده تحقیق و تدقیق ملاحظه کرده و دانسته بود که در آنجا
استعدادی که توانند تاب مقاومت اولیای دولت آرند ندارند و این حرکت و شورش بی هنگام
از عدم فرزانگی بل محض خفت عقل و دیوانگی است و در وقت مراجعت از آنجا دو عامار رساله شهر پی گر

شهر پی گیر شام خود را خوردند و در آن طی طریق دو نفر رفیق که در سلک تجار بودند در صحبت خود داشت
یکی از مردم شهر نیمز قصبه بلوک قرد فرانس و دیگری از شهر مونت پلیر که قصبه بلوک هرالد فرانس است
و به گفتگوی ایشان بطرف یاغیان رسیل و طرف امور دولتی سخت سمت جنوب مملکت گردید و فی
که ناپلیون بشهر اوقتان مراجعت نمود چند روزی فرصت کرده کتابچه مختصری در آن باب نوشته باسمه کرده
در میان مردم منتشر ساخت و هر گونه دلیل و برهان در باب چگونگی شورش مردم و امور دولت که در
اثنای صحبت رد و بدل شده بود تمامی را بتفصیل نگاشت و اسم آن کتاب را شام شهر پی گیر گذاشت که
نام خودش مذکور نکرده و حقیقت مقصود ناپلیون از نوشتن آن کتابچه این بود که دیده فتنه جویان را از
خواب غفلت بیدار کند یعنی حالی و خاطرنشان ایشان نماید که هنوز اسباب شورش و آشوب ناتمام است
و ماده کارها ناپخته و خام مقام شورش و بلوی و هنگامه فتنه و غوغا نیست اکنون از سر این مطلب درگذرند و
پیرامون این مرحله نگردند و بدون جهت مال و خون خود و جمعی را به هبا و هدر ندهند و فضا بر ایشان و دلیل آنکه
گردد که هیچ اصرار ایشان در شورش حالا و بالفعل جز این ثمر نخواهد داشت که بهانه و فرصتی بدست خونریزان
دولت افتد که مردم را بزندان کشانند و زنجیر بپای دار رسانند و این جمعیت بندگان خدا در معرض تلف
خواهند رفت مورخ گوید که در این مقام استنباط باید کرد که ناپلیون از اوایل احوال همان شامت خونریزی
و سختی جنگ و دار را میدانست و بالمال در عاقبت بلوا و شورش و غوغای رعیتی بچه مرتبه خونریزی خواهد شد
و این مرحله را در همه نوشتجات خود که در آن زمان ایراد مینمود بیان و برهان آشکار و عیان بیان می ساخت
و هر وقت هر گونه نصایح که در باب جنگ رعیتی و غوغای ولایتی بایشان مکرر القا میکرد و با آنکه خود
مطبوع و پسند میداشت و از آن نیز اعتبار مینمود تمامی موافق احتیاط و حزم و مطابق عقل و کیاست و فهم
و فراست بوده است و از همه تحریرات و تقریرات او چنین مفهوم و مستفاد میشود که هر چه بشنهاد خود اوست
و هر چه مکرران القا میکند چندان میل بخونریزی ندارد و با صلاح و احتیاط قایل است لیکن همینی را
باید دانست که در ذات و طبیعت آدمی یک نوع جبن و خوف مفطور و مجبول است بنحوی که تعهد عظیم
و ضمانت جسیم در او موجود و دایم در امور معمولی و قضایای متعارفی باندیشه و خیال او شدت چشمیگی
دارند که تنها بتوکل قوای روحی و اعتماد توانایی تواند بر خوف و جبن غلبه کند و از خود رفع نماید و با اینکه
بجنس بی رحمی و سنگدلی که مبدا استبداد و خاطر کند میتواند از عهده ضمانت و تعهد مملکت و رعیت

داری بیرون آید و هر گاه از این مراحل قطع نظر شود محض حکومت سند و حجت و دلیل و برهان نخواهد
بود و همچنین ناپلیون در ریختن خون چندین هزار مخلوق خداوندی بی اختیار بوده چشم از اسراف اوقات
بنی نوع انسان و قطع رشته حیات ایشان چه در هنگام جنگ و چه در مقام دیگر نمی پوشید گویا شعار قصابهای
لوازم شغل خود بوده و التزام ضمانت نگاهداری ملک و ملت که از روی سعت خود قرار داده زیرا معاینه مشاهده
میکرد که هر گاه چنان سخت دلی و بی رحمی را پیشنهاد نکند از عهده چنین ضمانت عظیم بیرون نمیتواند آید
و انجمان پاکان خدمت و دولت و سلطنتش را منزل بچواند رسانید بالجمله ناپلیون بنیابت
در شهر رسیل بدختر تاجری معتبر محبت مفرط بهم رسانید و از فرط التقریبات
خود از وفور محبت و میل خاطر بنای انعقاد مجلس عقد و عروسی بر گردید ولیکن بسبب کثرت امورات
دولت بکلم احضار من رسید در رشته تمنای مواصلت پاره گردید و در آن باب بعد از آن هیچگونه گفتگو
نشد در سال   عیسوی مطابق سنه   هجری خواهر همان دختر را جوسف برادر ناپلیون بحباله نکاح خود آورد
و در رسیل برنادت باذن و اجازه ناپلیون همان دختر را که معشوقه ناپلیون بود بعقد ازدواج در حبالت
خود در آورد و مورخ گوید که ناپلیون میخواست خاطر آن دختر را بدست آرد و در امر او خوشوقت
دارد و حرم حریم پادشاهیش سازد بدین سبب بسلطنت رسل برنادت راضی شد و او را سلطان
مملکت سویدن ساخت الی این روز که ز مون ساز فسانه پرداز این است که ناپلیون بمجرد هوای نفس
و محض حظ و خیالات فاسده و عهد شباب جوانی زمام اختیار و اقتدار را بید قدرت یکنفر رقیب
سبک روح تنگ مزاج پر خطر نهاد که عاقبت تاج و تخت و جان و مال خود را معرض فنا و زوال داد

چون در طی نگارشات سبق برخی گذارشات و وقایع و احوال جزیره مزبوره و اهالی آنجا را روحه انگار
داخصار بر مطالعه کنندگان این تاریخ واضح و لایح دارد در ازمنه سالفه از حقیقت اوضاع آنجا چیزی
که اعتنا بآن توان نمود و مقرون بصحت باشد نوشته نشده از موثقین مورخین اقدم و اسبق
آن جزیره شخصی بود فلی پی نام که در قرن یازدهم تاریخ عیسوی مقارن سیصد و چهل سال
قبل از این در حال حیات بوده است و در اخر قرن گذشته در شهر روم تاریخی مشتمل بر وقایع اوضاع
جزیره مزبوره نوشته و با تمام کرده اند و لیکن از آن زمان تا امروز که قریب یکصد سال میشود بعلت

بعلت ظهور بوائق و حوادث و وقوع سوانح و حوادث که در جزیره مزبوره روی داد و بسبب ترک اطاعت و متابعت دولت
و آزادی از قید انقیاد و سلط خارج و تخریب بلاد و شرارت شایان از اهل آن جزیره ظاهر و نمایان گشته است چنانچه
اعراب مغرب زمین مدتهای متمادی آن جزیره را باستیلاء و غلبه مالک شده و علامت چند این واقعه هنوز هم برقرار
است که در رشته در بادی و چشم آن او بران دوره سفید نقش مینمایند و بزعم بعضی همین علامت از خلیفه اعظم روم
که عبارت از لمبودم باشد با ایشان عطا شده است و فی الحقیقه جزیره کارسکه وقتی از ملکت دوازدهم فرنگستان محسوب
میشد و الآن هم اسم جزیره مذکور در این عقب بستایند شهر را که یکی از شهرهای ولایت کنکی است و نزدیک از سایر
بلاد و بری بجزیره مزبوره میباشد اهل این شهرهای تجارت گذاشته رباطات و تجارتخانها در آن جزیره بنا نهادند
مرور و بوریکی مدت و وقت پیدا نمودند که بر آن جزیره مستولی و مسلط شده انگار تابع دولت جنیوا ساختند و بعد از
چندی اهل جنوا در آن جزیره دست یافته و اصحاب دیوانخانه جنوا هر چه سعی و اهتمام نمودند که اهل الجزیره را
تابع خود نمایند و مناقشه و عداوه دولت جنوا سازند ممکن نشد بالاخره مایوس گردیده تخریب بنیان آباد و معمور
و تضعیف احوال جمهور جزیره مزبوره پرداختند و تفرقه در میان اهل آنجا انداختند و جمله را بفقر و فاقه مبتلا ساختند
و دولت فرانس با وجود قرب جوار مطلقا در صدد تصرف آنجا نیامدند تا اینکه اهل جزیره رایت مخالفت دیوان
جنوا برافراشته و بنای مجادله و مخاصمه گذاشته در سال   عیسوی مطابق سنه   هجری در جنگ و جدال
اقدام و در سال   عیسوی مطابق سنه   هجری با تمام رسانیدند از ابتدای جنگ تا انتها چهل سال طول کشید و نتیجه
اش این بود که جزیره مزبوره بهمین سبب ملحق بدولت فرانس شد قبل از انتقال اکثر قانون ولایت داری
و وضع سلطنت جزیره مزبوره مانند سلطنت جمهوریه بود و منحصر بود بکونسل که اجزای آن از وکلا و ملوکات و نواحی
جمع شده قطع و فصل امور جنگ و صلح و حکم جمع کردن مالیات در وقت ضرورت و گرفتن لشکر بعهده
مجمع کونسل بود لشکر مواجب جواری نداشتند لیکن وکلاء هر ملوک مردم را نام نویس کرده هر کس که قابل بر
داشتن اسلحه و یراق جنگ بود سه قسم و فرد طومار از اسامی ایشان در نزد وکلاء ولایت حاضر و موجود بوده
سرکرده و صاحب ایشان را مشخص کرده در طومار نوشته بودند در وقت جنگ بمجرد اخبار تدارک زاد و ادات حرب
و ضرب از خود مهیا و موجود نموده در میدان رزم حاضر می شدند و چند نفر از دانشمندان قوم را که از الجمله جنرال پاپلی
بود منتخب کرده در نظم مهام را بدست کفایت و درایت ایشان داده و این جمع بسیار جمهوریه متعصب بودند
و همیشه منشور شان در اغوای مردم بآزادی بوده و هر وقت مجلس مصلحت و کنگاش منعقد میکردند احکام و اعلام

و نجات کوشش بسیار کرده در میان اهل جزیره منتشر و شایع نمودند و دلایل بسیار متین در ترجیح آزادی ایشان بر
رشته تحریر می‌کشیدند و اصل منظور ایشان این بود که مروت غیرت آزادی و حب وطن و حمیت ملت را در ایشان انگیخت
و همچنین عموم اهل فرنگستان را بکیش و داخل نمایند و هم مطلب خود سازند این جزیره چندین سال معرض قتل و غارت و جنگ
و جدال از خارج و داخل گشته بود وقتی امپراطور نمسا اول بران واقع شد از ف بعد از آن شاهزاده و ارجیر قرا با لشکر بر
جزیره کارسکه روانه داشت و نوبت یازدهم تراول کونت بالیو بعد از آن مرشال بیل باید را مامور کرد و واقع شد از ف
و بالیو هر دو شکست یافتند لیکن شاهزاده و از طرق ورش یا بدار جزیره را تقدیر و غلبه صاحب شدند چندی در آنجا مانده آتش
فتنه را در زیر خار و خاشاک پنهان نموده خود بیرون رفتند بعد از رفتن ایشان باز نایره جنگ و غوغا بشدت تمام از
داخل و خارج بالا گرفت و صدمات متواتره و حملات متکاثره بران جزیره صادر و وارد گردید عاقبت چند نفر از صاحبان
فضل و هنر که یکی از ایشان جشنت پالی بود بنوبت سرخیل امورات آنجا شدند و الحق بیاری بخت بلند و مددکاری
مرتبه عقل و هنر افساد امور آنجا را باصلاح آوردند انتظامی کامل و انضباطی شامل در کار آنجا حاصل آمد تا اینکه در سال
عیسوی مطابق سنه هجری پسکال پالی را کارگذار اول و جنرال لت نمودند تفصیل این اجمال اینکه دو ایشان جزیره کارسکه
دو فرقه شده بودند یکی از این دو فرقه سر بجیب وطن گرفته اکثر اهتمامش بود که از دولت جمهوریه هیچ نوع سلطنت منعقد
نمی‌شدند جنرال پالی را پیشوای خودشان تعیین نمودند و فرقه دیگر که ضعف و میانه روی و اقتضا داشتند بودند
بدولت والی جمهوریه می‌داشتند جنرال مطریس را بزرگ خود قرار داده برمخالفت جنرال پالی تحریض نمودند مرور
این دو فرقه بمحاصره و مجادله برخواسته جنگ کردند جنرال پالی منهزم گشته در خانقاه الزانی تحصن جست افواج خصم
اطراف آنرا احاطه نمودند کار بر تنگی و سختی کشید در این اثنا جنرال پالی بیلوکات کامون رسید فی الفور
سر کوهها آتش طلب افروخته که از زبانهای شعله آن زبانهای فلک سوخته و صدای نفیر و آواز بوق که علامت شورش و
و نشانه جنگ و یورش ملی است از سطح صحرا و هامون بگوش فلک رسید جنرال مطریس خواست قبل از ورود
فتنه انگیزان دست بروی زند و علامات سماحت بر ایشان ظاهر سازد و با تهور ذاتی خود گله دلیرانه برده که خانقاه
مزبور را متصرف سپاه روز زخم مهلک برداشته از پای در آمد از آن زمان هر دو فرقه مخالف یکدیگر شده اطاعت
جنرال پالی را قبول نمودند و آن مرد انا جمیع عداوت و اختلافات را از میان اهل کارسکه برداشته مدرسه‌ها و
تعلیم‌خانه‌ها بنا گذاشت و جهازات کوچک جنگی و تجارتی درست کرد و در هر جا در بندرات کوشش و وقایع نگاری
از معمورات استحضار بهم رساند و بمرور ایام محبوب القلوب عموم اهل کارسکه گردید و نزدیک بود که بندرات
همه کارسکه را متصرف شود و مضبوط نماید و از شر و شور ایشان محفوظ دارد و دیوان دولت جمهوریه ملک جناوه

جناوه بشدت وحشت برداشته باز ملتجی بدولت فرنس شده و این دفعه سیم بود که التجا بدولت فرنس برده بود
لهذا در تاریخ سال   عیسوی مطابق سنه   هجری عساکر فرنس بندرات و شهرهای در کنار کارسکه را
بلا کره تصاحب نمودند و آنها را مجبور ساختند که اطاعت دیوان جمهوریه جناوه کنند و سر از حکم باز نه پیچند لیکن لشکر
فرنس با تکلیف حمایت یکطرف را ممنوع نمودند سرکردگان لشکر فرنس حمایت اهل کارسکه را در نظر داشتند و اهل کارسکه
منتظر بودند که لشکر فرنس از بندرات بیرون روند و ایشان بمخالفت جمهوریه جناوه برخیزند در اثنای این خیال بر
ملوک جنرال پالی این اندیشه افتاد که جزیره کارسکه با انگلیز متعلق دولت فرنس شود و بملک مزبور منضم گردد و دلیلش
این بود که اولا جزیره کارسکه در اصل بنا و خلقت یکنوع بستگی بولایات بری ملک فرنس دارد و ثانیا معاملات و تجارت
ملک مزبور با بلاد شرقی دولت روم بهتر و خوبتر متمشی می‌آید ثالثا اینکه هر نوع مراوده دولت فرنس را در ایطالیا به
در محاربات و چه در معاملات سهل و آسان می‌نماید لهذا دولت فرنس مصمم شده که کارسکه را بولایات فرنس و مملکت
آن منضم نماید و دیوان جمهوریه جناوه بعد از تردید بیحد و حصر و گفتگوی بسیار و مکالمه بی‌شمار راضی برین شد مسیو سپنیاله
ایلچی جمهوریه جناوه که در پاریس بود بنادن و اجازه پیشکاران جمهوریه عهدنامه مهر کرد که بسبب آن عهدنامه یک حیله
سازی کارسکه را بچنگ دولت فرنس انداخت مفصل این مجمل آنکه ایلچی جناوه با ارکان دولت فرنس قرارداد
نمودند که سی هزار لشکر خونخوار جنگ‌گذار تدارک دیده روانه نموده جزیره کارسکه را متصرف شوند و از چنگ ایشان بیرون
آورده بحیطه تصرف خود قرار و استقرار دهند و چندان نگاهداری نمایند که جمهوریه جناوه مخارج لشکرکشی و اخراجات
ایام توقف ایشان را در جزیره کارسکه تماما و کمالا ادا نمایند بعد از آن لشکر فرنس بیرون روند و جزیره مزبوره را
بتصرف جمهوریه جناوه بدهند و حال آنکه قبل از وقت دانسته بودند که جمهوریه جناوه هرگز نمی‌تواند اینچنین مخارج
بکیسه را از عهده بیرون آیند و هرگاه در قوه نیز داشته باشند در خفیه عهد و شرط کرده بودند که چنان بدول خارجه تقاضا
کرنی الواقع متوانسته از عهده پاره اخراجات پادشاه فرنس برآیند از آنجهت کارسکه را بپادشاه واگذاشتند
و همچنین این نوع قرار و مدار متضمن باشتباه کار بر اکه جمهور دولت جناوه بپادشاه فرنس کردند باین علت بود
که کارگذاران ایطالیا زبان ملامت و سرزنش بر جمهوریه جناوه دراز کنند و نگویند چرا اصحاب دیوان جناوه را
بدولت فرنس فروختند و همچنین ایلچی فرنس بهانه در دست گرفته هرگاه دولت انگلیس ایرادی دران باب وارد
بیاورد جواب تواند گوید لهذا این شکوه و شکایت ایشان جمهوریه جناوه را یک جهه از ملامت و گفتگوی فرمان
فرمایان ایطالیا نگاهداری نمود و همچنین ایلچی فرنس را بهانه بدست داد که رفع ایراد کارگذاران دولت انگلیس

نماید از اتفاقات غریبه اینکه مقارن این کیفیات آشوب فرنس برپا شد و دولت فرنس بجمهوریه مبدل گردید
و دول خارجه که بر خلاف این واقعه بودند مصمم شده بلکه برای آنها لازم و واجب آمد که کارسکه را از فرنس جدا و منتزع
نمایند دولت فرنس اینمعنی را دریافت نموده خواست که برضای اهل کارسکه آنجا را متعلق دولت فرنس سازد
باین جهت کارگذاران دولت مزبور آنجا را تکلیف بجنرال پائولی نموده و نوید داده و وکیل روشن اقامه نموده که طلوان
مرد جلیل القدر را باین صراحت اندازد که او خود پای پیش گذارد و اهل کارسکه را اغوا و تحریک نماید که آنجا خود
اقرار نماید که ولایتی از ولایات فرنس باوجود اینمعنی جنرال پائولی مطلقا اعتنا نکرده تکلیفات ایشان را باهانت
و اهانت رد و باطل نمود و مجلس شوری آراست صورت گذارش را به پیش ایشان گذاشت پدر پائولی پیون جوان
بیست ساله بود و در مجلس هوای یکی از وکلا بموجب چند ملک پیمان است نشان قصد و نیت مجلس را معلوم و مشخص
نمود یعنی گفت که آزادی بارک و اهل مجلس شوا یک صدا همین عبارت ادا نموده گفتند باید یکی اهل کارسکه
کشته شوند و یا که آزاد و مطلق العنان باشند و همچنین بغیرت تمام فریاد برآوردند که ما درین جزیره و در قلل جبال
خودمان غیر مغلوب و ما مظفر و منصوریم بگذارید آرام گیریم و در وحشی خود و حرکات و سکنات و افعال ایشان
خنده نمائیم اگر چه خصم ما میگوید که از اطاعت نائیم منفعتهای کلی حاصل خواهیم کرد لیکن ما بهیچ وجه من الوجوه طمع
منفعت از ایشان نداریم منتهای امل ما این است که درهمین فقر و فاقه خود باشیم ولی آزاد و مطلق العنان بشویم
و به بزرگان و قانون و آداب و شریعت ملک و ملت خودمان اطاعت نمائیم نه اینکه مطیع بازیچه یکنفر جور دولت فرنس
بشویم بالاخره صدای آزادی بارک از دهای کارسکه بلند گردید و عکس صدا از کوههای آنجا بگوش هر فقیر و جوان
رسید و فی الحقیقه اهل کارسکه عموما و اهل کوهستانات آنجا خصوصا از قدرت و شوکت دولت فرنس مطلقا اطلاع
و استحضار نداشتند و چنان دانسته بودند که لشکر فرنس کلا همان چند فوج اداره و بیکاره که کرر دیده بودند منحصر میباشند
و بقول مورخ که عموم اهل فرنس هیچ به از وحشی کمک نبودند و پیوسته در مجالس محاوره و غیره میگفتند که انسانی
دولت کارسکه را برای هم در کار و ارند که این ولایت در تازگی پیدا شده که لنگر وعده پر تفرق و تنها آنجا باید بود و دیگر اشخاص
بدان ولایت حقیر و امثال بدان قلیل مردم فقیر از غیرت دولت دور است و از نوم و احتیاط مجبور که یک ملک عظیم را
بمخالفت آن مردمان غیور متهور برانگیزند و با آن پیت پایکان کوه نشین در آویزند در آن اصناف یک نامی دولت را
خاک کدورت ذلت و خفت برانگیزند و نوبت پانزدهم پادشاه فرنس نیز چندان قایل نبود که آن تاج و افسر پانزده را
بر سر خود گذارد اما دوازده هزار لشکر مسلح و مکمل که بسرداری جنرال شاه دلیمن که قبل ازین بکارسکه فرستاده در آنجا
سکنت

سکنت فاحش خورده و بقلاع کنار دریا پناه برده اینمعنی را خاطرنشان دو لشکرین پادشاه فرنس نمودند که هرگاه دست
از کارسکه برداری و آنرا بحال خود گذاری باری دست فرسود دست و شماتت دوست و دشمن و بهای فرسای تحریر
و استهزا هر انجمن خواهی بود که یک دولت بزرگ مجبور او در مقابل بجزه و عزه شکست خورده و حال فرار رجع دولت بیداد
این سخنان پر طمع غیرت انگیز پادشاهی سرایت کرد و رشش و بیست و چهارمین هزار لشکر مامور بمأموره بتسخیر جزیره کارسکه نمودند
و سردار مزبور در تاریخ   عیسوی مطابق سنه هجری بکشتی نشسته بود با دمان نهضت باطراف جزیره مزبوره
لشکر آکثر اهالی آنجا یکمنوع مقاومت قایم و پایداری دایم بظهور آوردند اما عاقبت نهال سعی و کوشش ایشان بی
ثمر شد زیرا اهل جزیره زیاده از بیست هزار لشکر جنگی بغیر از لشکر متوقف حدود و قلعجات نتوانستند جمع آوری نمایند
و با زهمه تدارک آنها را سدیا این بیست هزار سپاه در سر گذرگاه و در نه رود خانه قالار برآمده و جنگ مردانه و دلیرانه
و دلیرانه نمودند لیکن عنان فرصت از دست ایشان بیرون بود پل رود خانه مزبوره را که از سنگ بسته بودند برهم
شکسته و آنها را از جانب کشتگان لشکری ترتیب داده در عوض منع خصم تا رمق آخر کوشیدند عاقبت پای
ثبات و قرار ایشان سست شده و بنای شکست و فرار ایشان درست جنرال پائلی بسمت جنوب کارسکه گریخت
و در شته با سکه و سکونش از آنجا بکریخت و در بندر و بکشتی انگلیس نشسته در شهر لکارن که یکی از شهرهای معظم
ولایت تسکنی است بالا آمد و پای تخت لندن رفت و بقدر چهار صد پانصد نفر از اهل جزیره همراه جنرال
پائلی جلای وطن اختیار کردند و اکثر از اهل جزیره نزد کوه و صحرا متواری گشته چند کرت دیگر طغیان و شورش
عظیم نمودند و در مقام فرستار ریختن خون لشکر فرنس دمی نیاسودند و چون تکلی منظور کار کسان دولت فرنس
این بود که زیاده سخت گیری نسبت باهل آنجا نمایند بنابران مقرر داشتند که وضع حکومت برپا دارند و بنا بقانون
قدیم زمام اختیار اهالی جزیره و کفالت مهمات آنجا را در کف کفایت دوازده نفر اشراف و اعیان ولایت بسپارند
و در هر سال یکمرتبه هر گونه شکایتی و رنجشی داشته باشند عریضه ارسال حضور پادشاه دارند و مدارس و کتب
خانها برای تعلیم و تربیت کودکان و بر تجارت و زراعت افزودند و قدری از مالیات ولایت را تخفیف قرار دادند
و در عرض مدت بیست سال ترقیات در اوضاع و احوال جزیره کارسکه روی داد لیکن با اینگونه منافع اصلا
تغییری در غیرت و تاثیری در مزاج اهل کارسکه حاصل نگردید و ایشان را همه جز بخاطر خطور میکرد الا اسباب
فرنس و اهل آنجا پیوسته صحبت ایشان این بود که ما اسکرگاری حطاد بخشش را نخواهیم نمود که آن بخلاف حواس
ما باشد روزی یکی از سرکردگان فرنس با چند نفر از معتاران خود از راه کوهستان میگذشت با شبانی طرح صحبت

ریش دراز ماشگری اهل کارسکه سخن راند. گفت ای شبان در عهد جنارال پائلی با انصاف مضاعف این زمان
مالیات میدادید شبان در جواب گفت ای سرکرده راست گفتی لیکن تفاوت در این است که انوقت مال بجای
خود میدادیم وحالا شما بدون رضای ما میگیرید همین شبی چند از سرکردگان لشکر فرنس شبی در خانه فقیری منزل
کردند و در عالم صحبت از روی تفاخر خانه خدا را بعضی ریشخند گرفتند و گفتند به بین ما را چه قدر زینت در جهان
بر شما حاصل است و با چه قسم لباس واوضاع ورنگ کافی داریم و شما چگونه در ورطه فقر و پریشانی افتاده اید مرد فقیر
از شنیدن این حلقه متغیر شده و از پیش سرزنش متأثر گردید فی الحال برخواست و بدقت تمام بر اوضاع ایشان
نگاه کرده و سری جنبانید با ملایمت ملالت برد فی رفیق و ولایت هم در رسم هر یکرا جدا جدا پرسید یکی گفت خانزاده ام
ودیگری گفت بکرزاده ام ودیکی ادعای که خدازادگی نمود. وطریق تفاخر پیمود. مرد فقیر آهی کشید وهم این شما بذاق تحمر
انداز بلند تر کشیده و گفت بسیار دوست دارم مثل شما لباس فاخر در پا پوشم و اوضاع سنگین و رنگین داشته
باشم و اقرار بخوبی اوضاع هر یک دارم لیکن التماس دارم که این معلوم نمایند که بر چیم اهل فرنس کلا خانزاده
و بکرزاده و خدازاده اند و هر یک بدودمان بزرگ و خاندان عظیم نسبت دارند یا بر دو فقیر و رعیت در انگار خیر دارد
ملک و ثروت همه جایی هست سرکردگان از ذکاوت آن مرد فقیر و از شوخی و ظرافت او در تعجب شده جواب از آن
نگفته گذرانیدند با همه بعد از چندین سال که عام البلوای فرنس وقوع یافت و سلطنت به جمهوریه مبدل گردید
تغییر و تبدیلی در مزاج اهل جزیره کارسکه حاصل شده در سال   عیسوی مطابق سنه   هجری اهل رعیت بغاوت
فرنس نمودند و جنارال پائلی باذن و مصلح بعضی جمهوریه از انگلیس مراجعت بجزیره کارسکه نمود و از ورود دوست
مألوف او چون ورود شکوفه خاطرها مشعوف گردیدند و دیگر بار اختیار امور لشکر و رعیت و ملک و ملت باو قرار و استقرار
یافت و در اندک زمان مقبول خاص و عام اهل کارسکه گردید و در آن وقت هشتاد سال از عمر او گذشته بود اولیای
دولت انگلیس رشته معاهدت و معاقدت بهم بسته اهل جزیره مزبوره را ادخالاً کمک نموده محمد اسلحه طهار اتفاق
ولشکر انگلیس بعد از آنکه بندر طولان را خالی ساختند بقدر دوازده هزار لشکر انگلیس بسرداری و سپهسالاری اومرل
هود که در زیر حکم او مرل هتبان بود در بندر سن فورند بکمک آمدند و جنارال پائلی نیز با شش هزار نفر از ایشان
ملحق گردیده قلعه باستیه را که مقر حکومت جزیره کارسکه و بسیار محکم و حصین و آن قلعه بندری بسیار محکم و متین وارد
محاصره نمودند انگامرکرو او در میان گرفتند بعد از چهار ماه محاصره متصرف شدند و در ماه جون سال
عیسوی مطابق سنه   هجری اعزای مجلس دیوان کارسکه بریاست جنارال پائلی خصوصاً بتکلیف اهل مملکت چنان

چنان مصلحت دیدند که تاج سلطنت کارسکه را بر سر پادشاه انگلیس گذارند بنابرین چند نفر از بزرگان کارسکه را
با پیشکش لایق برای عرض و اظهار این مطلب بخدمت اعلیحضرت پادشاه انگلند روانه نمودند پادشاه پیشکش ایشان
را قبول و حکومت کارسکه را به سر قبرت الیات و کالانه و ضود یارتو مفوض و موکول و با احکام مخصوصه روانه
جزیره مزبوره ساخته شد جنارال پائلی توقع داشت که حکمرانی کارسکه را بآن دولت واگذار نموده حکومت را بسلطان
بدیگری مفوض دارد لهذا از دولت انگلیس مایوس و با شاهد ندامت مانوس آمده با مامورین آن دولت بنای ستیزه را
نهاده و با ایشان گفت کارسکه مملکت من است مدت دو سال با دولت فرنس جنگ کردم و دست استیلا و قدرت
جمهوریه آن دولت را از آنجا کوتاه کردم و هر گاه شما در صدد این معنی بر آیید که احقاق و آزادی این ولایت را برهم زنید
در قوه دارم که بسهولت و آسانی بهتر و خوبتر شما را از اینجا بیرون نمایم این مقدمه بعرض اولیای دولت انگلیس رسید
بعد از اندک زمان مراسله دوستانه از پادشاه بلند جایگاه انگلیس وصل او گردید و خواهش آنرا نموده بودند
که بپای تخت آمده با کمال عزت و حرمت بقیه عمر خود را در آنجا بسر برد و فی الحقیقه این سلوک و مروت بمنزله حکمی بود که
جنارال پائلی نتوانست تخلف کند در قبول آن ربقه اطاعت بر بسته بعد از آنکه تردید زیاد حاصل نموده طریق انگلیس را بقدم مسافرت
پیموده در سال   عیسوی مطابق سنه   هجری در آنجا از عالم فنا بدار بقا رحلت نموده است و وصیت نموده که از
مال من مدرسه بزرگ در شهر کارتی که از شهرهای معتبر کارسکه است و در مجموعه آن ولایت در پایه کوهی واقع شده است
بنا نمایند بعد از اندک زمانی طباع اهالی جزیره کارسکه از حکام تازه خود متنفر و ماده رسیده طغیان به نشتر مخالفت انتها
منفجر و علت این بود که کشادگی در رفتار طریقه معیشت و آداب دین و آیین انگلیس در نظر اهالی کارسکه بسیار عجب و غریب
نمود نفرت و نخوت زیاد از اوضاع ایشان حاصل کرده و ناپلیون نیز مقارن این احوال که در تلو گذارش ساخت
سرداری جنرال پائلی ناپلیون در ممالک ایطالیا سمت تحریر خواهد یافت ولایت میلان را مشد و شهر لگهارن را
بحیطه تصرف خود در آورده و با نظام ولایت مزبوره اجتماع فراریها و تفرقه اهالی آنجا که مستر جنتلی بر دوامت و همین
مرحله باعث قوت و قدرت اهل جزیره و طغیان و شورش آنها گردیده و همچنین در شهر اجکسو در یک مهمانی بزرگ
کالانه را متهم نمود که نسبت بمضحک جنارال پائلی دشنام داده و بی حرمتی کرده است آنرا و اشتهار این قول
بزرای الکمخش آتش محاربات و مجادلات در میان اهل کارسکه و دست آویز مناسب و بهانه دل نزدیک
بود لهذا حاکم و صوبه دار دولت انگلیس را گرفته و دو نفر هم کاره معتقدان او که یکی کالانه و دیگری با ضود یارتو
بوده باشد بصعوبت تمام به تبدیل وضع و لباس فرار نمودند و در راه کنار دریا رسیدند در این اثنا مستر

علتی با فرار بعضی کارسکه و اردو انگاشته دار کشتی جنگی رفته و بجودو هانک فشنه ساز کرده بر دشمنی ایشان
و برداشتن اسلحه حرب آوازه داده خیرخواهان جمهوریه فرنس از گوشه و کنار هجوم آور شده اکثر از بلاد و قلاع
کارسکه را متصرف و لشکر انکلیس با اضطراب تام به جهازات خود سوار گشته از آن ورطه مهلک رخت بساحل سلامت
برده و اسیر بسیار از لشکر انکلیس و سکنه اهل کارسکه و لشکر جمهوریه فرنس گردید الغرض پادشاه انکلستان قریب بمدت
دو سال تاج سلطنت کارسکه را در سر داشت آن امتیاز و افتخار عارضی بقدر ده میلیان بایشان ضرر و خسارت رسانید
و از این زمان جزیره کارسکه در تصرف و اختیار دولت جمهوریه فرنس مانده و دولت مزبوره آنجا را متعلق جوق چهل و نهم
جوقات عساکر فرنس مقرر داشت و سرداری لشکر کارسکه و سرحدداری آن را بعهده اهتمام جنرال دوپاریکذارده
الحاصل جزیره کارسکه بقدر بیست فرسنگ فاصله از بندرات ولایت تسکنی و چهل فرسنگ از ملوک پروانث
ملک فرنس و شصت فرسنگ از ملک سپین واقع شده است و طول آن جزیره یکصد و پانزده میل اند
میل وسعتی دارد و مشتمل است بر چهار شهر معظم که در کنار دریا واقع گردیده یکی شهر باستیه دوم شهر اجاکسیو سیم شهر
کلوی چهارم شهر بانی فسیو و سه بندر خوب دارد و جهازات بسیار بزرگ جنگی و غیره در آنها خوب بسلامتی
داخل و خارج میشوند و بر شصت و سه محال تقسیم شده است کوه و جنگل بسیار دارد و سه رودخانه عظیم از کوههای
آنجا جاری میشود و اهل آنجا رشید و دلیر و جنگ آور و شیرگیرند و بواسطه اینکه در فصل تابستان اکثر باب
ورودی علت و نقصان بیکدار و مردم آنجا به ییلاقات میروند و اکثر آبادی در دامنه کوههای آنجا میباشد و در
سواحل بحر چندان جای معمور و آبادی نیست و لیکن قبل از آنکه صحرانشینان عربستان و مغرب زمین کارسکه
بعرصه نهب و غارت خود در آورده باشند اکثر آبادی آن جزیره در سواحل دریا بوده است از جمله دو شهر بسیار معظم
از خرابی گردیده و سمت عامره بوده است که هر یک شصت هزار جمعیت داشته لیکن در قرن هشتم که دست
ظلم و تعدی مسلمانان بر اهل کارسکه دراز گردیده و اعراب بدوی و اعراب بربری پای تاخت و تاز بر عرصه آن ملک
نهادند مجمع آبادی از سواحل دریا بر بالای جبال کشیده شد از آن زمان سواحل از پیرایه سکونت و معموری عاری
و عاطل افتاده و بسیار بد آب و هوا گردیده و اهل کارسکه الآن بعضی آداب و علامات رفتار و کردار اهالی مشرق
زمین را دارند فی المثل پدر با پسرهای خود بر سر سفره می نشینند و طعام میخورند و زن و دختران بطور خدمت ایشان
قیام نموده و در یک گوشه اطاق در سر پا ایستاده طعام صرف مینمایند و در وقت سفر هم هر مردی سر و برا
با سلحه حرب آراسته سوار میشود و از پیش میرود و زن یک نفر یا دو نفر از پسران خود را بدنبالش کشیده

کشیده و در رکاب مردهای پیاده تا منزل میروند و جوانان دوازده ساله استعمال تفنگ و طپانچه را یاد میگیرند
مانند مردم رشید و جرار سوار شده بی کسب و کار میروند و طریق دزدی و راهزنی می آموزند و اهل ولایت مزدوران
و عابرین پیوسته در طریق و شوارع در محل خوف و خطر بوده منتظرند که در کدام مکان و معبر سر راه بر ایشان خواهند
گرفت و این فرقه قریه بقریه و کوه بکوه بر شهرها و قصبات و خانه های ییلاقی بزرگان علی الغفله داخل میشوند و از معارف
وغیره هر که را توانستند بکمند اسیری در آورده میبرند و پول بسیار برای آزادی ایشان گرفته در آنوقت آنها را مرخص
میکنند و اسراء را پس از این استخلاص هرگز بروز مطلب نپندارند مورخ گوید از ترس ایشان همه این قبیل اشرار
حتی و عظان و کشیشان در محالهای دور دست و اقصی مواضع و مکامن مسلح و مکمل شده بمحراب و عبادت میروند و داخل
مجبور میشوند که برای آزادی از آتش جحیم و عذاب الیم بران نابکاران بدهند و ایشان را رقم عفو کشند خلاصه
کلام جزیره کارسکه در ایام مصالحه و آرام مثل ایام جنگ و آشوب بنظر می آید از ترس دزد و راه زن ییلاقی
کوهها کشیده یکی گرفته و از زراعت و فلاحت باز مانده اند حالا زیاده برین اسباب و افزون ترین وسایل که
در باب آزادی اهل کارسکه و رفع اغتشاش آنجا کارکرده مسائل نوشته اند این است که جناب بامبون
در آن اوقات به دستخط خود نوشته اول کتابی بسیار خوب در قوانین حکومت و نظم و نسق مواشی مرغ
کارسکه نوشته بود که زراعت و فلاحت را از ضرر و خسارت کار در مرز محفوظ دارند و هر کس مواشی و اغنام خود
بهر جا میبرد و بچراند دویم اینکه مردابهای اصطبل و شورهزارها را خشک چندانکه مردم ساکنین را از کوهستانات
بسواحل دریا دعوت نماید سیم اینکه انعام و بخششی برعایا بدهند که ایشان را معاف شده در کنارهای دریا درخت
زیتون بکارند و مراقب بوده بعمل آرند چهارم اینکه در هر جا ضابطان و داروغه با انصاف شدید العمل بیرحم و مهیب
گماشته شود که اسباب و اسلحه حرب از هر نوع حتی طپانچه و خنجر هر کس با خود دارد دیگر در جبه خانه جمع
کرده که آلات و ادوات حرب و ضرب در نزد احدی نماند پنجم اینکه دویست نفر از جوانان کارسکه انتخاب
نموده هر ساله در تعلیم خانهای سپاهی جنگ آموزی و در مدارس علم فلاحت و زراعت و تجارت و صناعت
بگذارند ششم اینکه چوب جنگل از جهة مصرف جهاز سازی قرار دهند بر سبیل استمرار از کارسکه برای فرد
ببرند که نفع آن عاید اهل آنجا شود و بالاخره شهرها و قلعهای بزرگ خوب در دریا کنارها و در مدخل و مخرج جنگلها آباد
نموده بسازند و اگر قصد و نیت دولت فرنس بر ترقی و تربیت اهل کارسکه تعلق گیرد لازم است که بوسیله
منظور نظر و مکنون خاطر دولت این باشد که مساعی جمیله و تدابیر بلیغه بعمل آورند که ساکنین کارسکه را از فراز جبال

بطلوع صحاری سواحل دریا ملک شده و بکار زراعت و تجارت و کسب و صنعت عادت دهند و نگذارند بیکار باشند و بعطلت بگذرانند

مؤلف این اوراق بیان مینماید که در سال   عیسوی مطابق سنه   هجری عام البلوی فرنس شایع گردید و در نیوقت ناپلیون جوانی بود که از عمر و زندگانی او قریب به بیست سال گذشته و در این زمان نیز او در محاصره بندر تولان و پس از آن در جنگ ایطالیا مامور خدمت شده بود و در معاونت آشوب طلبان مملکت فرنس چون شمشیر بران در قطع و فصل جوهر خود ظاهری ساخت و بشایه قوت و نیروی در بازوی عام البلوی محسوب می شد از آن زمان اختر طالع او در ایت بخت آشوب طلبان فرنس در هوای استعلاء و سمای استیلا یک مرتبه اوج گرفت و بحر جوشش و غلوای ظهور او با عام البلوای یک نسق موج گویائی انگیخت در منظر استقلال شاهد و دارای ظهور و شهود او از پرده مکمون نشسته و خاطر بوقوع غلبه او بر فرقه مخالفین و منافقین بسته تا از رود اهل جمهور را تمسک آرند یعنی در فرنس دولت جمهوریه را ترقی و ترجیح دهد و بسبب وجود او جمهوریه را ابد الدهر مستحکم و پایدار شود تفصیل این اجمال اگر در تاریخ   عیسوی مطابق سنه   هجری که دیوانخانه شهر پاریس را بافوای وزرا و امرا و بعضی از بزرگان و مفسدان و علما برروی وکلای ملت و امیران مملکت بستند و نگذاشتند که اساس اجلاس مرتب گردد و مراتب ظلم و شکایت اهل مملکت را بطور روشن بپادشاه و ارکان دولت حالی و خاطر نشان نمایند ایشان از نایره غیظ و خشم التهاب یافته بشهر ورسیل که در سه فرسنگی دو پاریس واقع و مقر خاندان سلطنت دولت بود شتافته در دیوانخانه آنجا مجلس مصلحت و مشورت آراسته و این مجلس را جو دو سه کرده مردم متعقد بودند یکی وکلای امرا و اشراف و دیگری وکلای خلفا و علمای دین عیسوی و سیمی وکلای رعایا و در رفع ظلم و تعدی مردم و انضباط و ارتباط امور جمهور در پیش کاران سلطنت گفتگوی بسیار و مناظره بیشمار بانجام رسانیدند ولی ارباب غرض از صلح این افساد مانع آمده بنابر آن اختلاف عظیم در مابین ایشان حادث و همان شورش و غوغای عموم اهل مملکت باعث گردید که بعد از اندک زمان آتش فتنه چنان شعله ور که سوزنده خشک و تر گشت و خاندان سلطنت را ضرر جان و مال رسانیده سبب کلی و باعث اصلی این هنگامه عظیم شاهزاده اورلین شده بود که برادرزاده پادشاه دیگاه فرنس بود و کار بجائی کشید که دول متفقه فرنگستان بحمایت پادشاه فرنس برخواسته و لشکر کشیده از هر طرف هجوم آور شدند و انجمن زیاده موجب هیجان مواد غیرت و حمیت مردم گردیده در تاریخ نسیم ماه سپتمبر سال   عیسوی مطابق اول میزان سنه   هجری لشکر فرنس حمله کرده دول متفقه را در هر جا شکست داده در

از حدود مملکت خود بیرون کردند علی الفور مجلس مصلحت و مشورت ترتیب داده و اسم سلطنت را از صفحه اعتبار محو و دولت جمهوریه را برقرار داشتند و از آن روز تاریخ دولت جمهوریه در کتابها ثبت و ضبط ساختند و در این تاریخ دیوانخانه جمهوریه مشتمل بر دو فرقه شد یکی قراندیر و دیگری مون تین که این دو بعضی بلکه در نظم امور مملکت گفتگو میکردند و قرار و مدار کارهای دولت را میدادند و بعد از آنکه پادشاه را از میان برداشتند بازار اشرار و هنگامه ارکان گرم گشته هر کس را بمحض ظن خلاف ارباب وزیری آوردند و ملک و مال او را ضبط و تصرف میکردند چندین هزار نفر را در معرض فنا و چندین هزار نفس را بحکم اخراج میدادند و هزار هزار نفر از ناچار و اضطرار جلای وطن اختیار و باطراف و اکناف ولایات دیگر و ارجاء دول فرنگستان متفرق شدند هر کس که رجا بجائی داشت مفر و پناه جست و مفر و گریزگاه و قتل و غارت و ضبط مال مردم بحدی شایع گشت که آن ایام را ایام سلطنت و دولت آشوب و وحشت نام نهادند با جمله مورخ ترقی اینگونه سلطنت آشوب و وحشت بود که جناب ناپلیون را مجمع سلامتی ملت حکم دادند که سرکرده توپخانه مامور محاصره بندر تولان گردد

مؤلف گوید اگرچه در این اوقات دولت فرنس امور داخله مملکت را چندان مختل و پریشان ساخته و اغتشاش و اضطراب و ظلم و ستم در میان اهل مملکت انداخته که حق در تدارک رفع افساد و حفظ اصلاح آن تواند بر آید و لیکن با وجود این معنی دقیقه از طرد و منع دشمن خارج غافل و ذاهل نبوده باسعی و اهتمام تمام و هوشیاری بالاکلام در دفع و استیصال ایشان میکوشیدند توضیح این اجمال اگر دیوانخانه جمهوریه چنانکه سبق ذکر یافت مشتمل بر دو فرقه شده بود یکی قراندیر و دیگری مون تین که بعضی بلکه امور دولت را مباشرت می نمودند بسبب بعضی وقایع از فرقه قراندیر چندین نفر را گرفته محبوس کردند و چندین نفر را از مجمع وکلای ملت اخراج نمودند بدین جهة اهل شهر مرسیل که یکی از بلوکات معظم فرنس است از دولت جمهوریه یاغی گشتند و چند دسته لشکر از لشکر آن ملوک باستخلاص شهریان فرستادند شهر مزبور بسیار شهر بزرگ و صاحب قلعه مستحکم است که در کنار ملتقای دو دو خانه واقع و در آن وقت به تصرف خیرخواهان خاندان پادشاه فرنس بود و جنرال کلرمن بحکم دیوان جمهوریه بمحاصره آنجا اشتغال داشت و جنرال کرتو با دو هزار نفر که از لشکر مامور سرحد کوه الپ جدا شده بود در بین راه با ایشان برخورده شکست داده و قوت زیاد پیدا نموده بر سر شهر اوقیان رفت و از آنجا نیز اهل مرسیل را بیرون کردند و در ماه اکت تاریخ سال   عیسوی مطابق سنه   هجری داخل شهر مرسیل

گریده و از اهل شهر و بلوک مزبور بسیاری فرار کرده به بندر تولان پناه برده بودند با اهل بندر مزبور متفق الرای شده
آنجا را بتصرف جهازات جنگی دولت علیه انگلیس که در آن وقت آنجا را محاصره نموده بودند وا دادند وقوع این قضیه موجب
ضربت هولناک و صدمه خطرناک برای دولت جمهوریه فرنس گردید زیرا که دولت فرنس که بیست و پنج کشتی
جنگی در آن بندر داشتند بتصرف لشکر انگلیس در آمد علاوه بر این در بندر تولان چندین بنای عظیم از کشتی سازی و
غیره بود و چندین انبار اسباب و ادوات لشکرکشی در آنجا موجود کرده بودند که همه آنها را نیز دولت علیه
انگلیس ضبط کرد این خبر به جنارال پوپ رسید با چهار هزار نفر لشکر از شهر [illegible] حرکت کرده باتفاق فریران و رث
که از وکلای ملت بودند را چون کپ بزون و قلعه فرون را ... بطرف شهر سالیز که در مشرق تولان واقع
است روانه شدند و جنارال کرتو با اردوی جمعی خود باتفاق الث و فیرن و سالیستی که هر سه از وکلای ملت بودند
از طرف دیگر حرکت نموده بجانب شهر باست روانه گذرگاههای اولیوث را که در تصرف دشمن بودند بدقت ملاحظه
نمود افواج دول متفقه انگلیس و اسپانیول و ناپولیتان و سردینیه و سایرین که از هر کشور در آنجا فراهم آمده بودند
صاحب قلعه تولان بوده و شش فرسنگ اطراف او را از مجمع مسالک و معابر و تنگناها و امر بار انتصرف کرده
بودند باجمعه جنارال کرتو حمله دلیرانه برده گذرگاههای اولیوث را از لوث وجود لشکر مخالف و خصم پاک ساخته
محاذی اردوی خود در نظرگاه بندر تولان و در با قرار داده و شش عراده توپ بیست و چهار پوند در سمت غربی بندر
تولان گذاشته و قلعه و سنگر و متاریس در ... که کوچک و خراب و منهدم شده بود نیز تعمیر نمود و چنان اتفاق
افتاده که مابین لشکر اردوی جمعی جنارال کرتو که موازی هفت هشت هزار نفر بوده و لشکر جنارال لاپاپی که در شرق بندر
تولان مقام و مقر داشته کوه فرون حایل و مانع بود که رسیدن آن دو لشکر بیکدیگر و اتصال و اجتماع ایشان زحمت
و صعوبت عظیم داشت خلاصه در باب مواضعه وضع محاصره تولان و طریقه گرفتن و تسخیر آن در اردو نیز لشکریان
اختلاف کلی حاصل گردید چنانچه می گفتند اگر یورش اصلی از سمت یمین قلعه اولی واجب است و ما از جانب
یسار آن اصلح و اصوب اما در یسار دو قلعه فرون و امالق واقع بودند که قلعه دومی بسیار محکم در یمین هم
در یمین همین قلعه امالق قلعه منابتک واقع بود که چندان رصانت و رزانت نداشت بحسب مکان یک نوع
استحکام داشت و نزدیک رفتن بآن صعوبت تام داشت چنانچه یکدفعه این قلعه بتصرف می آمد محاصرین خیلی
متصل برج و باره شهری شدند که چندان فاصله در میانه نبود فی الحقیقه مرکز حرکت و نقطه یورش از همانجا
بود که از قلعه ساعت بساعت امداد و اعانات تازه و قوت و عدت بی اندازه بآنجا می فرستادند القصه چند روز

چند روز بعد از گرفتن گذرگاههای اولیوث جناب ناپلیون حسب الامر مجمع ملت از شهر پاریس وارد آنجا
گردیده که زمام قبض و بسط و نظم و نسق توپخانه آنجا را بکف اختیار خود گیرد بعد از ورود آنچه ملاحظه کرد و دیده و دقت
دید که مقر سرداران لشکر فرنس هنوز در شهر بوسط جا داشته و توپچیان در تدارک هستند که جهازات جنگی دول
متفقه مجتمعه را که در لنگرگاه بندر تولان بود بسوزانند و روز دوم ورود آن سرکرده جدید توپخانه در خدمت
سردار اعظم بملاحظه اوضاع سنگرها رفتند چیزی که اول دفعه موجب حیرت و عبرت او گردید این بود
سنگری بنظر در آورد که بجهة شش عراده توپ بیست و چهار پوند متصل بمکان اولیوث ساخته و توپها را
در بالای آن گذاشته اند که بقدر دو منزل گلوله توپ از ساحل دریا دور است و خارج از دسترس
جهازات جنگی انگلیس جا داشته و دیگر مشاهده نمود که افواج ولایت برغندی و سایرین در آن حوالی
در خانهای ییلاقی مردم کوره با درست کرده مشغول گرم کردن گلوله توپ شده و چنان تصور کرده اند
که گلوله گرم و سرخ شده را میتوان باسانی حمل و نقل کرده بنزدیکی توپ میتوان برد لهذا انکار کرده تازه توپخانه
فی الفور در عهده اصلاح اینگونه معایب و مناقص برآمده اولا احتیاط کاری آورده بعضی از سرکردگان
سابق توپخانه را که قبل از غائله ... از توپخانه بسبب آشوب معزول کرده بودند برقرار نموده بنزد خود
آورده و کولونل قاسیند را که از سرکردگان قدیم توپخانه و از دوستان قدیم خود بود و در توپخانه منصب بزرگی
داشت مباشر امور قورخانه شهر مرسیل کرده و تهیه و تدارک ادوات توپخانه را بعهده امتحان و اهتمام و
بر ذمه اعتبار و اختیار او گذاشت و در مدت شش هفته دویست عراده توپ و اسباب و آلات آنها
سرانجام و موجود کرده سنگرهای توپها را از مکانهای اولی حرکت داده نزدیک ساحل دریا در جاهای مناسب
ترتیب داده توپها را ببالای سنگرها قرار داد خاصه همه اینگونه زحمت و کاردانی آن سرکرده جدید توپخانه این شد
که چند فروند کشتی بزرگ جنگی از انگلیس و چندین کشتی کوچک دیگر بضرب گلوله گرم و سرخ توپهای او چوب
و حل آنها آتش گرفته اکثری غرق شده بزرگ ... رفت باقی کشتیها بضرب گلوله از موضع لنگرگاه ناچار بیرون رفتند
با جمله در هنوز که تدارک لازم محاصره در کار بود امداد و اعانات عظیم نیز برای لشکر فرنس برسید از انجمن مجمع
ملت بعضی کارگذاران جمهوریه فرنس طرح و دستور العمل بجهة پیشرفت امر محاصره و ارکان مهندسی کشیده مفصل
نوشته فرستاده بودند فی الفور مجلس مصلحت جنگ آراسته شده بصدر نشینی جنارال قاسیری که بسیار مرد
دانا و از وکلای حزب ملت بود و تعلیمات و تنبیهات و دستور العملهای مزبوره را خوانده و همانروز باسط بساط

اتفاق آراء و اتحاد اهوای یکدیگر گردیده ناپلیون بناپارت که یکماه قبل از رسیدن تعلیم نامه دولت مجموع زمین
و محل و مکان اطراف بندر و قلعه تولان را بدقت تمام دیده و نیک و بد هر جا را سنجیده بود و از خصایص امور
آن بکلیه آگاه گردیده بود طرح محاصره و قواعد یورش و آداب تسخیر تولان را که در لوح ضمیر نقش نموده
بود در مجلس مصلحت جنگ جارشری و بالاخره از پیش برد چنانچه ناپلیون مجموع تعلیمات و تکلیفات
مجمع سلامتی ملت را در چنان مقام محاصره بیهوده و بی حاصل انگاشت و گفت که تکلیف دولت از قرار نقشه
که فرستاده اند این است که محاصره بقرار و قانون و قاعده که در محاصره قلعهای با ضابطه معمول میشود از
شروع رود و حال آنکه در این مقام بنابر ملاحظه وقت هرگز محاصره با قاعده لازم نخواهد بود و آنچه بجا ماند تخیل و تصور در تعلیم
نامه نگاشته و چنین مکان و این موقع بی صورت و بی ضرورت است و در مقام اظهار برآمد که طریقه راست
و قاعده درست در امر محاصره که اکنون میتوان از آن بقرار تقدیم آورد این است که مکانی مناسب اختیار
کرد که از آنجا معاونت چند عراده توپ و خمپاره و چند کوره گلوله گرم و سرخ آتشی عظیمی به لنگرگاه بزرگ
و کوچک و فرضات دریا ریزان و باران سازند که از شدت وحشت و دهشت آن بلاشبهه و شک جهازات
جنگی دول متفقه مجبور گشته ترک کشتی گاههای مزبوره خواهند نمود و سواحل بندر و قلعه بالمره محصور گردیده از
هر جا مسلوب الید و مقطوع الرجا خواهند گشت و مراد ایشان با جهازات جنگی با انگلیس برده خواهد شد آنوقت
بندر و قلعه مزبور با آسانی بتصرف خواهد آمد و همچنین آن سرگروه تازه توجه کرد که چنین مکان را در دستهای
دماغه کوه ملغرو در اقوال البحل که اول اوت پیدا و تعیین میتوان کرد که در قلعه تولان و در دامن آن دو لنگرگاه بزرگ
و کوچک واقع میباشد و ناپلیون همین مکان را چند هفته قبل از این سردار اعظم لشکر خاطر نشان نموده بود لیکن
چه فایده که آنوقت معیار سخن او را نفهمیده غفلت کردند و سرکردگان انگلیس که چشم بصیرت ایشان در چنان مقامات
بینا است نفع مکان مزبور را فهم کرده چهار هزار نفر از کشتی جنگی برده در آن مکانها گذاشته بودند و جنگل انگار
که دماغه کوه کشیر را ساتر و حایل شده بود بالمره تراشیدند و چون دماغه مزبوره سرکوب مجموع آن اماکن بود
هر قدر توانستند امداد از تولان و غیره برده سنگر و مدرج برای خود ترتیب دادند و فی الحقیقه انگار القول سنگان
جبل الطارق کوچک نمودند که مکان گرفتن انگار بر لوح مخیله صورت بسته بند و بنابر آن این مکان که یکماه قبل از این
بسهولت تمام ممکن میشد حالا حمله و یورش سنگین و بزرگ لازم دارد که بدست آید و همچنین ناپلیون بیان نمود
که بجهة گرفتن مکان مزبور که انگلیس بواسطه استحکام انگار اجبل الطارق کوچک نام نهاده بود حالا بهترین تدبیرها

تدبیرها این است که چند عدد سنگر بسازیم که از توپهای بیست و چهار پوند و از خمپارههای بزرگ در آن سنگرها
بگذاریم و بضرب گلوله آنها بر سر مطرس و جان پناه که از چوب ساخته بوده درهم شکنیم و گلوله شش و میان
خالی مانند تگرگ بر سر قلعه بباریم و بعد از چهل و هشت ساعت آتش افشانی که سنگر و مطرس و جان پناه انگار را خراب
کردیم با افواج منتخب یورش برده بنوک سر نیزه پیش انگار را بتصرف بیاوریم و بقول مورخ دو روز بعد از گرفتن انگار
ناپلیون بناپارت علم قطعی کرد که تولان بلاشک مال دولت جمهوریه گردید خلاصه کلام اینکه طرح ناپلیون را
در محاصره اهل مجلس مصلحت و مشورت جنگ که با کرم و طرح محاوره و مناظره نمودند بالاخره متفق العقل و متحد القول
اعتراف بحسن رای و تدبیر و اقرار بصحت قول او در تصرف و تسخیر نموده مبین این مقال آنکه لشکر فرنس بنابر طرح
مزبور پنج و شش سنگر در مقابل جبل الطارق کوچک سرکوب و مرتفع ساختند و همچنین سنگر دیگر بجهة یازده
خمپاره بزرگ ترتیب دادند و علاوه بر آن سنگری در خور شصت عراده توپ بیست و چهار پوند و چهار خمپاره تر در
مقابل قلعه [illegible] که نزدیک شهر تولان بود درست کردند و این سنگرها بواسطه باغ درخت زیتون در حال
ساختن و طرح ریختن از نظر انگلیس پنهان بود و مطلقا بخاطر لشکر انگلیس نمیرسید که در چنان موضع
سنگر میتوان ساخت و مقصود ناپلیون این بود که مادامیکه لشکر فرنس بر سر جبل الطارق کوچک یورش
خواهد برد بهیچوجه وضع سنگر مزبور معلوم و مفهوم انگلیس نگردد مگر همان ساعت که شروع یورش شود و بنابر
توپ و شراره این سنگر خصم انگار کرده اما در روز پنجم ماه دسمبر که اول [illegible] باشند وکلای ملت که اسامی
ایشان قبل از این مذکور شد بجهة تماشای سنگر مزبور رفته و از توپچیان شنیدند که سنگر مزبور بهشت روز است
تمام شده و هنوز یک گلوله از آن انداخته نشده است وکلای مذکور بدون اینکه سبب و جهت از آن تحقیق نمایند حکم
بانداختن گلوله و امر باتش افشانی از سنگر مزبور کردند همین که جنرال اوهارا سردار لشکر دول متفقه که در
تولان بود مطلقا خبر از این سنگر نداشت آتش آن را مشاهده نمود حیرت بروی دست داد و بواسطه علم و دانش
سپاهگری و لشکرکشی دانست که هرگاه چنین لشکر متصل به قلعه [illegible] باین احوال بماند طولی نخواهد کشید که
کار تولان تمام خواهد شد فی الفور امر کرد که در طلوع صبح اسباب یورش را آماده سازند و آن سنگرها را از
وجود خصمان بپردازند بنابر آن بساعت پنج صبح با دو هزار نفر همراه خود برداشته هجوم بر سر سنگر مزبور برد
چندان مانع و عایقی و رادع و عایقی ندیده داخل سنگر شد و انگشتها در توپهای سنگر را میخ کوب نمود و در این
اثنا صدای طبل جنگ از کمین سرداران لشکر فرنس بلند شد جنرال دوقاییر که علم لشکر فرنس تازه بوی

مثل و در کار مستقل شده بود تعجیل تمام امر بحمله و یورش فرمود چون لشکر مزبور خط این قلعه اوج دل ما تک را
گرفته و بسیار متفرق شده بودند باین جهت نتوانستند در یک نقطه معین با لشکر خصم مقاومت با فایده و تاثیر
نمایند لیکن جناب ناپلیون در عقب لشکر در جای بلندی برای خود مقام گرفته بود و قبل از وقت از قورخانه و اذوقه
و کومک و استعداد برای ضرورت تدارک کرده در نزد خود موجود و آماده داشت و یک راه مخفی نیز علاوه بر
برایج از همان مکان موقف خویش تا پای لشکر مزبور ترتیب داده بود و از آنجا ملاحظه کرد و دید که لشکر انگلیس بین
دیوار لشکر را متصرف شده همه جا را مضبوط دارند و از آن راه بکلی غافلند بدون درنگ یک فوج از افواج
لشکر فرنس را که نزدیک خود ایستاده بود بر داشته از همان راه مخفی و محفوظ روان و دوان گردید و نزدیک
لشکر سر در آورده از میان توپها عار مخفی از نظر خصم هوشیار بپای لشکر رسید و فی الفور مشغول آتش افشانی
گشت لشکر انگلیس که در لشکر متصرفی خویش در کمال خاطر جمعی بوده از اینگونه گلوله و آتش توپ و تفنگ سپاه
فرنس چنان مضطرب و پریشان شدند که از لشکریان خود تصور کرده که در دست راست لشکر مزبور ایستاده
سهواً لشکر دست چپ لشکر را خصم انگاشته آنها را هدف گلوله و تفنگ نموده اند جنرال او عارا که سردار سپاه انگلیس
بود بتعجیل تمام از لشکر بیرون دوید که فی الحال بدفع فساد داخلی که مدخلیت کلی بحفظ و خطای خیالی داشت بپردازد
گلوله تفنگ بدست او رسیده زخمدار گردید و یکنفر سرجوقه لشکر فرنس که منتظر فرصت بود دست او را گرفته میان
ماربیچ کشیده دوستاق جنگش ساخت از غایب شدن سردار انگلیس ناگهانی و بقیه لشکر خود ندانستند بر
سر او چه آمد و بکجا رفت و بیچارگی گریبان او را فرو گرفت در این اثنا جنرال دو فایر سردار سپاه فرنس چنانچه
دگر باقی با افواج خود تا این شهر و لشکر رسید و فی الحقیقه این نوع حرکت لشکری جنرال مشار الیه لشکر انگلیس را
که در لشکر بودند بالمره مضطرب و پریشان گردانید چاره را منحصر دیده بدون اینکه اطلاع از احوال سردار
گرفته از خود حاصل سازد بسرعت تمام بسمت شهر توران فرار نموده لشکر فرنس در هر جا دنباله تا دروازه
شهر تعاقب کرده آنها داخل شهر شدند و اینها مراجعت به لشکر خود نمودند مولف اوراق گوید جنرال کرتو
چنانکه سابقا مذکور شد در ابتدای محاصره سردار و صاحب اختیار لشکر فرنس بود که دولت جمهوریه گرفتن
شهر و بندر توران را بعهده مهارت و کاردانی او گذارده بودند مع سلامتی طبیعی کارگذاران دولت
جمهوریه او را معزول و جنرال واپت را منصوب ساخته بجای او فرستادند الحق جنرال کرتو مردی بسیار
بیهوده و نا آزموده و خود رای و خود آرای بود همیشه مفتون لباس مقبول و کلاه تو نواز فرق تا ساق

تا ساق غرق یراق منقش و براق بود هنگامی که ناپلیون در ابتدا وارد شد با احکام و تعریف نامهای خود بحضور
سردار مزبور رفت با نهایت نخوت و غرور بناپلیون گفت که من بی وجود شما همه رموزات محاصره را
میدانم و بهتر میتوانم از پیش برد حالا که آمده خوشش آمدی بهره از تفاخر فتوحات این جنگ بتو خواهد رسید
بشرط براینکه اصلا زحمت بر خود قرار نداده مباشر امر خود باشی اصل شغل این سردار در بدایت کار در لشکر
فرنس نقاشی بود در سلک نوکر نظام در آمد وقتی که باهل شهر مرسیل که باغی جمهوریه بودند و سابقا کیفیت آن
مذکور گشت غالب آمد او را بمنصب سرتیپی و سرداری یک دو فوج سرافراز نمودند او خود مطلقا از امور جنگ
و در امور بکار چیزی نداشت و در علوم سپاه کشی نظری لیکن مرد ملایم طبع نرم گوی کریم خوی بی طمع بود
جنرال داپت که بجای او آمد در اصل تعلیم و تربیت شغل طبابت درجه رفیع و بلندی یافته هرگز از اوضاع
جنگ خبردار نبود با وجود این معنی یک قضیه اتفاقیه نزدیک شد که در عرض مدت چهل و هشت ساعت بعد از
ورود او قلعه توران گرفته شود و تفصیل این مجمل اینکه یک فوج کوت دار و فوج دیگر از اهل ولایت برقندی
در لشکر و ماربیچ جبل الطارق کوچک نوبه قراول ایشان بود یکنفر از اینها در دست فوج سپانیول که در لشکر
جبل الطارق مزبور و اطراف آن قراولی میکردند گرفتار شد و او را بالای دیوار لشکر برده آزار و اذیت بسیار
کرده و بی حرمتی که نسبت بهنظار خود نموده مشاهده کردند از شدت غیرت و حمیت طایر هوش از آشیانه سرشان
پرواز نمود بدون حکم سردار و سرکرده فی الحال تفنگ خود را برداشته بطرف قلعه و لشکر یورش برده با آتش
افشانی مشغول گردیدند در این اثنا سرکرده جدید و تکاره یعنی ناپلیون بناپارت صورت احوال را ملاحظه کرده بتعجیل
تمام نزد سردار اعظم که جنرال واقعه داشت شتابان شده و باتفاق سردار مشار الیه در نهایت سرعت
بمحل جنگ تا رسیدند بعد از مشاهده آن اوضاع جناب ناپلیون محرک شده که سردار اعظم کومک و امداد بدین پوشش
سالدات داده حکم جنگ دهد و برای و اعتقاد محکم خود دلیل و برهان اقامه ساخته که ضرر پیش رفتن سالدات
در چنین مقام کمتر از ضرر بازگشتن ایشان است سردار اعظم بنا بر اصرار و ابرام ناپلیون حکم فرستاده تمامان
جنگ نواخته از هر گوشه بقیه لشکر بجنبش و حرکت در آمده و ناپلیون از پیش و ایشان از دنبال بعزم یورش
و جدال و کوشش و قتال روان از اتفاقات نادر عجیبی یکی از اینکه آقای های لشکر فرنس که در پهلوی سردار
اعظم جای داشت بضرب گلوله از پای در آمد سردار را چنان وحشت و اضطراب دست داد که فی الفور حکم
بکوبیدن جبل بازگشت لشکر صادر نمود در حینی که سالدات بهادران لشکر فرنس پر هیجان خصم را از پیش بر داشتند

بپای قلعه رسانید، در کار داخل شدن بقلعه بود، که صدای طبل بازگشت بگوش ایشان رسید و افواج لشکر
محروم و مغلوب دست از جنگ کشیده بطور فرار بارج و لشکر خود عنان باز پیچید، و از شدت بیم لشکر
خوف و هراس بر شهر بند وجود سردار مزبور غلبه کرد، زبان بنکوهش و سرزنش گشوده، که کار دولت
بکجا رسیده است که عاشق و طبیب را سردار می کنند بالاخره جمیع سلاطین یعنی کارگذاران جمهوریه
ازین قضایا مجبور گشته که سرکرده کاردان سپاه، کاردان خوب تعیین نمایند بنابران جنارال داپت را احضار
کرده جنارال دوقامیر را که دیگران گذشت و مدت پنجاه سال در میان نظام و لشکر تربیت یافته و خدمات با
اوزی بظهور رسیده، نشانهای افتخار و شهادات و علامات اعتبار و جلادت زیور بر و دوش او بود سرکرده
لشکر مزبور تعیین و روانه نمودند باجمله قلعه را از کشتیهای دولت علیه انگلیس و اسپانیول روز بروز کومک و امداد
میرسید و عموم خلق از روش اینگونه یورش و محاصره که ناپلیون باعث شده بود در حیرت بوده و
نمیتوانستند این مطلب را بدانند که چرا لشکر فرنس مجموع همت بزرگ خود را در تسخیر جبل الطارق کوچک مصروف
میدارند و حال آنکه مکان مزبور چندان جای معظمی نیست و نفعی بر ایشان در ضمن آن مترتب نخواهد بود
و در سمت خلاف شهر تولان واقع گشته است لهذا از جمیع طبقات اهل مملکت فرنس صدا و همهمه بلند شد
و از محاصرین تولان و بندر شهر مزبور جهة این نوع محاصره و طول آن اعلاب آمد علی الخصوص اهل کوک
پراونس که نزدیکی بندر تولان بود و بیشتر آذوقه و اسباب از آنجا بجهة سپاه فرنس میبردند و شکایت
دولتنگی از امتداد زمان محاصره و جنگ نمودند و علت قلت آذوقه و تنگی که بدین سبب حاصل شده بحدی
رسید که فریران و برث وکلای ... که همراه لشکر بودند از تصرف و تسخیر تولان بکلی مقطوع الرجا گردیده
از شهر مرسیل بدیوان دولت جمهوریه چنین نوشتند که در این باب فکری باید نمایند و یا حکمی صادر شود
که از محاصره دست کشیده برخیزیم و از رودخانه دورانس بگذریم و بعد از رفع محصول و حصاد غله مراجعت
کرده باز بمحاصره و جنگ بپردازیم از اتفاقات چند روز بعد از آنکه نوشته آن دو نفر وکیل بدیوانخانه جمهوریه
رسید و در صدد اصدار حکم برخاستن لشکر از سر قلعه تولان بودند که قلعه مزبوره بحیطه تصرف لشکر فرنس
آمد و آن دو نفر کاغذ خود را که بدیوان دولت نوشته بودند انکار کرده گفتند که آن نوشتجات مجعول
بوده است و ایشان از نوشتن چنان مطلب خبر نداشته‌اند باری تفصیل تسخیر قلعه بندر تولان این است
که جنارال دوقامیر بعد از ورود خود به بندر تولان بشور و صلح ناپلیون بناپارت قرار برین دادند

واند که حکما جبل الطارق کوچک بتصرف بیاورند لهذا همت گماشت که حمله قاطعانه و یورش دلیرانه برند جناب
ناپلیون بقدر هشت هزار گلوله آتش از خمپاره بقلعه کوچک الطارق انداخته و همانوقت باسی عراده توپ
هشت و چهار پوند دیوار قلعه و مطرس و کارهای دیگر قلعه بندی را از خارج و داخل تمامی کوبیده و درهم
شکست و در روز هفدهم ماه دیسمبر او هنوز شمس کمابیش بغروب مانده افواج عساکر فرنس از اردوی خود حرکت
کرده و بسمت قریه سین روانه شدند که این ده قدری دورتر از یک پهلوی لشکر انگلیس واقع بود و برای
اینکه از آتش قلعه و از گلوله توپ و تفنگ سنگرهای پائین لشکر و قلعه که در پای دو کوه باره متصل بکاذانیع
بودند محفوظ باشند بنا را برین قسم نهادند که در نصف شب بنای حمله و یورش را گذارند و در اثنای این حال
که هنوز لوازم یورش را سرانجام ننموده بودند آن دو نفر وکیل ... که همراه بودند مجلس مصلحت آراسته کرده
در باب صحت و سقم و نفع و ضرر یورش مشورت نمودند طرح مسئله این بود که آیا یورش صلاح است یا صلاح
نیست و در صورتیکه شکست بلشکر رسید و از گرفتن قلعه قاصر آمدند این تقصیر و ملامت تنها بر دار و خواهد آمد
و یا سرکردگان نیز شریک قول او هستند و شریک تقصیر و ملامت او نیز خواهند بود و علاوه بر این باران شدت
هبار و باد وجود بارش بود و وقت حمله و موقع یورش خواهد بود جنارال دوقامیر سرکرده جدید تو نگاه بغی
ناپلیون بناپارت از اقوال ایشان بهم انگیز خوف اکبر ایشان سر باز زده ایشان را از افعال وحشت منوال پر حیام
تحریر و استهزا ساخته امر فرمودند که دو ستون از لشکر ترتیب یافته بیورش قلعه اقدام نمودند ساخلو قلعه که از
لشکر دول متفقه بودند از ضرب صدمات گلوله توپ و خمپاره که مثل از هوا بر سر ایشان میبارید غالبا از
قلعه بیرون رفته در نزدیکی آن جائی را پناهگاه خود قرار داده بودند که از اذیت آتش توپ و خمپاره محفوظ
باشند و در هنگام ضرورت باز بقلعه روند و لشکر فرنس از این کیفیت آگاهی داشتند و امیدوار بودند که قبل از
ایشان بپای قلعه رسند لیکن لشکر انگلیس فرود از فراوان و جنگ آوران در پیش روی قلعه در کمین داشتند
بمجرد حرکت لشکر فرنس آتش تفنگ از پای کوه که قلعه در سر آن کوه واقع بود مشتعل گردید عساکر دول متفقه خبر
دار شده در همین موقع کار بامداد قلعه رسیدند فی الفور اشتعال یافته توپ و تفنگ از قلعه بلند گردید
و ساچمه توپ مانند تگرگ از هر طرف باریدن آغاز کرد جنارال دوقامیر که بر عادت فطرت خود در پیش
روی ستون لشکر بود و استعجال در یورش بکرد بعد از یک موخشاک از ضرب آتش قلعه گیان مجبور
شد که عقب نشینند و در نهایت یاس فریاد برکشید و گفت بسم گردی تمام شده و از دست رفته بول

مورخ اگر چنانچه فتح واقع نمی‌شد سردار بیچاره را لامحاله کارکنان جمهوریه بنابر عادت پیت افزای خود
بپای دار عقوبت می‌کشیدند و در این احوال از حسن اتفاقات در حینی که گلوله تفنگ بر سر ستون لشکر سردار
مزبور میبارید جناب ناپلیون بناپارت کپیتان موران را که در توپخانه یکی از آیدوکپیهای او بود و در مدارج رشادت
و جلادت اولین پیه را داشت با یک فوج از سالدات سیپاهی امر فرمود که بامداد سردار شتافته آن سرکرده جوان
یک بحث بقدر فاصله منزل گلوله تفنگ از ستون دویم لشکر پیش افتاده در حمایت ستون مزبور دامنه
کوه را گرفته بالا میرفت چون سرکرده جوان بحث اوج و هم آن مکانها بالکلیه آگاه بود و از گردشهای نشیب
و فراز و بالا و پست کوه فایده بسیاری حاصل نموده فوج را چنان از حضیض باوج کوه رسانید که بهیچوجه اذیت
و ضرر ندید و یک نفر از وی کشته نگشت تا خصم خبردار شود بپای دیوار قلعه صف کشیده و از هر طرف از بر قلعهای توپ
هجوم کرده داخل قلعه شده و سالدات نیز پشت سر او داخل گردیدند و این قلعه را که انگلیس جبل الطارق نام
نهاده بود متصرف شدند جمیع توپهای انگلیس و سپانیول را در سر توپهای ریای در آوردند و کپیتان موران
خود زخم نیزه برداشته الحاصل وقتیکه سه ساعت بود که جنرال دوقامیر داخل قلعه مزبوره شده بود آن
دو نفر وکیل ملت که در طول تعقیب اداب یورش برخلاف سردار اعظم و ناپلیون بودند با شمشیرهای کشیده
داخل قلعه شدند که افواج را تعریف کنند و در خصوص حرکت مردانه و یورش دلیرانه ایشان که در تسخیر و تصرف
آنچنان مکان محکم و پایدار و قلعه مستحکم و استوار جد و جهد بعمل آورده زبان به تحسین و آفرین ایشان گشایند
بقول مورخ اگرچه آن وکلای ملت فی نفسه خود مرد نبرد و کارزار و تحمل آورد و پیکار نبودند تا باعث رشادت
و جلادت دیگران بسیار دیده‌اند و کسانیکه بوث داور و طرز اختیار جان و دل خود را بسته تصدیق و تکذیب
ایشان میدانستند با معذور و در پیش مردم چنین وانمود کرده بودند که بغیر از ایشان کسی محل اعتماد و
تمکین ملت و بهره به نظر نیستند و هر که کدر نمایند ایشان هستند و بس و دیگر بعکس و این معنی را نیز مردم عامی
گرده و ملکه راسخ اینها شده که مجمع سلامتی ملت یعنی کارگذاران جمهوریه از هر کس توقع دارند که خدمت
خود را بجای آورند و اگر اهمال نمایند مستحق مواخذه و سیاست شوند چون این وکلای ملت باین شدت
استقلال یافته مردم لابد و ناچار هر گاه یکنفر از ایشان در میان یک لشکر عظیم باشد در اجرای احکام و
امضای فرمان او بی اختیارند و چشم و گوش و حواس و هوش بکام وی دارند و خلاف رای او
نکنند بالجمله صباح شب مزبور قبل از طلوع فجر بود که لشکر فرانس بقلعه و لشکر بقیه قلعه و لشکر را قوت

را قوت رهانشد که مردوران لشکر منتشر بعد از تصرف جبل الطارق کوچک تخلیه کرده خالی گذاشته بودند توپهای
بیست و چهار پوند و خمپاره‌های بزرگ را بردند که در آن سنگرها گذاشته تا قبل از ظهر جهازات جنگی دول
متفقه را هدف گلوله آنها ساخته از بارگاه و لنگرگاه تولان بیرون کشند که بهیچوجه نتوانند شهر تولان امداد
رسانند لیکن ناپلیون بناپارت که آتش توپها را در آن سنگرها مشتعل دیدند و مهندسین انگلیس را نیز
ملامت کرد بعلت اینکه سنگرهای مزبور را از سنگ ترتیب داده بودند و برج بزرگی در پس روی آنها
ساخته که هرچه گلوله بخورد و بعکس جسته بر سر توپچی‌های سنگر می‌افتاد و علاوه بر این سنگ ریزه بر چشم و روی
توپچیان میرسید بنابرین ناپلیون مکانهای بلند در عقب سنگرها پیدا نموده توپها و خمپاره‌ها را در آنجاها
قرار داد که این سنگرها تا فردای روز مزبور با تمام نرسید و آتش آنها ظاهر و آشکار نگشت لیکن لارد اد
مرل هود سردار جهازات جنگی انگلیس بمحض اینکه مشاهده نمود که لشکر فرانس بعد از تسخیر و تصرف جبل الطارق
سنگرهای کوچک را محل توپ و خمپاره خود ساختند معاینه دید که توقف در بارگاه و لنگرگاه کشتیها را
بکشتن دهد فی الفور از توپخانه‌ها و لشکرگاهها بیرون روند و داخل دریا شوند و همچنین بدون فوت فرصت
شهر تولان رفته و لشکر انگلیس را خبردار ساخت که بسرعت باید بکشتی نشینند و داخل دریا شوند و اگر چند ساعت
دیگر توپهای ناپلیون بناپارت بکشتی در حوالی شهر گذاشت و همچنین کف حرکت هر توپخانه
و یورش یا یوساره نماید هرگاه توانستید جبل الطارق کوچک را داده باره از جنگ لشکر فرانس بیرون بیا
ورنه اگر درین نزاع انتزاع شد قبها و الا جای درنگ و مقام اعتصام و جنگ نیست باید شهر و بندر انگلیس
خالی و جان و دل بسلامت بدر برد و سرکردگان لشکر متفقه بعد از مجلس شورا و کنکاش و اعتبار در مکان
جنگ یا ترک درنگ حکم بالقطع کردند که دیگر شهر و قلعه تولان از حیطه محارست و حیز محافظت بیرون
است لهذا هر کدام روانه شدند تا احکام صادر نمایند که افواج لشکر کلا بجهازات رفته و هرچه از
جهازات جنگی و تجارتی دولت فرانس را که در اختیار انگلیس بود نتوانستند متصرف شوند بسوزانند
و یا غرق کنند و بناهای بحری را از انبار و غیره هر چه در شهر تولان است کلی را باتش بسوزانند
و اهل شهر نیز اظهار نمودند هر کس میتواند ترک وطن کند از شهر بیرون رود و در کشتیهای انگلیس و
سپانیول نشیند و اعمال و اثقال خود را حمل کشتیها نمایند و بی توقف و درنگ روانه شوند وقتی
که این اخبار وحشت آثار در داخل و خارج شهر اشتهار و انتشار یافت چنان اضطراب و واهمه به

سستی کلی گشت و مایه حرمان و حسرت از درون لشکری درجت بجدی حدت یافت که دود آه
ایشان روز روشن را شب مظلم گردانید و از شدت یأس و فرط یاس اعدی را یارای ثبات و درنگ
نماند حیرت و حیرت در این است که چند ساعت پیش از این تمامی لشکر فرانس و اهل شهر را ظن کلی بل یقین
قطعی حاصل بود که بواسطه بعد مسافت این محاصرین و شهره قلعه و تأنی و درنگ در اقدام بمراتب پیکار
و جنگ در مدت چهار ماه محاصره و اینکه البته هر روز و هر ساعت امداد تازه و ما یحتاج بی اندازه به اهل
شهر و لشکر از دول متفقه برسد فتح و نصرت حاصل نشود بلکه الکفایان نکرده ملوک معظم پروانه فرنس
را نیز که نزدیک توانست از اهم محیط تصرف خود خواهند در آورد و با وصف استظهار و کمال امیدواری
در وقوع چنین فتحی مخالف قیاس و تصور بر ایشان گذشت و اینگونه سانحه که از امارات بخت و اقبال
و طالع مایمون است عکس مطلوب در آینه تصور صورت بست و مشهود خاص و عام شد و از نتایج
تدبیرات سپاهی ناپلیون احدی راه مطلب نتوانست برد که مآل کار بعث سعی و اهتمام ناپلیون
در تسخیر جبل الطارق کوچک که چندان اعتنائی در این کار رفت و دور از اندیشه نزدیک دور است ایچ
روی بود. وقتی که آتش باری و اقبالش مددکاری کرد و مکان مزبور را گرفت همان ساعت بر همه
کس واضح و خیالی که در لوح ضمیر داشت لایح آمد مکنون خاطر ناپلیون این بود که روی محاصره بطرف
جبل الطارق کوچک که از شهر دور و خارج از دایره محاصره بود برگرداند و حواس لشکر دول متفقه و اهل
شهر را بدان طرف متوجه سازد و چنان تصور کنند که عمل بیهوده می کنند و دیگر نبینند که مکان
مزبور اگرچه از شهر دور است لیکن بیارگاه و لشکرگاه کشتی ها سرکوب است و منظور ناپلیون این است
که اول کشتی ها را که کومک اهل شهر میباشند از بندر و بارگاه بیرون کند و بعد از آن شهر را از هر طرف مغلوب
از جا ساخته باطمینان تمام تسخیر آن پردازد. علی ای حال مورخ گوید در نزد ارباب فنون و آداب سپاهی
و سپاه گردانی در این مقام محاصره و چه در سایر مقامات جنگ آهنگ اسرار آن از دو پرده خارج
نیست که باید شناخت و بقاعده و قانون بزحمه و دانش بتواند یکی اینکه وضع حقیقی جانب
امکان حصول مقصود را از آن مکان ملاحظه کند و بدون اعتماد و اعتقاد بفکر و خیال دیگران بدیده تحقیق
و تدقیق به پسندد دویم اینکه از میان جمله طریقها که ممکن است و بخیال او میرسد سمتی بآن طریقه شود و
بدون شک و شبهه او را باصل مقصود و انتهای مقصود و مطلوب راهنمائی خواهد کرد چنانکه ناپلیون بناپارت

بناپارت در چنان مقام محاصره توان از نیسان چندین نوع بکمنوع محاصره را انتخاب و اختیار کرده
اصل منظور را از نظرها پنهان داشت تا اینکه نتیجه اش ظاهر گردید با وجه غافل از درایت بصیرت و هوشیاری
سردار جهازات جنگی انگلیس نیز نتوان شد که در چنان مقام حیرت و پریشانی که قبل از فوت فرصت
دریافت نمودند که مکان جبل الطارق کوچک که بدست فرنس افتاد چه قدر مکان پر منفعت و جای بسیار معظم
است و لشکر فرنس چه کارهای خطرناک از آن مکان بعمل خواهند آورد که بعد از یک دقیقه همه را خبردار و هوشیار
کرده دفینه وجود را از گرداب اهل ادبار و اذیت و اضرار و خسارت انگیخان محاصره و محاصره همگی بساحل سلامت
بردند توضیح این ابهام آنست که در شب همان روز که جبل الطارق کوچک مسخر شد لشکر انگلیس غارت پون
رابعی قلعه پون را که تورخانه بود با باروط و آتش زدند و یکساعت بعد از آن اکثر جهازات جنگی فرنس را
با آتش غیرت سوختند از انجمله نه فروند کشتی هشتاد و دو توپ و چهار کشتی کوچکتر و کرطعمه اژدهای آتش گردید
و چنان دود از تورخانه سر بر آسمان کشید که گویا کوه اطالیا شکافته و از افروختن آتش و سوختن سفاین از
بارکاه و کشتی کاه نوع نوع آتش بازی با فروشکوه بسیار سنگین و کلها و چوبهای کشتیها چون عمودهای
آتشین از دور آشکار و نمایان و شرر فلک از شعله آن هراسان بود و سر سدنی سمث که از سرداران
کشتی انگلیس بود در این کارها چستی و چالاکی بکار برده زیرا که نیسانول را حکم شده بود که دو باب
کشتی پر از باروط را بدریا غرق کنند سردار مزبور را فی بغرق نگردیده سوختن و غرق آنها حکم داد و روز
باروط از آتش هولناک و جوشش سهناک در کوه و دریا پدیدار کرد که غلغله در میان ماهیان و دلو در دل
آن میان بحر و بر انداخت و فی الحقیقه این نوع ضرر و خسارت از سوختن انجنان مال و دولت بی پایان
بدولت فرنس روی داد برای لشکر فرنس و دولت جمهوریه صدمه کافی و اذیت وافی بود و منظور این
بود که قلعه طولون را نیز انگلیس آتش زند اما مجال و فرصت نیافتند جناب ناپلیون بناپارت بعد از
واقعه قلعه بلیاسکت رفت که لشکر انگلیس تازه استحکام کرده بودند امر کرد با گلوله توپهای رکابی
برج و باره شهر طولون را بکلی منهدم بلکه منعدم سازند و باندامتی گلوله شل از توپها در بندر و لنگر
گاه آتش فتنه را در جان و مردم را در قلق و اضطراب انداختند تا اینکه خمپاره های بزرگ که با چرخ و عراده
در عرض راه بود به لشکرگاه رسید و گلوله شل از آنها همان سمت بارگاه انداخته شود در این اثنا حصار ال لیبا
قلعه فرون را متصرف شد و عساکر دول متفقه از نگاهداری آن مأیوس گشته بودند و در دو شبانروز

از لشکرهای لئوولت و متفرق علی الاتصال گلوله رش بر جهازات انگلیس که در بوغاز و بارگاه تولان بود
مانند تگرگ می‌باریدند و اکثر از کشتیهای انگلیس را خرابی و خسارت عظیم رسید صبحگاه ملاحظه کردند که کشتیهای انگلیس
کلا از لنگرگاه بیرون رفته داخل دریا شده‌اند و از گلوله‌رس توپ و خمپاره کناره جسته و باد مخالف ایشان را
مجبور ساخته که پناه بجزیره جای رس برند با لجمله چندین هزار خانوار از شهر تولان همراهی کشتیهای انگلیس بیرون
رفتند چنانچه بعد از ورود شهر مزبور وکلای ملت جمهوریه معدودی چند از مقصرین را در آنجا بدست آورده چون
اگرفتن ایشان چند نفر از اهالی عمارت کارگذاران جمهوریه گردید قریب بدویست نفر از استادان سرچشمه کار که در ایام
توقف لشکر انگلیس اجیر شده در توپخانه تولان کار میکردند آن بیچارگان را نیز داخل مقصرین نوشته بشهر
پاریس فرستادند و در آنجا آن مظلومان را هدف گلوله سالدات کرده و دویست نفر را یکجا تیرباران کردند
حکمی که از دیوانخانه جمهوریه صادر شده بود خانهای شهر تولان را بالمره خراب ساختند بعد از آن مجبور شدند
که از نو تعمیر نمایند علی ای حال در ایام محاصره شهر تولان عساکر خصم فرصت یافته از هر طرف هجوم آور شده بودند
چنانکه در ملوک دارکیلی (؟) از ملوکات معظم فرنس است لشکر مامور بحدود ایطالیا را حمله برده و در سر پیانان (؟)
ناچتن (؟) آورده و لشکر دیگر به سوئیت از ولایات ایطالیا پای تعادل گشوده داخل ملوک پرادنش (؟) فرنس
شده بودند تا شهر اطراف (؟) فرهران حوالی شکست خورده بار دیگر خود مراجعت نموده بودند در خلال این احوال
خبر فتح تولان منتشر گردید و اهل فرنس و اهل ملوکات سمت تولان و عساکران صفحات که بالکلیه از تسخیر
تولان مایوس شده بودند و هر روز برون خصم را قوی و خود را ضعیف می‌پنداشتند از استماع خبر فتح تولان
گویا از احوال شان طراوت تازه گرفت و عنبره را راه قاشان (؟) بشارت بی اندازه مورخ گوید که از تاریخ همین
وقایع تولان تاریخ ترقی و اعتبار ناپلیون بناپارت میتوان حساب نمود چنانچه کارگذاران جمهوریه
در ازاء این خدمت منصب سرتیپی در توپخانه عنایت کرده سرداری توپخانه حدود ایطالیا کلا بعهده اهتمام
او محول داشتند و جنرال دوقامیر که سردار لشکر تولان بود بدرجه بلند سپهسالاری عساکر حدود و
شرقی کوههای پیرنه قایر گردانیدند و هر یک از سرکردگان بزرگ و کوچک که در محاصره تولان
حاضر بودند علی قدر مراتبهم پایه برتری از اقران دادند با لجمله در همین محاصره بود که جنرال ناپلیون
در پهلوی توپچی سینه‌زنان ایستاده بود توپچی را گلوله برده سینه از دست او جست ناپلیون بود چیل (؟)
دویده سینه را بدست خود گرفت در جای همان توپچی ایستاده چندین دفعه توپ را پر کردند و داد خود

داد و خود سینه میزد و همین سبب علت طپش قلب و ناخوشی در مزاج او پدید شد که نتوانستند بالمره معالجه
کنند اکثر اوقات اذیت باو میرسانید و صدمه میزد و همچنین در محاصره تولان بود که جنرال ناپلیون
با چندین نفر از سرکردگان لشکر معروف و آشنا شد که اکثر ایشان محبت و ارادت بسیار باو هم رسانیدند
و در میان ایشان دوراق نامی بود که بعد از این کیفیت احوال او ذکر خواهد شد علی الخصوص جوبات نام و
وضع معرفی او چنین واقع شد که ناپلیون بناپارت در حینی که ترتیب عسکر مشغول بود یکی را خواست
که کاغذی برای او نویسد جوانی از صف لشکر بیرون جست و عرض خدمت نمود هنوز کاغذ تمام نشده بود
که گلوله توپ خصم در نزدیکی او بر زمین خورده خاک و ریگ روی و صورت آن جوان پاشانید آن جوان بدون
اینکه مضطرب شود یا اینکه قلم از دست بیندازد در نهایت آرام گفت بسیار خوب هنوز کاغذ را تمام نکرده‌ام
که احتیاج بخاک داشته باشم که کاغذ را خشک کنم جناب ناپلیون این نوع آرام او را در چنان مقام ملاحظه کرده
باعث اوج اختر بخت آن جوان گشت چنانچه بعد از این کیفیت ترقی آن جوان در مقام خود ذکر خواهد شد الحاصل
قبل از آنکه ناپلیون بلشکر حدود ایطالیا ملحق شود و حکم توپخانه را بعهده خود گیرد مشغول قلعه‌بندی و عسکرسازی
سواحل دریای ملوک پرووانس گردیده و جزیره جای رس را که انگلیس از آنجا تازه بیرون رفته بود مضبوط
ساخت و لشکرهای دریاکنار را سه قسم منقسم نمود یکی برای اینکه بندرات و لنگرگاه را بجهت جهازات جنگی
محافظت از خصم نماید که کشتیهای فرنس با آرام در آنها مقیم شود و دویمی برای محافظت کشتیهای تجارتی
سیمی برای محافظت سواحل دریا بجهت تردد تجار و غیره و بجهت طرد و منع بدخواهان ملت و همچنین را
باید دانست که کارگذاران ملت در خصوص اینگونه خرج کردن و لشکر ساختن ناپلیون رای نداشتند
و چنان می‌پنداشتند که در سواحل دریا لشکر بی مصرف و در دهات حول و حوش ساخت خلاصه کلام
جناب ناپلیون بعد از فراغت از این امورات ماه مرخ سال عیسوی مطابق اواخر جوب سنه
هجری در ملوک نیث از ملوکات ایطالیا معرکه سردار اعظم عساکر فرنس ملحق گردید سپهسالار
عساکر مزبور در آن وقت جنرال دومربین بود که یک سرکرده سالخورده و رشید بود و قریب ده سال در افواج
خاصه منصب یاوری داشت و در علم سپاهی ماهر و قاهر بود و جنگی که در مابین ملوک دار و ملوک رانه واقع
گشت و فتح و ظفر از جانب لشکر فرنس گردید اصل باعث جنگ و کارفرمای عرصه نبرد او بود و از جمله همه جاهای
کوهستانات اطراف ملوک نیث از ملوکات ایطالیا را بهتر فهمیده فراز و نشیب و دامنه و تنگه و گردش آن

کوهها را بسیار سهل پنداشته بود ولیکن در آن اوقات بعلت عارضه عرق النسا پای بند بستر گردید لهذا جنرال
جدید توپخانه یعنی جناب ناپلیون بناپارت مجموع مقامات پیدمونت و کوهستان را بدقت تمام ملاحظه کرده خط
نزول لشکر را از اول تا آخر مشاهده و امتحان نمود بعد از مراجعت عبرت نامه بنظر سردار اعظم رسانید
که در آن یادداشت نامه نوشته بود که در سال گذشته جنرال بروت که مامور شده بود که لشکر خصم را از
بالطرف کوه آلپ رفیع گذرانده و از آنجا نیز جز او قهرا از جسر اندیشی او حاصل شده بود سبب این بود که لشکر
پیش برون آنرا متحمل نشده بود است حال بنابر راست و قاعده درست برای انجام این عمل این است
که باید سلسله بالاتر کوههای آلپ را متصرف شویم و بلاد بالاتر کوههای آلپ را صاحب شویم و هرگاه لشکر
فرنس آنجاها را متصرف شوند و قرارگاه خود سازند تنگناهای لشکر را صاحب خواهند شد که هرگز خصم نتواند
از دست ایشان پس بگیرد و درین قدر قلیلی لشکر از برای محافظت آنجاها که راه عبور و مرور خصم و پشت بند لشکر
فرنس است کفایت خواهد نمود و لهذا اکثری از لشکر مامور این حدود برای تقدیم خدمات دیگر حاضر و موجود
خواهد ماند که خصم را از هر طرف مقابل شود و مقهور سازد و خلاصه کلام اینکه تدبیر او در اول ناپلیون بناپارت
را در مجلس مصلحت که این دو نفر وکیل ملت که یکی ریکارد و دیگری روبسپیر جوان بود حضور داشتند ترجیح
گفتگو کرده بعد از مباحثه زیاد همگی را قبول نموده و از قرار دستورالعمل مزبور فتح الباب جنگ کردند
حقیقت مطلب این است که بعد از تسخیر تولان وکلای ملت و مقتضای لشکر نوعی اعتماد خاص به تدبیرات
سپاه گردانی ناپلیون بناپارت بهم رسانیده بودند که هر چه میگفت و مینوشت بعین حقیقت ملاحظه کرده اغماض
و چشم پوشی از آن نمیکردند علی ای حال در ششم ماه اپریل سال   عیسوی مطابق [illegible] حمل
سنه هجری بود که جنرال دومربیون بعلت غلبه مرض عرق النسا محبوس بستر شده بود و نمیتوانست حرکت
کند جوقی از لشکر فرنس بسرداری جنرال ماسینه بنظر ناپلیون بناپارت کنار رودخانه رایه را تا شهر [illegible]
که یکی از شهرهای ایطالیات گرفته از رودخانه عبور نمودند بعد از عبور از رودخانه چهار ستون شده رسیدن
هر یک جدا جدا سراپای رودخانه رایه و برویه و طنور را پیش گرفته از میان درهای کنار رودخانههای مزبور
روانه شدند و ستون چهارم راه شهر انقلیه را که از شهرهای سواحل بحر ایطالیات پیش گرفته بر سر شهر مزبور
شتابان گردیدند این ستون چهارم در عرض راه در بالای بلندیهای کوه سنت اقته تیمی از لشکر
مملکت استاریه و پیدمونت برخورده جنگ کرده شکست داد جنرال بردل در این جنگ کشته گشت لیکن

لیکن شهر مزبور که در کنار دریا واقع بود بتصرف در آمد و معرکه سرداران لشکر فرنس را بشهر مزبور نقل مکان
کردند و در ساعت افواج چندی در پی از پیش فرستادند که شهر الویله که در سمت شرقی است بگیرند و افواج
عساکر فرنس از شهر انقلیه حرکت کرده سرابالای کوه را پیش گرفته بر سر چشمهای رود تانارو بالا رفتند و در جنگها
کوه پانش و نیز خصم را شکست داده قلعه اورمه را که در بالای کوه مزبور واقع بود گرفتند و چهارصد نفر از لشکر
خصم را از آن قلعه اسیر کردند و از آنجا گذشته داخل شهر قرسوت شده راههای آمد و شد را از آنجا تا شهر تورن
که قلعه محکم دارد و از مشاهیر بلدان ملک سواو اعظم ولایت پیدمونت است و در ملتقای رود داریه و رود
خانه پو واقع است صاحب گشته راه ایلغار سمت را مفتوح داشتند و همچنین رابطه مابین آن شهر و شهر
لاتورا بواسطه راه کوه بردو و نظو و دست پرزد کوچک در دست گرفته بودند بالکلیه خبط و خطای جنرال
بروت چنانچه قبل ازین اشارت رفت این بوده است که یکدفعه لشکر را برداشته بی محابا و متهورانه
بمقابل خصم رفت و دوامی غرورش دست بر فشارده خواست با عساکر دشمن روبرو شود و قانون سیاست
ساز کند و جنگ صف نموده و جنگ تیز چنگ مردانه و مردی تمام دشمن را از پیش بردارد و
ایشان را از مکانهائی که محکم و دیوارش در آنها ممکن و میسر نیست و عبور و مرور مقدور نمیباشد بیرون کند و از راه
دربندهای سخت و دشوار و از کوه و کوتل ناهموار و کریوه صعب المسالک هزیمت دهد و بر ولایت خود تاخت
سرازیر کند و حال آنکه درچنان مکانی با خصم روبرو شدن از طریقه حزم دور و از قاعده احتیاط مهجور است
بلکه خصم را خیره برروی خود کردن از عدم مبالات بود و علاوه در چنین حالات از جمله محالات چنانچه جنرال
مزبور بخودی خود و بیهوشانه حرکتی نمود که از قانون حزم خارج گردید از عهده کاری که در پیش داشت بر نیامد
و بر تدبیری که در کیش اندیشه داشت بهدف مقصود نرسید بلکه داغ حلیم لشکر خود رسانید و مراجعت نمود
اما سردار جدید توپخانه یعنی ناپلیون بناپارت در وقت ملاحظه کار او کارزار او و بواعث شکست و مسامحی
بی حاصل مزبور را در آن مکان بعین بصیرت دید طرح جنگ را بطریق دیگر ریخت که حرکت افواج را
چنانچه ذکر شد از مقابل خصم کج کرده از راه درهای جنب رودخانه رایه بر رویه و طنوخان برآیند و بالا رفته
و الا این سبب و سبب حرکات آنها که در ولایت پیدمونت سمت سرچشمهای رودخانه تنرو را
رفته بودند عقب سر خصم را گرفته در از بر وجود ایشان انداخت بهر حال جناب ناپلیون بناپارت
بعین تدبیر سپاهی و حرکت نظامی میتوانست اطراف اردوی لشکر دولت [illegible] را احاطه نماید

و آن بیست هزار لشکر را که در حوالی قلعه سارجی خیام جیام افروخته بود یکجا اسیر و دستگیر سازد و لیکن با عیش
بیست هزار لشکر در یک دفعه باعث شکست شوکت و کر دولت سردینیه میگردید بنابرین از فقر دیک آمدن چون
بحر خروش فرنس خوف و هراس برداشته بدون یک دقیقه مکث و درنگ ترک لشکر دارو و کرد
و از قلعه‌های محکم و مکانهای مستحکم انجه دو چشم پوشیده در هم کوچید عقب تر رفت و در کول و تند رحل اقامت
افکنده و سپاه ظفر پناه فرنس کی انفور قلعه سارجی را محاصره نموده مجبور ساخت که تسلیم لشکر فرنس شود پس
ازین قضیه قشون دولت پدمونت تا هشتم ماه بازدهم در کول و تند توقف داشت بعد از یک جنگ شدید
شکست یافته از آنجا برخیزانیده و فرار کرده بیرون رفتند و بدین شیوه همه دیار و بلاد بالای کوههای الپ که
ناپلیون در نظر گرفته بود بچنگ لشکر فرنس افتاد بالجمله بهمین طرح تا قلاع دیگر بوشنید اند که آن جنرال جدید توپکار
یعنی ناپلیون از جوهر ادراک خود بیرون نهاده و مردانه وار از پیش رفت زیاده از شصت عراده توپ کوه کوب
نیز بدست لشکر فرنس افتاد و همچنین قلعه سارجی که قصبه معظم طوک پیدمنت است و در بالای کوه پاره واقع است از آنجا
که موضع اصلی مدارک لشکر پدمونت بود از انبارهای متعدده از آذوقه و توپخانه و غیره از هر باب داشت که بیاری
معین پیشرفت امور لشکر فرنس گردید از وقایع اینکه کوتوال قلعه سارجی را بعد از چندی در همین تقصیر بخویش
قلعه لشکر فرنس بدیوانخانه عدالت برده مقصر نموده بحکم پادشاه سردینیه تیرباران کردند کوتوال مزبور در قوت
خود داشت که شهر را بقدر چهارده و پانزده روز زیاده بر نگاهداری کند و تصرف خصم نیفتد و بعد از آن هر گاه امداد برای
شهر نرسید آنوقت حق بطرف او می شد که شهر را تسلیم کند و از قتل و غارت و اسیری برهاند اینکه
محض شنیدن کوچ کردن اردوی لشکر و اهمال بخود راه داده بدون چند روز مقاومت شهر را تسلیم خصم نماید
و فتور و قصور در نظم کارهای دولت حاصل سازد مورخ گوید اگر بدون شک و شبهه عاقبت کار شهر
مزبور بهمانطور که واقع گردید وقوع می پذیرفت و لشکر دولت پدمونت بامداد شهر مزبور ابدا نمی توانست برد
و لیکن قانون کلیه و حکم عمومیه در ایام جنگ چنین است که کوتوال و بزرگ و قلعه بیگی و حاکم یک شهر و یک
قلعه و یک قصبه و یک لشکر در فضاهای اتفاقیه لشکر و مملکت هرگز تعقل نکند و از خود حکمی قطعی ننماید و خود و مردم را
مأیوس نسازد بلکه او را شغل و منصب او این است که تا ساعت آخر تمکن خود را مراعات نماید و تصرف اعدای
دولت ندهد بالجمله چون عساکر نصرت مآثر فرنس از تاریخ جوزا تا اوایل میزان امسال و بازه بلاد بالای کوههای الپ
را در تصرف داشتند ناگاه از طرف اخبارات جدید مسموع گردید که قشون عظیم از دولت و ایستار

ایستار از راه شهر بازد و در جناح حرکت پیدا شد بنابر علی ما جنرال دو مریان سپهسالار لشکر فرنس تعجیل
تمام روان گردید که او جناح خصم را ملاحظه کند و قافله و آذوقه و توپخانه ایشان را که جرادو بودند که تا شهر کمری
رسیده است علی التفصیل یغما و تاخت کرده متصرف شود پیادره و دو نفر وکیل ملت یکی مسمی با لیتی و دیگری مو
سوم به سالیستی بوده جنرال جدید توپخانه را نیز اعلام کردند که لازم در رکاب سردار مزبور بوده مباشر
مقدمات آن مرخیر شوند خلاصه کلام در خلال این احوال بود که ناپلیون را در دولت متهم ساخته احضار
نموده و نزدیک شده بود که در محل سیاست کارگذاران جمهوریه مورد عقوبت گردد و جان و سر را
ببازد توضیح اجمال آنکه ناپلیون بناپارت چنانچه ذکر شد قبل از آنکه بلشکر حدود ایطالیا ملحق شود و قائیکه در
شهر نیس بار زید قلاع و لشکرهای انجه و اشتغال داشت یکی از وکلای ملت که از جانب کارکنان دولت
این امور سپاه و در جا آنجا بود بناپلیون اعلام نمود که چندین کرده معین از مخالفین دولت جمهوریه در نظر داشت
که اجماع نموده انبارهای باروط را غارت کنند و اصرار نمود که آن جنرال جدید توپخانه تدبیری در آن باب
نماید که مال ملت از شر اشرار مملکت محفوظ ماند جنرال مزبور برای این کار طرحی کشید و بوکیل مشار الیه داد که
از روی همان طرح در جای خرابهای قلعه سنت جیم و سنت تالت چار دیواری بسازند که برج و باره دیگر
داشته باشد اگرچه اخراجات آن چندان زیاد نبود لیکن قلعه سنت جیم و سنت تالت را در اوایل عام
انقلاب بحکم دیوانخانه دولت خراب کرده بودند که پناه اشرار نباشد چند ماه بعد از آنکه ناپلیون بناپارت
طرح مزبور را داده بود مجلس سلامتی ملت یعنی کارگذاران جمهوریه خبردار گشتند و چنان فهمیدند و با بانیان
چنین خاطرنشان کردند که ناپلیون از راه خیانت طرح کشیده است که قلعهای مزبوره را مجدداً تعمیر کنند
و مجاز و پناه مفسدین ولایت سازند و تکیه گاه مخالفین دولت جدید جمهوریه باشد لهذا از دیوان
سلامتی ملت احکام شدید باحضار جنرال جدید توپخانه رسیل یعنی ناپلیون صادر گردید از اتفاقات حسنه
در آن اوقات ناپلیون جنرال توپخانه حدود ایطالیا شده بود و سرقیب دیگر که اسم او سنتی بود منصب جنرالی
توپخانه رسیل را داشت چون در احکام دولت اسم نوشته نشده بود همان جنرال توپخانه رسیل مرقوم
یافته بود لهذا امر کرده مزبوره را حکما بپای دار عقوبت دیوان بردند مشار الیه بعد از ورود حضور مجمع سلامتی
ملت باثبات رسانید که این عمل از اعمال ناپلیون است و حکم بوکلای عساکر حدود ایطالیا مرقوم گردید
و چون ایشان در آن سفر احتیاج بی پایان بخدمات ناپلیون داشتند و او را قابل و شایسته خدمت

بجای آورده بودند فرستادن او را مصلحت ندانسته بحبس ظاهری و بدوستان چند روزیش امر فرمودند
بعد از ان کیفیت آن سرگذشت را نوشته طرح قلعه را بیک طوری که رفع تهمت او و قبول کارکنان جمهوریه تواند
شد مرقوم و معروض دیوان داشتند و از سر جرم ناپلیون گذشته با انجوه سپاه فرنس از روی طرحی که ناپلیون
ترتیب کرده بود از راه و تنگهای رود خانه بارمید عبور کرده در روز چهارم نیسان سال مزبور بحوالی مستر
نیو رسیدند و از انجا نیز گذشته بشهر کیرو دار در گردیدند و درین مکان بقدر ده دوازده هزار لشکر دولت
استاریا دچار شدند که در صحرای کیرو گردش مینمودند و ایشان بمجرد ملاحظه نزدیک آمدن لشکر فرنس فرار
نموده بشهر و تو رفتند و شجاعان لشکر فرنس تعاقب نموده بایلغار با ایشان رسیدند جنگ کرده تلف نمودند
و چندین نفر را بقید اسیری در آوردند لشکر استاریا مجبورا و مقهورا بشهر الکوی پناه بردند که از شهرهای ولایت
پدمونت است و در کنار رودخانه بارمید واقع میباشد لشکر فرنس شهر و تو را بتصرف آورده و در انجا
محل اقامت افکندند و لشکر فرنس بعد از انکه محل انبارهای آذوقه و قورخانه را در هر جا که دران حدود لزوم داشت
استحکام داده و از ضعف و زبونی لشکریه پدمونت کماینبغی آگاه گشته دانسته و فهمیدند که بهیچوجه از جانب ایشان
خوف نیست و لیکن هجوم لشکر فرنس دهشت زیاده و بی اندازه دران سرحد ولایات ممالک
ایطالیا منتشر گردانید لشکر فرنس از انجا معاودت کرده بشهر سوانه رفتند که از متعلقات ولایت جنوا
بود و سپاه فرنس در تصرف داشت و شهر مزبور در بالای کوهی واقع است از طرف بالای شهر [illegible]
قلعه بسیار محکم دارد و از انجا جنرال دو امر باین مجمع سلامتی ملت عریضه مشتمل بر گذارشات آن سفر مرقوم
داشت و از مراتب فروغ کمالات ناپلیون باین نحو نگاشت که وجود او درین سفر در اکثر مواد سبب فتح
و فیروزی سپاه ظفر پناه فرنس گردید الحاصل مولف اوراق بیان مینماید بقیه سال مزبور در استحکام جاها
بیکه لشکر فرنس گرفته بودند صرف شده و همه را ناپلیون بناپارت باتفاق مهندسین و سرکردگان بحلیه استحکام
در آورد و بخصوص بندر و شهر و دو الکا از بندرات ولایت جناوه است بسیار اهتمام در استحکام انها بعمل
آورده و چند فوج نیز با چند عراده توپ از لشکر فرنس در بندر مزبور ساخلو تعیین کرد که انها را از کشتیهای جنگی
دولت انگلیس ممانعت و محافظت نمایند جنرال ناپلیون چون دایم مشغول اینگونه کارها بود و بهمه جا [illegible]
همین جهه بود که علم کامل از اوضاع حدود ایطالیا و قرب و جوار انجاها بهم رسانیده و از لوازم و ضروریات
فتح انجاها آگاه گردیده درستی ادراک خود وقت کرده و این نوع اطلاع و استحضار او از ان صفحات وقتیکه ناپلیون

ناپلیون بناپارت خود بسته سالاری لشکر ایطالیا فایز گردید بسیار بکار او آمده و در اوایل افتتاح ابواب جنگ
و لشکرکشی ایطالیا که یکسال بعد از ان سرداری او واقع شد در هر جا غلبه او در ضمن بسبب استحضار او در ان صفحات
بود لهذا بسبب همین مقدمه معلوم میشود که سعی و اجتهاد بچه مرتبه رابطه عظیم با فهم و ادراک و اراده و همچنین داخل
است که قبول زحمت و تحمل مشقت بچه پایه با ذهن و ذکاوت و علم و مهارت اتصال و بستگی دارد چنانکه
دیگران که دران سفر باتفاق ناپلیون بناپارت مباشر انضباط و استحکام انجاها بودند مطلقا نفع از زحمت
خود نبردند و بکنه تفحص دقیق و تجسس صحیح دران مدت نکردند که بعد ازان بکار ایشان بیاید بهیچوجه ثمر
انها را ندیدند و با ابلهی از تنگی حوصله خود منظوری بعد ازان در ایام عمر خود در نظر نگرفته بودند که برای انجام
آن از اوضاع گذشته تجربه کارهای آینده را اندوخته سازند ناپلیون با وجود انکه عقل و ادراک و با وجود انکه
بهر تحصیل علم و استعداد اکبر که در علم جنگ اندوخته بود باز هر گاه قبل از وقت از اوضاع محل جنگ و از
لوازم پیشرفت کار خود دران محل خود را مطلع و آگاه نمی ساخت مطلقا بخاطر جمعی تمام اقدام بران امر نمیکرد
و مشهور است که جناب ناپلیون هرگز بقلعه خراب و گذرگاه صعب کوهی نگاه نمیکرد مگر اینکه او انکار میدید که فتح
و ظفر از بالای انها او بران است علی ای حال در ماه سپطمبر سال   عیسوی مطابق اوایل ذولسه
هجری آن جنرال جدید توبخانه در کول و تند یکشب را از غروب تا طلوع در مصاحبت جنرال سنت عیر بسر برد
و از انکار وا نشده آن مکانهای مسطح و فضاهای خوش و دلکش را بدقت تمام ملاحظه کرد که در همان وقت مکنون
ضمیر انورش بود که ایطالیا ایطالیا و رود رانس بود و از لوازم و ضروریات انجا خود را کماینبغی آگاه ساخت
که در سفر دیگر بهیچوجه قصور و معطلی برای او رو ندهد و برادر بورینش لوتین جهه مضمون فکر کرده در کاغذهای اخبار
نوشته بود که چرل پس پهلوانی بوده است شبی از اول تا آخر در میان کوههای الپ او فارا مصروف
داشت خلاصه کلام آن جنرال جدید توبخانه در ماه می سال   عیسوی مطابق جوزای سنه هجری حسب
الامر مجمع سلامتی ملت لشکر حدود ایطالیا را بدرود و وداع کرده بدار السلطنه پاریس مراجعت فرموده در
این اوقات اربی نام در مسند وزارت سپاه فرنس متمکن شده بود و این مرد در خفیه از طالبان سلطنت
بوربان بود و ظاهرا خود را بلباس التباس خدمت آراسته و باطنا جامه خیانت را بجای پیرایه امانت
جلوه میداد چون از جلال قدر ناپلیون خبردار و از خصایل حمیده و اوصاف پسندیده او آگاه و هوشیار
بود مند اورا از منصب جنرالی توبخانه حدود ایطالیا معزول کرده اسم اورا در میان جنرالهای نوشت که کار

کارگذاران جمهوریه در نظر گرفته بودند که در میان سپاه ولایت لومبردی مباشر خدمت شوند و علم دو فوج از سپاه
پیاده را بنام نامی او نوشته و لیکن آن جوان روشن روان از وفور غیرت علم را انداخت و استعفا از
چنان خدمت که دون همت و فروتر از پایه و مایه او بود بجای آورد و در خلال این احوال جنرال کلرمن که سردار
جنود ایطالیا بود و نیابت شده بود از سپاه خصم شکست یافته و اراده داشت ملکی در بوینه نور را که محل توقف لشکر فرنس
بودند و در سال گذشته بسیار مضبوط نموده بودند خالی کرده بهمه در شهر افتاد که جنرال مزبور مجبور شده ولایات جنوب
جناوه را نیز که در تصرف لشکر فرنس است تخلیه خواهد نمود از اینگونه قضایای اتفاقیه حدود ایطالیا دو این و شور که
لشکر فرنس روی داد مجمع سلامتی ملت یعنی کارگذاران دولت جمهوریه فرنس خوف و واهمه بر داشته
مجلس شورا آراسته وکلای ملت را که در هر سال بنوبت ملازم اردوی سپاه حدود ایطالیا بودند احضار کرده
که در باب امور حدود ایطالیا با ایشان استشاره نمایند یکی از وکلای ملت موسوم به پانت کالند که در جای ایری
در مسند وزارت سپاه فرنس قرار یافته بود در میان همگنان ناپلیون را برگزیده نشان داد و نگاه ناظران جمیع
محترم انداخت که او لیاقت و قابلیت آن دارد که در باب حدود ایطالیا و پیشرفت کار سپاه آنجا با او مصلحت
و مشورت نمایند که او از اوضاع آنجا استحضار تام و اطلاع ما لا کلام دارد و او خود جوان با عقل و دانش و با
ادراک و هوش است و در مواد امور ناقد بصیر و عالم خبیر است مورخ گوید اگر در چنان مقام که ناپلیون
از خاطرها فراموش شده چنین خدمت بجهة او بجای آورد ناپلیون شکرانه این محبت در اوقات کونسلی
خود او را در دیوان خاص دولت مرتبه بلند مرحمت فرمود خلاصه کلام مجمع سلامتی ملت ناپلیون را احضار کرده
از پیشرفت کار حدود ایطالیا مستفسر شدند و برای رزین و عقل متین او محول داشتند انتخاب خلاصه شهر یار
فوراً برای لشکر ایطالیا مصلحت دیده عرض کرد که احکام صادر فرمایند که سردار همان خط را بجهة حرکت و پیشرفت
کار لشکر خود قرار دیده و خارج از آن خط با خصم معارضه و مقاتله نکنند فی الحقیقه بسبب همین نصیحت ناپلیون عساکر فرنس
در آنجا محفوظ مانده و با وجود چندین مرتبه هجوم اعدا سواحل بحر جناوه را نیز نگاهداری نمودند تا اینکه در اواخر
سال   عیسوی از جانب جمهوریه جنرال شرر بسپهسالاری عساکر حدود ایطالیا منصوب شده جنرال کلرمن
معزول گردید و در حکم سپاه آن حدود ثانی جنرال شرر شد و سپهسالار جدید را امداد تازه از عساکر حدود جبال پیرنه
رسید در اوایل وقت همان سال از قرار چند نفره که ناپلیون بناپارت داده بود افتتاح جنگ نمود و
جنرال دیون را که از سرداران سپاه استاده بود با لشکر بموقعی که در حوالی شهر لوانو واقع است شکست

شکست داده در هر جا تعاقب کرد از مجموع مکانهای لشکری هزیمت داد هر گاه جرأت و جلادتش کفایت مینمود
در تمام شهور لشکرش را میکشید بسهولت میتوانست ممالک ایطالیا را با التمام به تحت اختیار خود آورد
لیکن چه فایده همت او قاصر آمد بعوض اینکه پیروی فتوحات خود کند از عرض راه مراجعت کرده بشهر
نیث رفت و از آنجا عساکر را بقشلاقات خود فرستاد و چون خصم مغلوب و حیران دشمن مظفر و منصور را بدان
احوال دید او نیز غنیمت شمرده در قشلاقات لشکری خود قرار گرفت با جمله جناب ناپلیون در این اوقات در شهر پاریس
بود و غالب اوقات در گوشه عزلت و انزوا و در فکر و خیال و در تدبیر و اندیشه کار خود بسر میبرد و بسیار کم
بیرون میرفت و با قلیلی از اهل آن شهر مراوده و رابطه داشت و محض این بود که تاثیر جفا و فراموشی را
که از کارگذاران ملت در حق او بعمل آمده بود از صفحه دل و از لوح ضمیر محو و بیرون کند بنای تحصیل علوم متعلقه
به شغل و عمل خود نهاده و مدارک تحصیل تفاخرات بعد را قبل از وقت دیده و برای جولان سمند تیز جنگ در عرصه
وسیع جنگ که در مقابل خود میشاید سمند خویش را آماده میساخت و میدانست اندک کاری از کارهای
عجیب کرده است لیکن کارهای عظیمه در پیش دارد با جمله در همین اوقات که در زاویه گمنامی و مشغول
بتحصیل علوم سپاهی مشغول بود گاهی آتش غیرت در کانون سینه اش زبانه میکشید و دود حیرت
بدماغش میرسید بفکر چاره کار خود می افتاد چنانچه نوشته اند که در همان اوقات ناپلیون بناپارت در ضمیر خود
عزم ساخت که مراتب خدمتگذاری خود را بدولت انگلیس و عثمانی ظاهر سازد و شرح مبسوطی بمجمع سلامتی
ملت یعنی کارگذاران دولت جمهوریه عرضه داشت نمود که چون دولت روم با دولت فرنس رشته اتحاد
و اتفاق بسته دارند و همواره پیمان و عهد دوستی دولت روس را بسنگ خلاف و نفاق شکسته لهذا
استعلای اعلام ترقیات آن دولت از جمله اهم امورات است و ضمنا استدعا کرده که چند نفر مهندس را در
معیت وی مامور بولایت روم دارند که سپاه آن دولت را قانون گونه گونه نبرد و جنگ آموزند و افعال
دوره وجود آنها را بفنون ادوات سپاهگری و دشمن کشی بارور سازند و از این رهگذر امداد و اعانت بآن
دولت نماید اینگونه خواهش ناپلیون معقول رای عقلای آرای کارکنان دولت گردید جواب او را بتحسین
دادند که هرگاه ناپلیون بناپارت در دولت روم مختار چنان خدمات خواهد شد دولت فرنس نیز وجود او را
نزد روم در کار داند و در وقت ضرورت گردن او را با اعتناق خدمتی و الزام مهمی مطوق بطوق عطا و همت
نمایند جناب ناپلیون چون نیز تدبیرش لنگ آمد نا امید و مایوس با هجوم اندیشه و خیال الیف ماوس

گردید، طریق سرگردانی و حیرانی می‌پیمود و بعضی اوقات بتماشاخانه رفته و برخی از اتفاقات در همان تماشا
خانه بود که اول بلا و اول از بر خواستن غبار فتنه و فساد و ستقفتا نها محله‌های شهر محرکت و جنبوه فانهای کار
آمد و شد می‌نمود و بعضی از سرکردگان سپاه فرنس را که از قدیم الایام آشنائی داشت در آنجا ملاقات
می‌نمود و برخی از شرار آن ایام را میدید که بازلال صافی آرام و امنیت را مشوب بگل و لای فتنه و آشوب
وا رنده و در پرده مخالف قانون زمزمه‌ها بسیار کرده‌اند و از قرار که ارباب تاریخ و سیر نوشته‌اند آن اوقات
ناپلیون شمشیر خود را در گرو اخراجات یومیه در نزد طباخ و قهوه‌چی خانه گذارده بود و عمه‌ای که در شهر پاریس
مشهور بود قرض او را ادا کرده شمشیر او را از گرو در آورد و در آن اوقات که ابواب دولت بر چهره بخشش
گشاده گشت اینگونه احسانها را از خود دور ساخت و از قرار که خود فرموده، عمه را بهیچوجه در ادای حق نمی‌شناخت
و اصلا آشنائی با او نداشت و بشخصه او را ندیده بود تا اینکه کونسل اول دولت جمهوریه گردید او نیز
او را دیده و معروف گشته است

راوی

با وراین روایت کرده که در غوغای فرنس و پس از آن صنف اعم طبقات مردم از فقیر و محتشم آنچنان
ملک معظم بسیار خیره سر و تارک خیر و سالک شر شده و گله زیاده از باده سرایی و هرزه درایی و بگیر و حقه پرداز
مهره منجز و فقه سلوک و رفتارشان با همدیگر قب و ماسره با عدم رابه و فقدان مایه منحوا استند که امر طولی
را که از معظم قضایای اتفاقیه است موسس اساس و در مداخلت آن کار مس باین لباس شود و
بتحریک نفس اماره خواهش خویش مشغول گردند و حال اینکه در اصل مطلوب یک اسلوب باهم یکجهت و یکدل بوده
اهتمام کرده بمخالفه و فرق متعدده از خواص و عوام هیچگاه با همدیگر اتفاق و اتحاد نداشته‌اند و هرگز در فکر اتصال
مطلب و اتصال بمطلوب متفق الهوای و متحد الرای نبوده‌اند و در انجام امری اوقات مصروف نمیداشته‌اند
و در هر سری شر و هوائی و در هر دلی شر و غوغائی با این گونه اوضاع و بی پروائی در خیال مشامه ارائی و با
باطل افکار رو بر خاسته به کار ملک در صدد و عقده گشائی و با این آشفته حالی و پریشان حالی ملک را چون
نیکوان و طره خوبان پریشان و در هم میخواهند و میتوانم مگر بگوئیم و طریق مطلب را بپای تحقیق پوئیم
که اگر یک طبقه از اهل مملکت در پایه و رتبه فرودتر و پست‌تر از جنس بنی نوع انسان بوده‌اند و چنان امر
خطیر اقدام بسکره نمودند بتر و زبون‌تر از آنکه در فرنس نمودند نمیتوانستند کرد بلکه مرتبتی بهتر از آن پیش
میبردند تفصیل این اجمال آنکه در ایام طغیان غوغای فرنس چندان از بندگان خالق یکتا کشته که اسباب

که اسباب گردون از سیلاب خون گردون شد، تا خانها خراب و بحر معمور یک سر غلطان سر آب
و این سلطنت با وحشت و دهشت بهر اسمی و رسمیت فی الجمله روی بآرام و آسایش نهاده در شرف نظم
و اصلاح بود که ناگاه دیگرباره آتش فتنه بالا گرفت حربی سربائی و دهر با دان و خودرائی رایت طغیان
افراشته و این معنی را بر صفحه خاطر نگاشته که غوغای قدیم و نتیجه آزادی که ملت بوده کجا باطل کنند
دوباره سلطنت قدیم را بر قرار سازند لهذا جوانان خلاطلب فریبنده لباسهای زرین سلاح سیمین طلب
نظامی و غیره ساخته و بر دوش ایشان را با نوارات سنگین آراسته و به پیرایه الوان و رنگین پیراسته محض
و تماشای مردم و جلب قلوب اراذل و اشرار دسته دسته و گروه گروه در کوچه‌ها و محلات شهر و میادین و ساحات
و بساتین و باغات و سیرگاه‌ها جمع و انجمن گردیدند و تمامی اهالی شهر پاریس را که از ذکور و اناث و صغیر
و کبیر و برنا و پیر و محتشم و فقیر و هندی و رومی و غریب و بومی و ترک و تاجیک از دور و نزدیک که فرنگ دو
گرد و بیم تبعیت همیشه در آنجا هستند محرک شدند که بجان و مال سعی و کوشش نموده بر استقرار سلطنت
خاندان قدیم نمایند و بر مخالفت مجمع ملت یعنی بر دو تخمی کارگذاران دولت جمهوریه برخیزند اکنون در چنین
هنگامه که کی بدنبال جماعت اشرار می‌افتد و اینگونه کارها که در حقیقت بگردش اوضاع با دیگر خانها و تماشا
خانها شباهت تمام دارد در اثر انکار و آن و این قسم وقایع را که مانند جزر و مد دریا از کران محل خوف خطر است
بروی نمایند همانا محض سیر و تماشا است مطلب و مرادی و مقصود و مرامی ندارند مگر اینکه خود تماشا کنند
و ملاحظه تغیر اوضاع نمایند و اکثری که داخل این نوع غوغای شدند ابداً فهم ایشان بر اغراض انقلاب احاطه
ندارد و ندیده‌اند که این هنگامه از برای چیست و موسس این کار کیست با وجود این مرحله بازگو نشدند
مانند در کلاه آشوب طغیان داخل شده طریق تسلیم گیرند و در این وقت آدم دانا و جلیل و مرد جیاد و بصیر
برای انجمن شاید، چگونه کرباسی فساد و باعث عناد و نظارگیان و تماشاییان برای خون ریختن ایستاده
و بجهت جان دادن آماده، اندکی ای حال در این مقدمه وحشت فزا ناپلیون بناپارت در شهر پاریس بود
بلا شک و تردید همه اوضاع را میدید در همان وقت مراتب لیاقت و سفاهت و کمال حماقت و جهالت
اهل فرنس را بمقیاس عقل جوهر شناس سنجیده در صفحه خود ثبت نموده و عزم جزم کرده بود چنانچه
عاقبت الامر عمل آورد که آنچنان خلقی را که مایل بهرزگی و غوغائی باشند بآسانی می‌توان بر سر آنها نشست
و چون افتخار و اعتبار را طالب هستند بر دوی میتوان قلاده انقیاد و اطاعت بگردن ایشان نهاد که

که بجان و مال در حفظ آزادی ظاهر خود کوشند و محافظین و معاندین خارج و داخل را طرد و منع نمایند و لکن قابل این نشد که بقانون مقرره در آزادی محظوظ و بهره مند شوند مختصر کلام در آن اوقات چیزیکه باعث شورش و انقلاب و سبب آشوب و ازدحام عام گردیده لوح دلهای مردم را از رقم محبت مجمع سلامتی ملت محو و زایل کرد علت این بود که دو نفر از وکلای ملت را که یکی کرر و دیگری لیبان نام داشت بدو بلوک معظم مملکت فرنس که اسم یکی ارس بود و دیگری فنیت مأمور نمودند و آنچه ظلم و ستم بر اهالی این دو بلوک از آن دو عامل می آمد باغماض گذرانیدند لیبان که جوان جاهل و از اطوار او وار سپهر و اهل بود و بلوک کرری را عامل در انجا بسیار ملایمت و مدارا رفتار کرده و مجمع سلامتی ملت او را ملامت نموده از حکومت معزول شد و شهر لیبان که مشار و مولدش بود منصوب و مأمور گردید و از اجزای دیوان اشارت بدو رفت که قدری سخت گیری کند که مردم از استعداد و قوت بالمره مسلوب شوند و رعب و بیم جمهوریه در دلهای ایشان جای گیر و بنا برین آن جوان نادان و بی عقل از در هرزه کاری و مردم آزاری در آمده ابواب قتل و غارت را بمفتاح بی رحمی گشاده و شدت عمل را بجائی رسانید که پیوسته با مردم کشان بدکردار و جلادان خونخوار مصاحب و یار گردیده و گریز باده از دی بر جسم و جوان افشار و صباح مردم بیچاره از ظلم و بیداد او بدتر از ظلمت شام بود و در یک ناحیه که استنباط باغی گری از اهل آنجا کرده بار ظلم و جور بستم نهال هر و یکتائی را از عالم و فقیه و عاقل و سفیه و عارف و عامی و جاهل و نامی و صغیر و کبیر هر چه در آن ناحیه بود از بیخ و بن بر کنده و نقش نام منقش باقی نگذاشت و در کشتن ایشان بجلاد اکتفا نکرده زورقهای مجهولی که ته آنها را مصنوعی ساخته و تعبیه نموده از اهل آن ناحیه در آن زورقها نشانده در رودخانه ها غرق مینمودند چنانچه در یکدفعه شصد نفر را از زن و مرد و صغیر را و کبیر را غرق رودخانه ساخت و سفینه وجودشان را گرداب فنا در انداخت و هر یک از آن بیچاره ها از بیم جان و هول روان متشبث به تخته پاره های زورق شکسته بیکر و دید و درخت ساحل چیره و باره تیشه فنا و زوال نهال عمرش را از ریشه در می آوردند و اکثری از ایشان را گرم می کشتند و جوانان بی گناه از ذکور و اناث برهنه کرده بیکدیگر می بستند و پاره می بریدند و یا اینکه بر رودخانه می انداختند وقتی که اخبار این دواهی و مصایب اهل نواحی در شهر و بلوکات انتشار یافت اهلی پای دیوان مجمع سلامتی ملت جمع گشته حلقه کوب ابواب دادخواهی گردیدند شعله ناله و دود آه ایشان چهره ماه و رخ مهر پوشید لیکن

لیکن قبل از آن آن جبار بدکار و ستمکار ظلم شعار کیفیت را کما هو حقه بکارگذاران جمهوریه نگاشته و بجای مآثر فتوحات خود را در ضمن آن معروض داشته چشم داشت التفات خاص و داشت خصال کار او امر اضافه و مروت در روزنامجات آن روزگار مطلقا نبوده است همچنین در مقام ضرورت که چاره منحصر شود مردم وقتی ظلم و تعدی و اعمال قبیحه و افعال ذمیمه را متحمل میشود که دادخواهی با عدل و انصاف که رافع جور و اعتساف و دافع تعدی و اجحاف شوند در میان به پسندند و فریادرسی بفریاد رسند و بر خلاف این هرگاه ببینند که ظلم و بی ناموسی و قتل و غارت ایشان موجب فرح و حبور و شادی و سرور فرمان روایان ملک میگردد و دادرسی در میان نیست لابد و ناچار شده بجبل المتین شورش و غوغا و عروة الوثقای آشوب و بلوی متمسک گشته بدین نهج رفع ظلم از خود نمایند علاوه برین در سایر ممالک جبر و تعدی که برسد گان خداوند کرده بمجرد شکوه و شکایت دادخواهان در مقام رفع آن برآمده مباشرین اعمال ظلم و جور را در موقف تنبیه و سیاست می آورند لیکن در آن وقت در مملکت فرنس این قاعده چنان استقرار یافته بود که در هر ولایت و ناحیه و بلوک آثار سوء سلوک از حکام و فرمان دهان ظاهر و آشکار میگشت اصحاب مجمع سلامتی ملت و ارباب غرض مرتکبین اعمال تعدی و جبر را مانند رقاص خوب و نوازنده مرغوب چندان تعریف و توصیف نمایند که ظلم و ستم را باشتهار رسانند و از قتل و غارت و خرابی و خسارت ولایت چیزی فرو گذاشت نمیکردند و آن وقت بدفع ظالمان نپرداختند و ابواب جور و ستم بر روی یک طبقه و طایفه دیگر از اهل مملکت میگشودند باین علت پیوسته اهل مملکت در شکنج رنج و عنا مبتلا بودند و این نوع ظلم را اهل مملکت عمل نام نهاده اند لهذا مردم بستوه آمده صدای شورش و انتقام بالا گرفت مجمع سلامتی ملت را ناچار دست داده جنرال کریر را در مقام تنبیه و تادیب و موقف تحقیق و تصدیق آن گناه و تقصیر حاضر ساختند و آن مرد ظالم و ستمکار هر چه کرده بود جرم و گناه آنها را به بی اعتدالی و بی مروتی اهل آن ولایت نسبت داده و گفت که در میان ولایت جنگ رعیتی و شورش داعی وقوع یافت نکوخواه و بدخواه را فرق دادن و انگشت امتیاز بر آن نهادن ممکن و مقدور نبود و دفع آن بکشتن و خراب کردن عامه چاره ندید و خود اقرار نمود که شورش مردم و جوشش مغز سر ایشان برای آزادی طلب در عین شکوه و اثنای رنجه صدای دعای اینکه جمهوریه زنده باد از ایشان باسمان میرفت حال کسانیکه مرا مقصر میکنند هرگاه در جای من بودند بغیر از آنچه من در حق آنها بظهور رسید چه میتوانستند کرد ما ری تا حال محض از برای خدمت مملکت زنده بودم و اکنون

هر جا هر مرکه در راه الکشه شوم الحاصل از آن مجمع سلامتی ملت که به تحقیق مقصیر گزشته بود در انتقام
چهار صد و نود و شش نفر به تقصیر و خیانت او اقرار کرده بقتل او رستگار گذاشتند از اتفاقات اینکه گریز از
ابتدا بعد از تقصیرات خود منسک بکلس عمل شده یعنی این را بهانه عفو خود میکرد که در آن ولایات که مرا مامور
کرده بودند مردم بکلس عمل یعنی مخالف هوای اول که سلطنت را بر هم زدند و جمهوریه برپا نمودند بر خاسته
و همه بلند کرده بودند که جمهوریه را نمیخواهیم و سلطنت با قانونیه را طالب میباشیم لهذا من که از جانب جمهوریه
در آن ولایات امین و حکمران بودم برای اطفای نایره فتنه لازم دانستم که علم را بلند افراخته و ابراز
پیش گرم و تر و خشک را باهم بسوزانم همچنین هیچگونه عذر او در مجمع سلامتی ملت قبول نکردند ناگاه در این
چند بین قول او از ولایات سمت جنوب مملکت فرنس نیز دولت بکلس عمل یعنی طلعه مخالفین هوای اول
بلند گشت و مانند نزاع و مجادله که در آن روزها در باب عمل یعنی هوای اول در میان معاشرین عام انگلوایی
فرنس پیدا شده بود در میان اهل ولایات جنوب فرنس نیز بظهور رسید بدتر از آن انکار و عصیان گشت
و در سه چهار ولایت که عبارت از لیان و دفس و مارسکان و درسیل هوای عظیم نمودند و از اهالی آن
هر کسیکه در هوای اول مداخله داشت همه را قتل کردند و در هر ولایت هر کس و هر سلسله و خاندانی را
شریک هوای اول پیدا نشد با اینکه مخالف خود می پنداشتند از کشتن و سوزانیدن کوتاهی و اغماض
اعدامی نمودند مورخ گوید در شهر لیان و مارسکان قتل و غارت بجائی رسید که کسانی را گناه را از بیگناه
فرق نمیدادند و محض ملعنه و کان بزودخانه می انداختند و غرق میکردند با جمله راوی گوید که فرقه چلو
و فرقه قاقزرق که دو فرقه معظم از شرار و اوباش شهر پاریس بودند بحث ایشان با اهل مجمع سلامتی
ملت این بود که چرا وکلای ملت را که جابر و ظالم دانسته میگیرید و بمقام امتحان و سیاست آورید بهمین
سبب فرقه قاقزرق زیاده از پیشتر غوغا کرده بمجمع عامه هجوم برده فریاد بر آوردند نان و قانون
سال جمهوریه و استخلاص وکلای جمهوریه از حبس خواهش داشتند [illegible] از
مجمع عامه که این سه مطلب بار بایدون درنگ و تامل روا سازند و احکام آن را از دیوانخانه نافذ
کنند راوی روایت کند که این دو فرقه اشرار مذکوره در یکی از این گونه فرصت با جمع کثیری هجوم
برده داخل ایوان دیوانخانهای مجمع سلامتی ملت گردیدند و هنگامه عظیمی برپا نمودند چنانچه یکی از اجزای
مجمع مزبور در بالای صندلی قرار یافته در خصوص رفع آن غایله و دفع انجمن فتنه سخنوری نموده بازی

ازی بخشید از صندلی برخاست و یکی دیگر که اسم او بابزی دانقلس بود ببالای صندلی رفت و
این مرد چون با آن جسم بزرگ بود که اختیار ماکولات شهر از قبیل غله و غیره باهتمام ایشان محول
بود لهذا بسبب غلا غله و قلت آذوقه و به تنگی و تعب و عسرت در نعمت رسیدن ماکول یومیه و
باکفایت صبح و شام ایام از وی بسیار رنجیده بودند و آن کم یابی را بابزی قحطی نام نهاده یعنی این قحطی
را بابزی کرده و باعث شده است مردم را ظن غالب این بود که او با خیرخواهان و هواداران سلسله سلطنت
در خفیه اتفاق کرده و برای پیشرفت کار ایشان عمداً غله را حبس نموده و نان یومیه مردم را نایاب ساخته تا آن
گرسنه آیند و کار جانب داران سلسله سلطنت بالا گیرد و قوت پذیرد لاجرم ستمکاران حکمهای
خود را راست کرده بابزی را هدف تیر بلا نمودند یکی از وکلای قوم موسوم به فران بقصد محافظت او از
مجلس بیرون کشیده در پیشطاق ایوان گردنش زدند و سر او را بالای نیزه نصب کرده در برابر صدر نشین
مجلس دیوان نگاه داشتند و بر [illegible] باشارت و ایما و القا داشتند که علم مطالب شورش
کنندگان را از دو رضا در فراید والا سر او نیز بالای نیزه خواهد رفت بابزی دانقلس از تهدیدات ایشان
چین بر جبین و اخم بابرو نیاورده وقتی سر خون چکان رفیق و همقطار خویش را دیده باحترام و توقیر تمام سر
بدان فرود آورده و در مقام صبر و حکم و ثابت قدم ایستاده و اهل مجلس مطلقا اعتنا بشورش و غوغا و از
دحام عام نکردند با بنیان اساس آن آشوب مصلحت در مراجعت دیده اتمام عمل با صواب بوقت دیگر انداخته
قرار دادن و دیوانخانه قاتل فران را پیدا کرده خواستند او را بگیرند لکن جماعت ایشان را از دست رها
کرده و در این آشوب بی موقع و هوای بی سرانجام این شد که مجمع ملت حکم دادند که وکلای محبوس را
از مجلس شهر پاریس بیرون آورده حلقه حسم که دوازده فرسنگی شهر واقعست بردند راوی گوید با وجود
شورش و هوای داخلی که در اصل مملکت و نفس دار الملک حاصل بود لیکن در حدود و خارج مملکت خود
جمهوریه در هر جا مظفر و منصور و ابدا بیکار را با عبور و مرور [illegible] اینکه در تاریخ عیسوی
مطابق سنه هجری با دولت اسپانیول و پروس مصالحه واقع گردید و درین اثنا جنرال پیشرو نیز دولت
هالند را ماحت و تاراج کرده مخذول و منکوب ساخت و [illegible] را از آن ملک [illegible] بواسطه دولت انگلیس
را از یک مقر و مقام در ممالک بری مقطوع الید نموده و انگلیس صورت احوال را چنین مشاهده کرد با وجود
تقویت و معاونت دول جزیره امکان ندارد که بعد از این تواند دولت فرنس را مغلوب نماید لهذا با مهاجرین

ملکت فرنس بعد استان شده، بشور و مصلحت ایشان لشکرکشی بی موقع و بیجا را بشهر کوبران که از شهرهای
ساحل بحر فرنس است اندیشیده، زیرا شهر مزبور را کوچک متصل بحکی دارد و ازین انگار اهم چیزی
نیامده دامی برین نشده، که لشکر شده ولی طغیان ملوک وندی فرنس را نیز در آنوقت جنرال هاش
اندک آرام کرده، و افواج متفرقه خصمان داخل و خارج را منکوب ساخته بود لیکن هنوز اهل انگلند
خیال نارضائی در دل مخفی نموده، موقع ابراز آن نیافته و منتهز فرصت بودند و اختلاف مابین دو فرقه
از رؤسای ایشان کار خیرخواهان خاندان سلطنت در ملوک مزبور بالمره تباه کرد چنانچه یکی بر دیگری
بنیان عهد و پیمان را با کارگذاران جمهوریه محکم نموده و حصل خلاف را از میان برداشته مع هذا اهل
ملوک پسی که مرد حیله ور و مکار و مزور و طیار بود باین فکر افتاد، که نایرهٔ منطفی طغیان ملوک وندی را
در ملوک برتنی مشتعل سازد و آن دو ملوک را متحد و محل فتنه و آشوب دارد و در ملوک مذکور
رهمن و در همین وقت از اشرار و الواط گروه گروه، و فرقه فرقه تاخت و تاز باطراف ولایت ملک دیده امر
پسی مراتب را بدولت انگلیس معلوم کرد و وزرای انگلیس را معتقد نمود که هرگاه ایشان اندک
سپاه و قورخانه و تفنگ برای گروه اشرار فرستند بلاشک ملوک برتنی بالتمام شورش
می کنند و لوای طغیان و مخالفت برمی افرازند و از آنجا بجمیع ولایات فرنس سرایت خواهد کرد
بنا علیهذا دولت انگلیس فرصت را غنیمت دانسته از مهاجرین فرنس که اکثری از سرکردگان
قدیم لشکر بحری فرنس بودند و از آنجا که از غربت و جلای وطن و سرگردانی و پریشانی بستوه آمده
بودند فراهم آورده، پانزده هزار مهاجر و شش هزار از محبوسان جمهوریه و شصت هزار تفنگ و ذخایر
چهل هزار لشکر از لباس و خوراک وغیره بجهازات جنگی گذاشته در جزیره کوبران ساحل بحر فرنس بالارد
و در ساعت ورود ایشان هزار و پانصد نفر از اشرار آنجا و با ایشان [illegible] از اتفاقات جنرال
هاش که از سرداران سپاه بود قبل از وقت مطلع گشته همان ساعت ورود حمله بر سر ایشان برده و بر ایشان
فایق آمد هرکس گرفتار گشت عاقبت بعقوبات شدیده گرفتار گشت علی ای حال مخالفین جمهوریه که امیدواری
از لشکر انگلستان و از لشکر دول متفقه داشتند و رئیس و تلاش مهاجرین ملک که در خارج بودند مستظهر
شده بودند و با اینکه شورش و آشوب اندرون ملک را اطمینان داشتند بعد ازین مقدمه بالمره مایوس
گشته بفکر چاره دیگر افتادند لهذا متوسل بانگیختن شورش محلات شهر پاریس که قبل ازین هم در انقلاب

در انقلاب بوده‌اند و وقت کار اعلای لوای مفسده و طغیان اهل شهر و محلات گشته لهذا در چندین
جای معظم شهر اجتماع است گروه گروه مجمع و مجلس برپا داشته بفکر تغییر اوضاع ملوای اول و تخفیف قدرت و
شوکت اجزای آن افتاده و در صدد و این معنی برآمدند که دولت قانونیه جدیده اختراع کنند که او اسطه مانس
و هواخواهان سلطنت قدیم مدافع و ران داشته از میان خود اجزای مصلحت در دیوان ملت منتخب نمایند
و چندین دفعه کارگذاران جمهوریه آدم فرستادند که مجلس ایشان را برهم زنند و جمعیت ایشان متفرق
سازند مفید ثمری نشد تا اینکه شبی فوجی از جمهوریه منصب تعیین شده و بزور تهدید و تخویف جمعیت محکمان این
شورش کنندگان را موقوف داشتند و مجلس مصلحت ایشان را از هم پاشیدند این عمل نیز باعث زیادتی افروختن
نایرهٔ طغیان مردم گشت و صدای طبل یاغی گری از محلات شهر بلند و باستیصال کارگذاران جمهوریه اقدام
گردید و مشارالیهم ازین واقعه مضطرب و پریشان احوال شده در مجمع ملت فراهم آمده بعد از شور و مصلحت
قرار براین دادند سرداری با چند نفر وکیل ملت مامور سازند ابتدا هرچه اسباب و اسلحه حرب در
محلات شهر دارند همه را از دست سرکشان قوم بگیرند و اهل محلات را از اسلحهٔ حرب عاری و خالی سازند
بعد از آن اشرار را گرفته بمقام سیاست آرند بنا علیهذا در روز دوازدهم برژان انسان و ده ساعت
از شب گذشته جنرال منو را با اتفاق چند نفر از وکلای ملت که در چنین امور مباشرین لشکر قرار داده
می شدند با جمعی کثیر مامور فرمودند که جنرال مشارالیه تعجیل تمام بمحل جمعیت باغیان رود و حکم مجمع کارگذاران
ملت را جاری سازد و در نیوقت پیادگان و سوار، و توپخانه در کوچه ویوین جمع شده بودند که در آخر
و پایان آن کوچه خانقاه سنت طاس واقع است و اشرار محله در همان کوچه بکنارها رفته دریچه و اتفقه
و درگاه خانها را گرفته و چندین فوج از افواج معین ایشان در حیاط خانقاه مزبور صف جدال آراسته
بودند مع هذا جنرال منو سپاهی که همراه داشت ملاحظه نمودند که در خطیره خطرند و خصم از هر طرف مرکوب بر
ایشان است هرگاه هجوم کنند کار از پیش نتوانند برد و مقهور و مغلوب خواهند گشت و از آن طرف
جمع وکلای باغیان پیش آمده اظهار داشتند که ما از جانب رعایا و برایا و اشراف و اعیان ملت
مأذون و مختاریم در باب احقاق ایشان در بابت امور ملت که حالا جمیع کارگذاران جمهوریه غصب
کرده اند لوازم اجتهاد و جهد بعمل آوریم تا مطلب ایشان مقبول نشود هیچ نوع احکام آن مجمع را اطاعت
نخواهیم کرد و دست از طغیان و بلوی تا نفس آخر نخواهیم کشید لهذا قدر یکساعت در مکالمه و گفتگوی بکار صلح

صرف شد جنرال منو و آن چند نفر وکیل که همراه بودند بدون اینکه آن جمع را متفرق سازند و یا اینکه
اسباب و اسلحه از ایشان بگیرند و یا اینکه ناچار و ملجا شوند که اسباب و اسلحه حرب را زمین گذارند مراجعت
کردند و این قسم مراجعت ایشان دلیل بر الزام و قبول عهد و شرطها از ایشان کردید چنانچه اهل محله بعد از
برگشتن جنرال مزبور و دو وکلای و شکرگذاران جمهوریه چنین تصور کنند که آن خود را استوار و پایدار
انگاشته مباشرین یقین کرده به سایر محلات خارج و داخل شهر فرستاده تفاخر از طاقت و صبر خود نموده
اصرار و ابرام کردند که باید متفق شده بهمین سیاق که متعهد و کرده ایم مطلب را حاصل کنند لهذا تهیه و تدارک
ستیزه و آویز روز چهاردهم بیران فراهم آمد تفصیلش اینکه جنرال ناپلیون در آن اوقات چند ماه بود
که خدمت گذاری مباشرین راتق و فاتق امور و شئون جمهوریه و مراقبت و مواظبت در راههای حرکات
لشکر مد و مملکت بودند از اتفاقات همان روز در تماشاخانه که متصل بر بالای کوچه دیوان است
توقف داشت زیر و بم آواز گفتار و حنین و اوج سوال و جواب ایشان در باب ذهاب و ایاب
جنرال منو با رده سالار نظار اهل محله بگوش وی رسید و دید عجب داستانی و غریب حکایتی در جوار
او واقع و در کار است بلا تامل خود را باهل نگاه رسانید جمیع اوضاع و وقایع مابین باغیان و دو وکلای
ملت و جنرال منو برای العین مشاهده کرد و دید که افواج لشکر چگونه عجز و انکساری ورزیدند و جنرال منو
دو وکلای ملت که همراه او بودند چه خفت و خواری از آنجا مراجعت نمودند بسیار تحیر و تعجب برای وی دست
داد و از مراتب جبن و ندامت و ندانم کاری ایشان باقصی الغایه و اعلی النهایه آشفته و پریشان گشت
بالفور بدنبال آنها بمجمع کارگذاران جمهوریه شتافت که در آنجا خود بخصوص ببیند که بعد از شنیدن این
داستان آن مجمع محترم رفیع الشأن چه خواهند گفت و گوهر چه تدبیر بمثقب دانش توانند سفت آنچه دید
ایشانرا بالمره مبهوت و حیران و متحیر و سرگردان دید و ندیدند چه باید کرد و جنرال منو و وکلای همراه آن
او را ملامت می کنند که با آنهمه استعداد رفتند و کاری نساخته مراجعت کردند و خصم را قوی و ایشانرا
ضعیف جلوه دادند و وکلای ملت که با اتفاق جنرال منو رفته بودند بجهة اینکه خود را بری الذمه سازند و با
ثبات عدم تقصیر و گناه خود بردارند با نهایت رشک و حسد بالاجماع جنرال منو را متهم ساخته و بنا بر عادت
و قاعده متداوله آن ایام آنچه از عدم وقوف و نادانی از اعادی ناشی شده حمل بر خیانت او می نمودند حکم
بر حبس جنرال منو دادند پس از آن اغلب وکلای ملت در بارگاه دیوان از جای خود برخاسته

برخاسته بموجب اخبار که علی التواتر از شورش خلق میرسید بموقف عرض رسانیدند که اگر اندک
تاخیر و تعلل و تقصیر و تامل در اطفای آتش فتنه و آشوب و فساد و شورش جایز دارند بر عامه خلق سرایت
کند که شعله آن بجائی بالا گیرد که بهیچ آب تدبیری فرو نشیند بنا علی هذا هر یک از اجزای مجلس اسم
یکی از جنرال های عساکر مملکت را که اعتماد بر عقل و فراست و اعتقاد بر جرات و جلادت او داشتند
بردند که در جای جنرال منو سپهسالاری لشکر سلامتی ملت یعنی عساکر قراول داخل مملکت را بعهده کفالت او
واگذارند و برهنمائی قاید عقل وی طرح اطفای غبار شورش و رفع گرد آشوب خلق بریزند سر سید از
یک فرقه پر زور جسیم و دیوانیان بودند بالاتفاق معروض مجمع داشتند که سزاوار این کار عظیم جنرال [illegible]
نباشد و جمع دیگر قبول ایشان را کرده با اتفاق آنهائیکه در لشکر حدود ایطالیا و در محاصره بندر طولان
حاضر بودند و همراهی سایر اجزای مجمع سلامتی ملت که همراه و همزاد و با ناپلیون داشتند بعرض اولیای
جمهور رسانیدند که لایق این شغل خطیر و شایسته این مهم عظیم همان جوان عاقل و دانا و زبردست توانا
و سرآمد هشیار و هوشیار و امور کار بر شیوه و کار و پرورده سفار کارزار و پایدار امیدان مرد و پلنگ
شکن شیر شکار آرام دل ملایمت شعار ناپلیون بناپارت است و سرشتم که مردی بود معتبر در
مجمع محترم را رئیس و رئیس چهل نفر از وکلای ملت بود بر تصدیق قول ایشان زبان گشاده بنابر آن
باحضار ناپلیون حکم صادر شد آن جوان جرار قبل از وقت در میان آن ازدحام پنهان و حاضر و گفتار
و کردار همگنان را ناظر بود و حیران کرده مجمع میگفتند شمع بقدر یک ساعت سر به جیب تفکر و تدبیر
فرو برده که چه طریق را اقدام دارد و چه سلوک و رفتار پیشنهاد نماید و از کدام راه بصوب مقصد پوید
و از کدام گذر از کل مقصود بوید بعد از آنکه قلب خود را اطمینان داده و ابواب خاطر جمعی بر چهره خود گشاده
رو بحضور مجمع اکابر ملت گردیده با جرات و جسارت معروض داشت که من بتوانم از عهده این خدمت
عظیم بجای برآیم و قراول ملت را نظمی کامل دهم و بدفع اشرار پردازم لیکن مطلبی که در کار ملاحظه میشود
این است که سه نفر وکیل از اکابر جمهوریه همراه من خواهند بود چنانچه با اتفاق جنرال منو بودند و تمام
جمیع امور لشکر و غیره را خود کفیل و دخیل خواهند بود و آنچه من باقتضای وقت معمول میدارم اینها در مخالفت
در آیند و امر من انفاذش بهم رسانند در چنین مقام عاجز و قاصر از انجام خدمت میشوم چنانچه در باب جنرال
منو خود در آنجا حاضر بودم و رفتار و گفتار ایشان را دیدم و شنودم خلاف از جانب آن سه نفر وکیل

بود و ایشان باعث شدند که بخشش و خواری ترک پایداری کرده از آنجا برگردد و لشکر را نیز بذلت مراجعت
دهد بعد از آنکه اینجا آمدم دیدم خودشان بقهر و خشم تمام پیش افتاده جنرال مزبور را خاین و مقصر ساختند
و او را در ورطه عقوبت و نکال انداختند یاری بابدون مداخلت غیران مهم عظیم را بمن واگذارید و زمام
کفالت مهام مستحفظین مملکت و محافظت و دفع اشرار ملت را بدست من بسپارید و تا جائیکه مداخلت
دیگران را در کار وارید فکر دیگر نفرمایید که تقصیر کل بر گردن من وارد نباید جمیع اکابر ملت اینگونه ذوی
ناپلیون را محض صداقت دانسته فهمیدند که عیب کار از کجا و از چه راه بوده است لیکن بدون مباحثه طول
در قوه نداشتند که وکلای ملت را از لشکر مسلوب الاختیار سازند و وقت فرصت آنقدر از برای ایشان
نبود که در چنان اضطراب و اضطرار باین گونه امور بپردازند بجهة اصلاح ذات البین زمام سپهسالاری
کل قراول ملت را بکف اختیار و اقتدار جنرال برث نهادند و جناب ناپلیون را نایب با استقلال
و الاستبداد او قرار دادند و آن سه نفر وکیل را چندی از این خدمت معاف داشتند تا رفع خاطر شود
و سلامتی ملت بدست آید راوی گوید حکمرانی آن لشکر را که محافظت جمیع اکابر ملت بعهده ایشان محول
بود بخصوصه با ناپلیون واگذار کردند و آن سرکرده رشید و کاردان همان ساعت بعمارت تولریز که جنرال میو
در آنجا محبوس بود رفته بعضی احوالات از کیفیت افواج پیاده و توپخانه را که دانستن آنها قبل از وقت لازم
بود از جنرال مزبور تحقیق کرد و آگاه شد افواج نظام که سلامتی جمیع ملت بر ایشان تعلق داشت پنج هزار
نفر بود و لشکر سپاه قراول ملت که در اختیار اشرار و یاغیان دولت بودند قریب چهل هزار بودند و توپخانه
مشتمل بر چهل عراده توپ بود که در یک فرسخ و نیم شهر پاریس گذارده بودند چون پنج نفر قراول
داشت جنرال ناپلیون یک ساعت از نصف شب گذشته یکنفر از بهادران فوج چهارم با سیصد
نفر سوار را بتعجیل تمام روانه داشت که توپخانه را تماما بدون فوت یک دقیقه فرصت بباغ عمارت
تولریز رساند و اسم یاور مزبور مورات بود که بعد از این مذکور خواهد شد و هرگاه این یاور یک دقیقه
اهمال از کار و یا غفلت از انجام حکم ناپلیون کرده بود هرگز بمطلب فایز نمی گشت تفصیلش اینکه سه ساعت
از نصف شب مزبور گذشته وارد مکان توپخانه گردید بمجرد ورود ملاحظه نمود که پنجاه پیش یک ستون
از لشکر اشرار نمایان شد بجهة گرفتن توپخانه می آیند یاور مورات بطور زیر و خاکی مقابل ایشان شتافت
چون اینها سواره بودند و زمین آنجا مسطح و هموار بود سرکرده ناقابل اشرار مصلحت جنگ ندیده فرار نمود

فرار نمود و او بهمان طور تمام توپها را با قورخانه و اسباب برداشته طلوع فجر داخل باغ عمارت
تولریز نمود جنرال ناپلیون توپها را در سر کوچها و در سر معبرهای اشرار عامه جای داده حکم نمود فتیله
توپها را روشن کردند و پنج فوج لشکر پیاده خود را نیز در هر جا که لازم بود تقسیم کردند و قدری در نزد خود
بر قرار نگاه داشت امر بکوبیدن طبل جنگ فرمود در خلال این احوال افواج قراولان ملت که با اشرار ملک
متفق و هم عهد بودند آخر کوچهای عمارت تولریز در روز ... را گرفته در شرف حمله و هجوم سر شد ایستاده
بودند خطر عظیم حاضر گردید چهل هزار قراول ملت مکمل و مسلح و تمام نظام دیده و انبوه شده و با یاغیان
و اشرار متفق گشته بقهر و غضب تمام باستیصال و خرابی مجمع اکابر ملت اقدام نموده که مگر قتل ایشان و
هواداران ایشان را بحکم پیمان جان بسته بودند و افواج لشکر نظام که در زیر حکم جنرال ناپلیون معین
و مستحفظ ایشان بودند در عدد و مرتبت کمتر از افواج قراول ملت و انبوه اجامر امت بودند مظنه کلی
میرفت که اینها نیز قلت خود و کثرت مخالفین را ملاحظه نموده و پا روی اعتقاد و بیهوده اهل شهر را گذارند
و از جنگ و امداد مجمع سلامتی ملت پهلو خالی نمایند لهذا آن مجمع محترم برای اینکه قوت ایشان را زیاد
نمایند یکهزار و پانصد نفر از اشخاص جمهوریه بسیار متعصب که معروف خاص و عام بودند و ایشان را طالب
امنیت و رفاه حال جمهور ملت میدانستند اسباب و اسلحه حرب از قبیل تفنگ و غیره داده و سه
فوج که هر فوجی پانصد نفر باشد کرده بجنرال بریر سپردند و این اشخاص جنگ مردانه کردند و باعث قوت
دل افواج نظام گردیدند و همچنین جمعی را که موازی چهل نفر بودند از میان مجمع سلامتی ملت منتخب
کرده پیشرفت امور آن هنگامه را بتدبیر ایشان موکول داشتند و این جمع بسیار گفتگو نمودند
لیکن هیچ چیز قطع و فصل نکردند و بتمام لشکر خوف و خطر هر ساعت زیاده می شد و وحشت آن
جمع افزون میگشت بعضی میگفتند که صلاح مجمع اکابر ملت در این است که جنگ را موقوف کنند
و مطلب اهل محلات را قبول کرده وکلای ایشان را بمجمع خود راه دهند و برخی را اعتقاد این بود که اگر
مجمع ملت بمعسکر قیصریه که در هر نقاط سبب کوه واقع است بروند و بعساکر سواحل دریا ملحق شوند
و بقیه را سخن اینکه چند نفر وکیل نزد اهل محله چهل و هشتم که پر زور تر از سایر محلات است روانه سازیم
و وعده بسیار بر آنها دهیم بلکه تقویت کار ما را کنند راوی گوید در اثنای اینگونه گفتگوهای
بیهوده بود که مردی لغاند نام از رؤسای اشرار با سه جوق لشکر دو ساعت بعد از ظهر بعمارت

گروه بر سر گذرگاه کوچه پانوف روی نهاده و یک جوق دیگر از همان اشرار از سمت کوچه اوبان
بعزم ملاقات و امداد او روانه شده در مکان گذر واقفین ایشان ملحق گردید در این اثنا جنرال کرتو
که با چهارصد نفر سرباز نظام و چهار عراده توپ در پانوف توقف داشت و حکم شده بود که هر دو
طرف پل را محافظت کند خوف و دهشت و بیم و وحشت بروی دست داده از مکان خود دست
بر نشست در همین وقت یک فوج از قراول ملت نیز باین بهانه که خواهان مجمع جمهوریه اند لیکن بدون
حکم و استحضار آن مجمع باغ اطفال را متصرف شدند و از انطرف کلیسای سنت واچ و تماشاگاه
فرنشت و قهوه خانه تایبر را هم هرا از شهر بر و قراولان ملت گرفتند درین صورت زیاده از ده
پانزده قدم بیشتر فاصله در ما بین ایشان و افواج نظام مجمع امور جمهوریه نماینده اهالی محله
بعضی از زنان مدکار ربیان افواج نظام فرستادند که ایشان را مدد راه سازند حتی سرکردگان
نیز بدون سلاح حرب بکوشش آمده نهایش آمده کلاه تعارف در هوا جولان میدادند بسبب
وقوع این نوع وقایع آواز خوف و خطر منتشر گردید جنرال دانکان سرجیل اشرار پندق امان جیاو
مجمع جمهوریه را دعوت نمود که لشکر نظام را که باعث وحشت مردم شده اند مرخص کنند و
آن هزار و پانصد نفر جمهوریه منتصب را نیز که سلاح حرب داده اند حکم دهند که سلاح حرب را زمین
گذارند تا شورش عام آرام گیرد و لجاج مردم اصلاح پذیرد و رادی کوبد عناد و ستیزه از طرفین تا بدین
مرتبه بود که حامل پندق امان را بقانون جنگ چشم بسته از منازل سپاه نظام میگذرانیدند تا
اینکه مجلس چهل نفر و کبیل کوذکران گذشت رسانیده چشم حامل پندق را گشودند تکلیفات سرجیل اشرار
و تهدیداتی که فرستاده بود شنیده انشکی بسیار بهم رسانیدند و مع هذا جواب سرجیل را م اذن مراجعت
دادند لیکن هنگام شام نزدیکی میشد مجمع ملت متر سیدند که هوا تاریک شود و اشرار از خانه گاه
دیگر بالا رفته خود را بعمارت تولری رسانند و مجمع سلامتی ملت را که اصل مطر ایشان آنجاست هدف
تیر بلا سازند علاوه برین جنرال ناپلیون نقدا هشتصد دست تفنگ و سرنیزه و قالنه قبل از وقت
در ایوان مجمع سلامتی ملت حاضر کرده بود آن جمع محترم و میرزایان و محررین ایشان عرضه داشت که
بر دوش خود را با اسباب و سلاح حرب آراسته نمایند و پشت بند لشکر نظام شوند در هنگام
ضرورت مدد و کمک و امداد داشته باشند از اینگونه گفتار اکثر از ایشان را رنگ از چهره رفت و لرزه

ولرزه بر اندام پدید آمده و دانستند که کار بجای بد منجر گشته رشته کارها گسسته است علی ای حال در هنگام
غروب از قهوه خانه تایبر که در دست جماعت اشرار بود صدای تفنگ بلند شد و چند تیر گلوله به پله های
عمارت تولری خورده زنی را که بباغ عمارت میرفت مجروح و زخمدار ساخت مقارن این احوال فوجی
از اشرار از سمت پانت رایل حرکت کرده طبل جنگ کوبیدند و معلوم غالب این بود که آتش کار جمهوریه را
واژگون و امر دولت را دگرگون سازند تا گاه جنرال ناپلیون که احتیاط امور را قبل از وقت دیده و مهر
های حسنح را بطرحهای گوناگون بر مقطع سینه چند شیپور حاضرباش نواخته و از فتح الباب جنگ گوشزد
توپچیان نموده توپهای اژدر نشان در هر سنگر و مکان آماده آتش افشانی شده یک توپ شلیک نمودند
که در محل واقفین بود کلیسای سنت راچ را که در مقابل و محاذی آن واقع و مجمع اشرار بود بضرب گلوله
منهدم کرده این معنی علامت اشتعال نایره جدال گردیده شروع در جنگ نمودند از هر گوشه و کنار توپهای
اژدر کردار شرربار لوله بر جان اشرار و زلزله بر ارکان شهر و محلات انداخته بعد از تواتر چند تیر که اول
کلیسای مزبور خراب گردید اشرار فرار بر قرار اختیار کردند و پس از آن واقفه محل نمایندگی مقر افواج
منفذین و اهل فتن از پیش روی و پهلو هدف گلوله توپ گشته چون بنای بی طاقتان یکبار رفرد رشته
ورشته ثبات و قرار افواج مزبور از یکدیگر گسیخت و دو سه مکان قرب و جوار آن که محل اجتماع
و تهاجم اشرار و الواط بود بضرب گلوله و ساچمه توپ با زمین مساوی و هموار گشت و مقداری چند
نفر بای ثبات فشرده خواستند که در شار کار جمهوریه استقامت ورزند جنرال ناپلیون امر کرد چند دانه
گلوله نارنجک و گلوله میان تهی از سحاب توپ بر سر ایشان مانند تگرگ باریدن گرفت و آن جمع
را بسان دانه های ساچمه پراکنده و پریشان ساخت القصه بتدبیر جنرال ناپلیون تا دو ساعت از شب مزبور
گذشته آنچنان بلوای بزرگ و طغیان عظیم را که استعداد فتنه و قوت فساد گرفته بود و چنان اسباب
اجتماع و اتفاق ایشان را مختل و پریشان نمود که تا صبح اثری از اشرار ظاهر نبود و آن جنرال هوشیار
احکام جاری ساخت از هر جا صدائی شنوند و بهر جا که گمان اجتماع اشرار را داشته باشند و از برای
محافظت خود از حجره های چوبی سنگر و مطری ترتیب میدهند در هر گاه و بیگاه گلوله میان تهی و ساچمه با گلوله
ببارند و جمعیت ایشان را متفرق سازند بهر حال بقدر دویست نفر از طرفین مقتول و مجروح گردیده فردا
صبح باز در گذرها از دحام و شورش عام برپا بود لیکن توپها را بهر معبر و رهگذر کشیده بضرب ساچمه دمار

از روزگارشان برآوردند و از هر طرف تعاقب کرده اسلحه حرب از دست ایشان گرفتند تا غروب آفتاب
هرچه باید دمار از روزگارشان برآوردند و هرچه باید گرفتار قید اسار کردند و شهر را بالمره امن و آرام گردانیدند
و بعد از این خدمت عظیم مجموع سرکردگان مجمع کارگذاران جمهوریه حاضر گشته ستایش الطاف بزرگانه
شدند آن جمع محترم زبان گشوده جنرال ناپلیون را لقب نفس سالاری بالاستقلال عساکر داخله مملکت
برگزیدند و جنرال برث را از این شغل خطیر معاف داشتند و مجلس شورای مصلحت جنگ برپا داشته
جنرال منو را بپای امتحان و تقصیر آوردند لیکن جنرال ناپلیون چون او را بی تقصیر و گناه او میدانست در
استخلاص او بکوشید و اصرار نمود که جرم و خیانت وکلای ملت که همراه او بودند زیاده از تقصیر و گناه
اوست و باید ایشان را اول مقصر داشت و حکم سیاست درباره ایشان جاری کرد بعد از آن جنرال
منو را بمقام امتحان آورد خلاصه آن وکلا را مقصر کرده حکم قتل درباره او جاری گردید و سایرین بتوسط
ناپلیون خلاص گردیدند بالجمله جناب ناپلیون مشغول نظم قراولان ملت شده و قراولان مجمع کارگذاران
جمهوریه را بخصوص چنان منظم گردانید که نتیجه خوب آن بعد از چندی عاید روزگارش گردید تفصیل اینکه
آن جنرال در اول کار خود نوعی رفتار با افواج مختلفه و گروه متعدده قراولان ملت کرد که محبت و کاردانی
او کالنقش فی الحجر در دلهای ایشان جای گرفت چنانچه اوقاتیکه ناپلیون بناپارت از مصر مراجعت
کرده کارگذاران جمهوریه از راه حقد و حسد مدعی گردید که قراولان خاصه دیوانخانهای دو سلام احترام
نسبت باو معمول ندارند لیکن افواج قراولان بعد از ملاقات ناپلیون چنان واله و حیران او شده که
مطلقا بحکم ایشان اعتنا نکرده در هر جا حضور بهم رسانید بی اختیار حمل و نای سلام بنوازش آورده به
پیش فنگ اقدام مینمودند و سلام و احترام ملوکانه باو میکردند مورخ گوید در همین اوقات که
جنرال ناپلیون در شهر پاریس بنظم عساکر قراول سلامتی ملت اشتغال داشت با بانو بوهرنیز که بعد از آن
حرم ناپلیون شد و ملقبه بجوسفاین گردید معروف و آشنا شد مفصل این مجمل آنکه جناب جنرال
ناپلیون پس از آنکه بلوای شهر پاریس را آرام کرد و اسلحه حرب همگی را ضبط قورخانه نمود جوانی
ده دوازده ساله بحضور او مشرف گشته استدعا نمود که شمشیر پدر او مسترد کرده را با او عنایت
فرمایند و باز عرض نمود که اسم پدر من جنرال بوهرنیز بود که سابقا مدتها در زیر لوای جمهوریه خدمت
کرده محسود امثال و اقران خود گشت عاقبت الامر بقتل رسانیدند بهر حال این جوان موسوم

موسوم به اوجین بوهرنیز پسر صغیر جنرال بوهرنیز بود که بعد از چندی فرمانفرمای ممالک ایطالیا گردید جنرال
ناپلیون از طرز و روش عرض آن جوان صغیر و از غیرت و حمیت او بسیار مسرور شده درخواست
او را اجابت فرموده شمشیر را عنایت کرد همین که آن جوان شمشیر پدر خود را دید بی اختیار اشک
حسرت از دیده بارید جنرال ناپلیون از قوه احساس و از عقل و هوش آن جوان زیاده از حد خوش
وقت شده بسیار رفتار و نوازش مشفقانه درباره او بعمل آورد و مهربانی تمام در حق او مبذول
داشت مادر آن جوان از التفاتهای سردار مذکور خجل و شرمنده شده ناچار گردید که فردای آن روز
بشکرانه و سپاس این ملاطفت و بخشش خدمت ایشان مشرف شود و لوازم حمد و ثنای او را چنانچه
قانون متداوله فرنگستان است بجا آورد و همه کس شنیده که آن خاتون حمیده سیر بچه مرتبه لطافت
و ظرافت داشته و بچه قدر سراپا شوخ و دلربا بوده جنرال ناپلیون در همان اوقات اول شیفته جمال
و فریفته کمال و آشفته شد و دل آن خاتون حمیده خصال گردیده چندی نکشید که مصاحبت ایشان مودت
و موانست بمواصلت انجامید راوی گوید اسم اول آن عورت مری جوسف بود در ایام طفولیت
زن سیاهی که ساحره و کاهنه بود حکم کرد که این دختر روزی از حرم امپراطور بزرگ و متشخص تر خواهد بود
چون جنرال بوهرنیز او را بحباله نکاح در آورد و چنانچه قانون متداوله فرنگستان است که زن را باسم
شوهر او میخوانند لهذا ملقبه بمادام بوهرنیز گردید شوهرش از جنرالهای مشهور و معروف جمهوریه بود که در جنگهای
دو درین دعواهای نمایان کرده فتوحات شایان از او بظهور رسید لیکن همین مظنه که او از اشراف ولایت است و دوست
کار سلطنت خاندان بوربان که سلسله سلاطین ممالک فرنس است خواهد شد او را گرفته چهار روز قبل از
قتل جنرال روبسپیر او را بقتل رسانیدند و زن او را بزندان برده محبوسش ساخته بودند و او بواسطه آشنائی
که با زن جنرال تالین داشت بجنرال برث و لباراولیای دولت جمهوریه که آن اوقات کارگذار
بودند معروفه شده از حبس مستخلص گشته خانه نشین و عزلت گزین گردیده بود تا اینکه جنرال ناپلیون او را
بحباله نکاح در آورد و این وصلت خجسته و میمون روز بروز بر سعادت و بختیاری ناپلیون افزون می
گشت و هر گاه آن وصلت را دوام و قوام میداشت بحل یک اختری ایشان درجه بلند تری یافت
علی ای حال قبل از این مذکور گردید که جنرال کلرمن را از سرداری لشکر معدود دالطالیا معزول و جنرال
شرر بجای او منصوب گردیده بود و جنرال شرر در فتح لانوبی وقوتی کرده نماید که مستلزم امتحان فتح

بود حاصل نموده و قشون را انقلابات فرانسا و علاوه براین هر روز بکارگذاران جمهوریه می نوشت و پول
واسب برای لشکر میخواست و ایشان در جواب نوشته میفرستادند و ازروی تهدید پیغامات می فرستاد که هرگاه
پول و اسب بجهة لشکر نفرستادند سواحل دریای جنوه را تخلیه کرده از رودخانه پوک وار عبور خواهد
کرد کارگذاران جمهوریه از تهدیدات او بستوه آمده و در سر کار او حیران بودند تا اینکه نوبه بجای
جنرال سپاه قرار داد همت کرده یعنی جنرال ناپلیون را منظور نظر آورد و بنابر رسم و اداره او که سابقا در میان
عساکر جدود ایطالیا بهم رسانیده و بعقل و تدبیر جذب سپاهی در خدمت کرده بود سزاوار این خدمت جلیله
دانسته و عقده گشائی امور انسرحدات را موقوف بعقل دوربین و قبض و بسط مهام آن سامان را منحصر
برای متین او فهمیده سپهسالاری قشون انجدود را بعهده کفایت و اهتمام او داشتند و بعهد و در حکم رفیع
دتوقیع وقیع آن منصب جلیل فرق مباهات او را باوج سموات افراختند لهذا آن جنرال خوش بخت
در روز چهاردهم ماه مارچ سال عیسوی مطابق بیست و یکم حوت هجری معزم ملاقات ابواجمعی
خود از شهر پاریس حرکت کرده روانه صوب مقصد گردیده و جنرال شری که هفت سال بود که سرانجام کار
عهد خود بوده در جای جنرال ناپلیون سرداری عساکر داخله و به سپهسالاری عساکر جدود ایطالیا سرافراز
گردید پس بیست و هفت ساله که نجان و غیره و سنان ایرادی گرفته و کجی دارد آورده که اند هنوز از
سن اعتدال نرسیده و هوای جوانی در جیبان شباب دادل نزد کاپی در سرداری جنرال مزبور بعضی سخن
سخن آن بیهوده گویان دیاوه سرایان در جواب چنین فرمود که من در عرض مدت یکسال یا مرده یا پیر
سالخورده میشوم با معنی که یا در جنگ ایطالیا کشته میشوم و یا اینکه چندان هنر با ظاهر میکنم که در
نظرها مانند پیران سالخورده و جهاندیده و کار آزموده جلوه مینمایم

مولف اوراق بیان مینماید که جنرال ناپلیون در روز بیست و ششم ماه مارچ
سال عیسوی مطابق ششم حمل سنه هجری بمقر سرداران عساکر جدود ایطالیا که در شهر نیث
بودند ملحق گردید و جنرال مزبور صورت اوضاع لشکر جدود ایطالیا را بالحکم اولیای دولت جمهوریه
بر پیش او نهاد جنرال ناپلیون اوضاع لشکر را چنان تباه و خراب دید که ابدا در صفحه خیالش با آن
بدی نمی توانست نقش بندد و هرگز بدتر از آن متصور نمی شد از آنجمله قحطی و نایابی آذوقه بدرجه لشکر از
گذشته است و چند هفته رفته است که گوشت قرار دادی سالدات که هفته یکدفعه داده میشود بتاخیر

افتاده و از عهده تحصیل آن نتوانسته اند بیرون آیند و سپاه سواره بالمره از اسب و
اسباب عاری و خالی شده از شدت قحطی آذوقه و علوفه بستوه آمده و تلف شده و از حیز جهت
افتاده اند و در قورخانهای شهر نیث و شهر انتیب اگرچه توپ و اسباب و ادوات جنگ و عراده
بارکش بقدر کفایت موجود بود ولیکن از وسایط حمل و نقل بالمره عاجز و عاری شده بودند
مجموع اسبان توپ کش و عراده بارکش بسبب عدم علوفه تلف گشته بود و زیاده از پانصد رأس
قاطر بارکش در مقابل حمل و نقل بارهای سنگین لشکر چیزی از وسایط حمل و نقل باقی نمانده بود
مع هذا در آن اوقات مالیات مملکت فرانس بنحوی تنزل یافته بود که کارگذاران دولت جمهوریه
باهمه سعی و اهتمام خود زیاده از دوهزار لویث که بقدر دوهزار و دویست تومان میشود وجه نقد و
هشتاد هزار تومان برات حواله محل که یک حصه اش لاوصول بود سرانجام کرده فرستاده بودند
که باآن تنخواه جزئی مخارج آنچنان لشکر کلی را کفایت نماید در مثل برسد و زیر لشکر در میان نوشتجات
خود حکمی از آن روزها که از قسطه الیقه کار از بندرات جنوه نوشته بود مضمون آنکه در آن حکم بجهة
هر سردار بقدر سه تومان و هشت هزار دینار انعام یومیه از جمهوریه مرحمت رفته بود و از این فقره واضح
میشود که مراتب استیصال دولت بچه مرتبه و وجه خزانه بچه درجه نقصان پذیرفته بود که کارگذاران
جمهوریه زیاده بر آن برای سرداران نمیتوانستند وجه نقد برسانند تا باین چه رسیده باشد
بهرحال سپاه جدود ایطالیا بدان طریق عاری و در مانده شده از فرانس بالمره قطع امید شده بودند
امیدواری ایشان منحصر بوجود و نجود جنرال جدید و موقوف و معلق بفتح و غلبه بر خصم شده بود جز
این دو فقره چاره دیگر نداشتند چراکه دانسته بودند که در ولایات ایطالیا میتوانند اسبان توانا
بجهة توپخانه و سواره نظام تحصیل نمایند و لباس خوب و آذوقه فراوان برای سالدات بدست بیاورند
و این خیال هم بکموج جسارت عظیم و مباشری بالوسانه نظری آمد بسبب اینکه سپاه پیاده فرانس
در آن جدود سی هزار تفنگ انداز و سی عراده توپ بوده اند و با این قلیل استعداد و قوت سپاه
که مقابل هشتاد هزار مرد کاری و دویست عراده توپ بروند و ایشان را شکست داده بعد از آن
متنادار از روی خود فایز شود از آنجمله لشکر دول متفقه که در زیر حکم جنرال بولیو بودند که سپهسالاری
کل عساکر دول متفقه با او قرار گرفته بود و این جنرال از جمله سرداران کار دیده و کار آزموده

که در لشکرکشی ممالک شمالی مشهور آفاق گشته بود و لشکر اردوی این سردار دو جوق عظیم بود
چهل و پنج هزار لشکر دولت استاریه بود و سرداری ارچیدوک و جنرال ملت و جنرال واکه سایک
و جنرال لیستی و جنرال سپاشدارف و این پنج نفر سردار هر یک اردوی جداگانه از آن چهل
و پنج هزار داشتند و هشت و پنج هزار دیگر از لشکر دولت سردینیه بود که در زیر حکم این سه نفر
سردار جرار هوشیار دولت استاریه بودند و اسامی ایشان از این قرار است جنرال کالی و
جنرال ننور و جنرال پرادرو و بقیه لشکر پادشاه و قلعه سردینیه که در قلاع و در لشکرگاه و معدود
جبال الپ علیا و غیره بخدمات متفرقه ماموری شده بودند و کارفرمای ایشان امیر شهر اوسطه بود
که شهر تورن از شهرهای ملک پدمونت است و در پای جبال الپ و کنار رود خانه داریه واقع میباشد
و عساکر دولت جمهوریه فرانس از ابتدای فتح الباب جنگ که بحدود ایطالیا مامور شدند اسامی
آنها از قرار ثبت دفتر روزنامه دولت جمهوریه یکصد هزار مرد کارزار بودند لیکن قبل از سپه
سالاری جنرال ناپلیون سی هزار از این یکصد هزار در جنگها مقتول و گرفتار شده بودند و بیست هزار
نفر را در شهر مرسیل و در بندر طولون و شهر اوفیان ساخلو گذاشته شده و بیست هزار دیگر در شغل خانها و در
قلعجات سواحل بحر جناوه و معبرهای جبال آن صفحات متفرق بودند بقیه آن لشکر سی هزار جنگی و
جرار بود که بیست و پنج هزار از آن سی هزار نفر سالدات پیاده و دو هزار و پانصد نفر سواره و
دو هزار و پانصد نفر توپچی و عمله مهندسین بودند و این سی هزار نفر را که آماده جنگ بودند چهار
تیپ پیاده و دو تیپ سواره ترتیب داده و بسرداران مفصلة الاسامی سپرده بودند جنرال ماسینه
و جنرال اوجرو و جنرال لحرپ و جنرال سرورید و جنرال ستنقل و جنرال کلمین بالجمله مورخ گوید که
با این احوال که لشکر فرانس مبتلا بودند خصم بجنگ سلطانی مجبورشان میکرد بملاحظه قلت و کثرت عدد
سپاه و کمی توپخانه و سواره لشکر فرانس باعث می شد که تاب مقاومت نیاورده فرار اختیار
کنند علی ای حالات مقتضی وقت چنان شده بود که تدبیر تازه بکار آید تا اینکه لشکر فرانس را از آن
حالت ضعف و زبونی وارهاند چنانچه بعد از این بتفصیل مذکور خواهد گردید و آن تدبیر چنان بود که قلت
عدد سپاه را با مرحله پیمائی چاره نمایند که تعجیل و شتاب در آن باشد و کمی توپخانه را با حرکات چالاک
در رفتار شدید و تیز توپها و سرعت بردن آنها اصلاح دهند و کمتر بودن سواره را با انتخاب کردن مواضع

موانع سخت و محکم از عهده برآیند و اصل جوهر غیرت و رشادت سالدات فرانس
بی مثل و مانند بود و بی وجود آن هیچ به کاری ساخته نمی شد چنانچه عساکر فرانس مدام توقف
حدود ایطالیا بجنگ و سختی و زحمت عادت کرده در قلل جبال الپ و در منعطف کوههای پر برف مانند
صیاد خون ریز پلنگ و یوزی و ستیز و آویز خوی گرفته بودند از سخن حکمت آمیز ناپلیون است که فقر و فاقه
و خوف و خطر و رنج و تعب و سختی و شدت یک نوع تعلیم خانه است که سالداتهای خوب و کارآمد در آنجا
ترتیب مییابد و آنچه جوهر جرات و رشادت و جلادت از رنگ وحشت و دهشت زدوده باید القصه او
ضایع امور لشکر در حدود ایطالیا روز بروز بدتر می شد و وقت آنقدر باقی نمانده بود که غفلت در آن
توان کرد و لشکر از قحطی آذوقه بی تاب و توان شده یا میبایست مبادرت در جنگ و غلبه بر خصم
کنند و یا اینکه عقب تر رفته از دشمن احتراز ورزند لهذا جنرال ناپلیون که تدبیر امور را قبل از وقت
کرده و تدبیر جنگ و خصم را در لوح فکرت طرح نموده بود احکام قضا نظام صادر گردانید که سپاه ظفر پناه
از محل سال و ماه حرکت کرده بجانب خصم شتابند و در ابتدای سفر بجا چنان فرصت بی محابا بر خصم
زنند که رشته حیاتش بریده و پرده ثباتش دریده شود و مقر سرداران و حلقه اجزای ایشان را
که در افتتاح جنگ تا آن زمان دورتر از شهر نیث بوات حرکت نکرده بود امر فرموده که یکدفعه به
شهر البنه روانه شوند و این شهر در ما بین شهر نیث و بندر جناوه واقع میباشد که تا حال سرداران
فرانس جوات حرکت بالصوب نکرده بودند و مجموع اهل دیوان و فرد و تمامی مباشرین ارباب
قلم که سابقا در رکاب سردار اعظم لشکر فرانس از شهر نیث حرکت نخواهند کرد و فکر انجام و فراهم
آوردن مایحتاج گذران خودشان را بهتر از تدارک مایحتاج سپاه دیده بودند از این عمل جنرال
ناپلیون که چند روز بعد از ورودش صادر گردید حساب کار و بار خود را گرفتند و از تهیه مایحتاج خود دست
برداشته بفکر پیشرفت کار لشکر افتادند و جنرال ناپلیون در میان سلام لشکر حاضر شده مجددا ملاحظه
اوضاع اوضاع را مشاهده و بدین طریق بایشان خطاب نمود سالداتها شما حالا گرسنه و برهنه شده اید
و دولت جمهوریه بسیار مقروض شما شده لیکن نمیتوانند چیزی بشما بدهند و مراتب صبر و طاقت و
جرات و جلادت شما که در میان این کوهها و سنگها مشهود خاص و عام گشته همه آنها مقبول و تحسین است
لیکن با وجود اینمعنی اسم و آوازه کافی برای شما حاصل نشده و این همه زحمت و مشقت شما بایه

و مباهات نکشته است حالا اصل مقصود من این است شمارا بصحراهای پر محصول جهان رهنمائی کنم که ولایات توانگران و مالداران و شهرهای معظم و دولتمدار بحیطه تصرف شما باید که در میان اینها آبرو و فخر و مال و دولت فراوان تحصیل کنید و مباهات ابدی اندوخته سازید ای سالداتهای حدود ایطالیا چه احتیاج دارید که کسی شمارا راه جرأت و استقامت و پایداری بنماید راه و رسم دولت و شوکت و آبرو و عزت همین است که بر شما بیان و عیان نمودم علامه ازین نوع گفتار و سخنان از آن جنرال جوان بیست و شش ساله که مدرسه کردگی و تأثیر فتوحات او را دیده و شنیده بودند همگی از سر کرده و سالدات بی اختیار زبان بحمد و ثنای او گشوده تکلیف او را با آواز فرح و تحسین قبول و مجری داشتند شاهد این مقال آنکه در افتتاح سال عیسوی مطابق سنه هجری پادشاه مملکت سردینه که بسبب استحکام حدود مملکتش که کلا کوه و کتل و دره و تنگه بود و نیز او را دربان کوههای الپ نام نهاده بودند قبل از وقت در محل خروج و دخول مجموع مملکت خود که معبر آنها از تنگه‌های جبال و از قلل کوهها بود قلعه‌های محکم ترتیب داده که از آنجهم جسارت میکرد که بزور و قوت خود از کوههای الپ بالا رفته بممالک ایطالیا سرازیر شود لهذا بر وقت خود لازم نمود که اقلا تا تقیع یک باب یا دو باب از آن قلاع را بعلاوه همت مفتوح و مسخر خود در آورد و این عمل از مخاطرات عظیمه و مشکلات جسیمه بود بعلت آنکه اولا توپ قلعه کوب از معابر صعب المسالک تلال و جبال اشکال عظیم داشت بلکه از دوره امکان دور و از دایره اقتدار بیرون است زیرا که در عرض سال مدت نه ماه بل زیاده و افزون بالای جبال را برف فرو گرفته و در این وقت مجال محاصره قلاع مزبوره محال مینماید بنابران جنرال ناپلیون از برای تدبیر این کار نقطه دار در دایره پرکار فکر پرکار را فشاوه که تمامی کوههای الپ را سیر کرده و از دامنه کوههای مزبوره چون دایره دوری زده سیر نقطه را که کوههای الپ منتهی ساخته خود را بکنار رسانید که کوههای الپ تمام شده و کوههای اپی نین شروع میکرده که نقطه مزبوره پست ترین نقطه‌های سلسله دو کوه عظیم الپ و اپی نین میباشد و از آن نقطه بالا رفتن و بمملکت ایطالیا داخل شدن اسهل و اسان تر مینماید بواسطه اینکه کوه بلین که پاره از کوههای الپ است اندک سمت جنوب خلیج دریای جناوه با که بلندترین نقطه‌های جبال الپ است گرفته و از نقطه مزبوره از تلاع زنجیره کوههای الپ بطرف

بطرف دریای مدترین و دریای ادرانک بزور تخفیف میابد و قصوری پذیرد تا اینکه بکوه سنت جک میرسد و در آن نقطه سلسله کوههای الپ تمام میشود و زنجیره کوههای اپی نین شروع میکرده و از آن نقطه تا اینکه بکوه و لنو برسد و تقریب و جوار روم بکشد کم کم بالا تر میرود و بلندی می پذیرد لهذا کوه سنت جک پست ترین نقطه‌های جبال الپ و کوههای اپی نین است پس شهر سوانه نیز که شهر قلعه دار و جای محکم و در کنار دریا واقع است و نزدیک نقطه مزبوره است جای محل عسکر و ترتیب عسکر و حفظ ادوات حرب و آذوقه لشکر بسیار مناسب و مکان نیکو و دلپذیر است و ازین شهر تا شهر مدانه سه میل راه است و از شهر مدانه تا شهر کرکری که سواد اعظم مملکت سه ایطالیا است شش میل راه میباشد که در عرض مدت چند روز از شهر مدانه تا شهر کرکری راهی میتوان درست کرد که راه عبور و مرور توپخانه آسان گردد و بسهولت بآنجا بروند و همچنین از شهر کرکری تا بولایت پیه مونت و به بلوک مانفرات که جای آباد و پر محصولند راههای کالسکه و عراده مفتوح و دائم در تردد هستند بعد از آنکه آنجا بتصرف در آمد از آنجا توپخانه و قورخانه را بواسطه آن راهها بدون زحمتی چند میتوان برد مورخ بیان مینماید که فی الحقیقه این نوع طراحی جنرال ناپلیون بذهن احدی خطور نکرده بود و از دوست و دشمن کسی را بخیلی نگذشت که آن جنرال جوان بدین تدبیر کار لشکر فرنس را که بجهة محافظت و دست برد دشمن در مقام نگاهداری خود ثابت بودند بجائی منجر سازد که در صدد همه داسیب خصم بر آیند و جسارت بعزم مقابله و مقاتله کنند الحق جنرال ناپلیون در باب اینکه از کوه سنت جک باید لشکر را داخل ولایت ایطالیا کند خوب تدبیر کرد بسبب اینکه در میان کوههای عظیم آن حدود بغیر از آن کوه جائی پست تر و مناسب تر وجود نداشت که از آنجا توان باسانی داخل ممالک ایطالیا شد و توپخانه و قورخانه راه انداخت و همراه خود برد و علاوه بر محسنات مذکوره حسن دیگری که داشت اینست همین که لشکر فرنس عنان توجه بر آن سمت معطوف میساخت و همت برین میگماشت که از کوه سنت جک چنانچه مذکور شد بممالک ایطالیا نزول خواهد کرد در آن وقت خیال خصم منشعب میشد و ذهنش متفرق میگشت و نمیدانست که لشکر فرنس چه اراده دارد آیا شهر میلان که پایتخت ایطالیاست میل خواهد کرد و یا اینکه شهر تورین که سواد اعظم بلوک پیه مونت است خواهد گشاد زیرا که هر دو ازین شهرها از کوه مزبور بسهولت و آسانی تردد میشد و هر دو ازین دو شهر میتوانست

وقت بنا بر ملاحظهٔ خصم مجبور می‌شد که لشکر خود را دو حصه سازد یکی را ببر راه شهر میلان و قطع طرق و
شوارع اتشامان مامور سازد و دیگری را بامداد و محافظت شهر تورین روانه کند لهذا اساکر او
برای حمایت یکی و قشون استاریه برای صیانت آن دیگری اقدام خواهند نمود و بدین سبب از یکدیگر
سوا و جدا خواهند گشت و امداد و همدیگر نمی‌توانند رسانید در صورت لشکر فرانسه میتوانند بدیشان یک
از آنها که مصلحت دانند مقابل شوند و شکست دهند خلاصه کلام این بود تدبیر جنرال ناپلیون که بنحو
چنانچه مذکور میشود لشکر خود را غالب و لشکر خصم را مغلوب گردانید و آوازه فتوحات لشکر جمهوریه
را باوج افلاک رسانید مفصل این مجمل اینکه جنرال ناپلیون نظر بتدبیرات خود احکام بحرکت جنود
ظفر نمود فرانسه صادر فرمودند لیکن گردش کردن کوههای الپ و تهاجم داخل شدن بمملکت
ایطالیا از راه کال وکدیانه (?) دران فصل سال بسیار کار پرخطر بود زیرا که لازم بود که مجموع لشکر را
قبل از وقت در تنگناهای دشت ماشت کال وکدیانه در یکجا جمع نمایند و بمجرد حرکت لشکر از مکان
خود اخبارات بخصم میرسید که سپاه فرانسه وضع جنگ را تغییر داده قبل ازین در لشکر محافظت خود
بوده اند و حالا بمخالفت خصم ایستاده و خیال مخالفت را نموده اند و پیش ازین در قلعه‌ها و لشکرگاه‌ها
جاهای محکم و مکانهای مستحکم از ضرب صدمات دشمن تحصین داشته الان ترک آنجاها کرده بهجوم
و حمله برخواسته اند لهذا خصم فوجی مانند موج دریا بتلاطم آمده بهر طرف از معابر کوههای الپ مانند
سیلاب بر سر لشکر فرانسه منحدر می‌شدند و محل جای تشویش و اضطراب بود زیرا که هنوز معبرهای
کوههای الپ را که کلا در تصرف عساکر خصم بود برف گرفته و راه عبور و مرور سپاهی و تاخت و تاز
ایشان مفتوح بود لیکن خیالات خصم در مقابل تدبیرات جنرال ناپلیون نقش بر آب و نمونه لمعان سراب
بود و در لشکر گردانی با دشمن سرفشکان اندیشه را ره نماید تیر ناپلیون در کار از هدف مراد
و مقصود نگذاشت بلکه از سرعت آن تا پر دل او جای نشکرفت قبل از آنکه طایر خیال مخالف
بال حرکت گشاید و بر جناح عزیمت نشیند شاهباز بلند پرواز فکرت صاحب این جوان کارآگاه
نکته دان چابک و چست مقصوص الجناح بر کنار مقصد خویش مقام می‌جست و خصم از زبردستی و
و چابکی و جسارت او حیران و در مرکز خویش چون پرگار سرگردان بود چهره احوال او بر آئینه
این مقال جلوه گر میسازد که جنرال سردر پار قرار دستور العمل جنرال ناپلیون با لشکر ابوالجمعی خود

ابوالجمعی خود در ورای کوه سست جک (?) در حصار قرسوز (?) نزول کرده متوجه حرکت و سکون اردوی
جنرال کالی که نزدیک شهر میتوه بود گردید و جنرال سینه و جنرال اگرو دو شهر لانو و شهر فیوایل و شهر سوانه
را که در ساحل دریای جناوه واقعند متصرف شده و جنرال لهرپ خود بعد به و توقیف بندر جناوه مشغول
گشته قراول لشکرش از راه شهر ژروانی و شهر والطری که از شهرهای جناوه است گرفت و وزیر مختار
دولت جمهوریه فرانسه جرات بهم رسانیده از دیوان جمهوریه جناوه خواهش کرد که از راه کوه باچیطه
قوی راه بدهند که لشکر فرانسه عبور کرده داخل ایطالیا شوند و این راه از بالای کوه باچیطه قوی واقع
است و در بندیست که زیاده از سه نفر پهلوی یکدیگر نمیتوانند گذر زند و آن مسکه را کلید جناوه میگویند
و در حقیقت خواهش که وزیر لشکر فرانسه کرد آثار تزلزل و وحشت و خوف و دهشت در جناوه پدید آمد بلکه
اثر آن بیم و هراس مخرب اساس هوش و حواس اهالی شهر میلان که پای تخت مملکت ایطالیاست
جاری گردید مقارن این احوال جنرال بولیو سپهسالار عساکر دول متفقه از آگاهی و دوری و جرات در حرکت
و طیش جنود و جیش فرانسه آگاهی یافته مانند شیر خشم آلوده و پلنگ تیر خورده بامداد جناوه شتافته در
عرض راه بشهر ووالتسار نادی رسید جنود خود را به جوق منقسم ساخت میمنه را که در قرب و جوار شهر
محکم و دو والتسار جنوه که از شهرهای ولایت پدمونت است توقف داد و بجنرال کالی سپرد و حکم کرد
که قلعه و درود خانه های ستوره و تنزور را از حملات و تهاجم لشکر و تاراج چشم زخم لشکر فرانسه و عبور
و مرور ایشان محافظت و محارست نماید و قلب سپاه را بسرداری جنرال دارجلنو مامور ساخت
که بسمت شهر ماقناطا ایلغار کرده راه عبور لشکر فرانسه را از اطراف مسدود سازد و نگذارد و از سرداران
لشکر ولایت مزبور داخل جناوه شوند این قسم لشکر آرائی سپهسالار عساکر دول متفقه علی الظاهر عاقلانه
بنظر می‌آمد لیکن در حقیقت تفرقه در میان جمع لشکر خود انداخت و در چنان استحکام آنها قصور و فتور
تام حاصل ساخت و دور روز و ظفر سپاه خود نقصان پدیدار نمود خاصه میسره لشکر را از قلب سپاه
چنان دور ساخت که رشته مرور مراوده را از یکدیگر گسسته و طریق آمد و شد بسبب جبال آن
و شاید پس از هم بسته که در وقت ضرورت این بان یاری نیارد و آن باین مددکاری نتوانند
بر اینکه از پس جبال دوری زنند و راه دور و دراز و مسافت بسیار طی کنند بر خلاف آنها لشکر فرانسه
چنان نزدیک بیکدیگر جای گرفته که در چند ساعت بسهولت میتوانستند که کنند اتصال را هم بود

و بهند و بامداد طرفین هر یک از جوقات لشکر خصم حمله برند و در صورت شکست و هزیمت دادن یک
جوق از جوقات لشکر خصم چون جوق دیگرش ملاحظه کند که فرار نماید علی ای حال جنرال دارجستو
بنا بر دستور العمل و طراحی سپهسالاری اعظم عساکر دول متفقه چون قلب لشکر اتستاریه که در میان بناط
سنلی اردو انداخته بود در روز دهم ماه اپریل سال   عیسوی مطابق هجدهم و نوزدهم محرم سال   هجری بسمت
کوهستان ملو حرکت کرده روانه شد که در انجا از راه لرما به شهر سوانه برود و این شهر سوانه در کنار
دریا و در بالای کوه پاره واقع است و حصار با برج و باره دارد و کونول ریسیان از جانب سرداران
لشکر فرنس مامور بود که به قلعه واقعه در صورت لجوز اقدام کند و محافظت نماید از آمدن سپاه
خصم خبردار شده فی الفور جمعی از لشکر الوز کمی خود را از پیش فرستاد که خصم را قبل از رسیدن
بان مکان ملاقات کند و بدفع و رفع و ردع و منع او پردازد اگرچه در اول ملاقی شکست خورده عقب
نشست و از قلعها بیرون شد اما قریب بده ساعت کوشش و نزاع کرده دوباره قلاع را از دست
خصم انتزاع و جنرال دارجستو سه کرت دیگر حمله و یورش برد که مگر مرة بعد اولی قلاع مزبوره را از
استیلا و تصرف لشکر فرنس بازگیرد مساعی او مفید نیفتاد و افواج لشکری جناب وخسته گشته آمد شد
که انشب را در جای آرام گیرد و سپاهش اندک آسایشی نموده نفسی تازه نمایند صباح دیگر حمله و
یورش دلیرانه برده خصم را مقهور و مغلوب و کلید فتح قلاع را از چنگ دلیران فیرور جنگ لشکر
فرنس مسلوب دارند جنرال ژروانی را که از سرداران کوچک فرنس بود در روز هجدهم حمل
سال مزبور در کنار شهر قلعه دار و التری در دو فرسنگی جاده جنرال بیولیو سپهسالار عساکر دول
متفقه بعد مدت شدیدی تزلزل در ارکان چنان ثبات و قرارش داده اتمام کارش را بفردای
روز مزبور نهاده بود ولیکن جنرال مزبور ان روز را تا غروب افتاب در مقابل خصم چندان بوقار
خویش و نگاهداری لشکر کوشید تا زمانه لباس ظلمت و تاریکی شب پوشید و در ان ظلمت لیل
مزبور بیجدهم حمل بی خبر از خصم شدید القدر قهقرا عقب نشست و بخود جنرال لهرب ملحق گردید که او در
نوزدهم حمل قبل از طلوع فجر در عقب کونول ریسیان و در صورت لجوز صف قتال آراسته و منتظر حکم
از جنرال ناپلیون بود و در همان شب جنرال ناپلیون که از تمامی این وقایع مستحضر بود با عساکر اتواجمی
جنرال ماسینه و جنرال اجرو که در کمین بودند ایلغار کرد صبح زده روز نوزدهم حمل جنرال دارجستو

دارجستو وقتی خبردار شد که اطراف او را انبوه بلاهای ناگهانی احاطه کرده تا توانست در صدد چاره
برخیزد یا گریزد یا ستیزد هجوم و یورش بردند از پیش روی او کونول ریسیان و جنرال لهرب و از پهلو
و عقب جنرال ماسینه حمله ور گردیده و لشکر او را هدف سهام گلوله و ساچمه توپ جانسوز و نشانه تیر بلای
تفنگ دلدوز ساختند و در چند ساعت چنان شکست موحش و فاحش بادو دادند که رشته کار وی
بلکه کمند محکم اوضاع عساکر دولت اتستاریه از نیروی بازوی نصرت و ظفر ایشان یکباره پاره گردید
و هرچه از روی مروت و ترحم کشته نشدند بقید اسیری در آوردند و سایر را پراکنده و تارومار ساختند
از جمله دو هزار نفر از انها و چهار بیدق و پنج عراده توپ بغنیمت و کسب لشکر فرنس آمد سابقا مذکور
گردید که جنرال بیولیو سپهسالار عساکر دول متفقه غافل از تدبیرات و تمهیدات جنرال ناپلیون دست
جلادت از آستین رشادت برآورده در حوالی شهر والتری دو فرسنگی جاده بر سر جنرال ژروانی
ایلغار کرده و او را بر عزم خویش بسته بند استیصال وخسته کمند اضمحلال ساخت و اتمام کارش را بفردای
آن روز انداخت لیکن جنرال مزبور شبانگام چنان حرکت بقهقرا نموده و ملتجی جنرال لهرب ملحق گردید که
سپهسالار مذکور علی الصباح بمقابل شهر والتری رفته اثری از لشکر فرنس و از جنرال ژروانی ندید و چنان
دانست که او فرار کرده است و ندانست بکدام طرف خود را از ترس و خوف کشیده لهذا سپهسالار
مزبور بالاروهنون سردار جهازات جنگی انگلیس که در بندر شهر والتری بود چند ساعت شور و مصلحت
و سوال و جواب نمود تا فردای آن روز خبر از نگار تیر خورده و صید نیم بسمل خود نداشت تا اینکه روز
بیستم شهر حمل که فردای آن روز خبر جانسوز شکست و فرار جنرال دارجستو در کوهستان تباث باو رسیده
و بدتر از انچه شنید که بعد از شکست جنرال مزبور رهائی در سر راه باقی نمانده عساکر فرنس بصولت
نهنگ و هیبت پلنگ وارد ولایت پیدمونت شدند از شنیدن این واقعه غم اندوه بر وحشت او
افزود چاره را منحصر دیده بجرئت تمام ناگهان توسن فرار را اختیار کرده عنان ساخت و از
بیراهه و پیراهن کوه و دامن گردش چرخی و جنبش دوری نموده تا دو روز خود را با سپاه خسته در انام
بکوه بلی سمور رسانده و دوازده روز کشید که قورخانه و انبارهای آذوقه که در قلعه والتری جمع
آوری کرده بود خالی کند و بجای دیگر کشد ولیکن جنرال ناپلیون میدانست چه بزرگی و رنجه و رنگی
آمیخته و سپهسالاری عساکر دول متفقه را چگونه از آن نوع شکست مانند های در شکست تزلزل

و اضطراب انداخت اورا بحال خود گذاشته در همان روز بیست و هشتم حمل که بجنرال دارجنتو شکست
و هزیمت داده امر مقرر داشت که مقر کوکبه سرداران عساکر فرنس را بنهارگری که در حوالی کوه جنگ
واقع بود حمل و نقل کردند و لشکر دول متفقه ناچار و لاعلاج شده در مکان محکم کوه و قوه کوه طی سمورا گرفته
که راه ولایت پدمونت و لامبردی را که از تنگنای کوههای مزبور میگذرد مسدود کنند ولیکن روز
دوم که بیست و یکم حمل سال مزبور بود جنگ جبل علی سمو واقع شد و سبب جنگ مزبور آن دو راه بجهت
لشکر فرنس مفتوح گردید تفصیل این اجمال آنکه لشکر خصم بین خود را بسبب گرفتن کوه کاسریه استحکام داده
سرکوب شوامخ و شاخهای کوه بازیده شده بودند روز بیست و دوم حمل جنرال اوجرو که لشکر او بالجمع او در حوالی
کوه مان تنات داخل جنگ نشده تازه نفس مانده بود با چنان هیبت و صولت به بین لشکر خصم که در مقابل
واقع شده بود زد که فی الفور خصم را از پیش برداشت و اطراف کوه کاسریه را نیز بالتمام احاطه نمود و
جنرال پراوره سردار لشکر اسطاریه که با دو هزار سالدات خوب چنداول بود مقطوع و بریده گشت و در چنان
حالت و ناامیدی و اضطرار پناه بحصار مزاره برده متحصن و محصور شد و از فرار قلعه حیران و نگران بود و دید
که لشکر دولت سردینیه در تدارک و تهیه جنگ روز دوم هستند اندک امیدوار شد که بلکه ایشان غلبه بر لشکر
فرنس کنند و او از آن مهلکه نجات یابد او درین خیال بود و لشکر دولت سردینیه در تدارک جنگ سعی مینمود
که جنرال ناپلیون باین مرافعت افتاد که قلعه کاسریه را نیز که در بالای همان کوه کاسریه واقع بود متصرف
باور ولیکن هرچه کوشید و شربت مشقت و زحمت نوشید تسخیر آنجا مقدور و میسور نشد فردای آن
که روز بیست و یکم حمل سال هجری بود آتش جنگ از طرفین اشتعال یافت جنرال سینه و جنرال
نیرب بعد از جنگ دلاورانه کلید فتح کوه و قورا بچنگ آورده سر دو جوبرت مرتفعات کوه را تصاحب
شدند و جنرال کالی هرچند جد و جهد مبذول داشت و علم یورش برافراشت و کوشش بی فایده و
بیحاصل بعمل آورد که شاید تواند جنرال پراوره را که روز گذشته با دو هزار چنداول لشکر اسطاریه بقلعه
مزاره پناه برده بود مستخلص سازد از قوه او بفعل نیامد ناچار آن جنرال پراوره از امداد مایوس شده
اسلحه حرب بر زمین گذاشته اسیر لشکر فرنس گردید بالجمله ازین فتوحات متوالیه بسیاری از توپ و قور
خانه و اسیر کثیر بسپاه فرنس گردید و نتیجه که ازین فتوحات بروز میداد این بود که لشکر دولت اسطاریه
و لشکر دولت سردینیه را از معاونت یکدیگر دور و از امداد و یاری طرفین مهجور ساخت و سنگ تفرقه در میان

درمیان ایشان انداخت و اصل منظور ناپلیون همان بود که بحصول موصول گشت خلاصه جنرال بولیو سپه
سالار لشکر دول متفقه مجبور گشته مقر کوکبه خود را شهر اکوی که از شهرهای ولایت شکلی است و در سر راه
شهر میلان واقع است قرار داده بدانجانب نهضت نمود و جنرال کالی اردوی خود را بسمت شهر مندوی
که از شهرهای ولایت پدمونت است کشید که هم نگذارد جنرال سرریر با لشکر فرنس ملحق شود و هم
شهر تورن را که پای تخت مملکت پدمونت است از نزدیک رفتن خصم محافظت نماید در خلال این
احوال یک جوق بهادران لشکر اسطاریه بسرداری جنرال واکاساویک که از شهر والطری مامور گردیده
بودند از راه کوه ساسلای سه ساعت از نصف شب بیست و سیم حمل گذشته بکوه دغو رسیده قریه دغو را
که بر بالای کوه مزبور واقع و چند فوج از لشکر فرنس ساخلو و مستحفظ بودند در ساعت ورود خود یورش
برده قریه مزبور را گرفت جنرال ناپلیون ازین کیفیت خبردار شد و طبع غیورش برآشفته گشته ایلغار
کرده وقتی بآنجا رسید که قریه مزبور را لشکر فرنس دوباره از چنگ خصم گرفته و دفع گرفتن آنجا دو
باره از چنان خصم قوی چنین شده بود که اجودان جنرال لانس با دو فوج پیاده سبکپای از جانب
یسار کوه مزبور رسیده صورت حال را بدان منوال دیده بدون درنگ ببالای کوه یورش بردن
آغاز نمود و حینی که بالا میرفت بعضی از فوج بهادران خصم بطرد و منع او سرازیر شده شروع در آتش
افشانی کرده شرر انداز خرمن وجود خصمان گردیدند دو کرت پیش رفتند از ضرب گلوله خصم که مانند
تگرگ از بالای کوه بر سر ایشان میبارید ناچار و مضطر گشته باز پس رفتند اجودان جنرال لانس غضب
آلود شده کلاه خود را از سر برداشت و بالای شمشیر خود نهاد و فرمان و سالدات زد و پیش افتاد و در هر
جا به چپاپش سالدات ببالای کوه صعود کرده از کشته پشته ترتیب دادند و داخل قریه دغو شدند و این
نوع جلادت و رشادت و جسارت که پیش روی سردار اعظم یعنی جنرال ناپلیون واقع گردید و این
جنرال لانس همانست که بعد ازین در حوالی اسکندریه معرکه خواهد گردید مورخ گوید که در همین
کوه دغو بود که ناپلیون اول یکنفر از سرهنگان نظر انداخت و او را بمنصب سرتیپی مفتخر ساخت و این سرکرده
لانث نام داشت که بعد از چندی جنرال لانث شده و در وقتیکه مرشل بزرگ و امیر مانت جلود
شاهزاده انکا گردید و در رکاب ناپلیون بناپارت یکصد جنگ عظیم کرده و در ملازمت ایشان شجاعت
و مردانگی ورزید نام بلند در میان شجعان روزگارش حاصل گردانید الحق که جناب ناپلیون مردی

بود که خدمتکار رشید را می شناخت و بهمان بلندی نظر و سرعت فکرت مرد کار را و بیکاره را
تشخیص میداد و در مکافات خدمت نیز بهمان طریق سخاوت و جوانمردی را داشت و پایه قدر ایشان را
می افراخت القصه جنرال ناپلیون بعد از جنگ کوه دو که لشکر استاریه را در تهدید و توزیع نگاهدارند
برای ایشان کافی خواهد بود و مزد و رنج جنگ با ایشان نخواهد شد بهر حال جناب سپه سالار اعظم اعنی
ناپلیون جنرال لهرپ را قبل ازین وقایع در معبر سن بندات که در کنار کوه بنا واقع است با گروه
بر توقف و آگاهی و نگهداری آن سامان فرموده بودند و بجهة غفلت آذوقه لشکر او ابحمی او چندین
کوه بفضولی و مطایبت و شوخی و هرزه درائی و مزخرفات و بیهوده سرائی و خرافات نموده بود
و جنرال شرور یر که جنرالهای ناپلیون بناپارت در فرسو بود از کیفیت جنگ واقعه در مان شات
و دو ملی سهو و از شکست خصم در آنجا با خبر شده فی الفور بلندیهای کوه سن جادی و مرتفعات
کوه دمور الطور را متصرف شده و در همان روز که جنرال اجرو به بلندیهای کوه مانطانا و رسیده او
وارد شهر میو از شهرهای پدمونت شده و این شهر از بن قلعه وارد و در کنار رودخانه واقع است
و در تصرف جنرال کالی بود بگرد قبل از ورود جنرال شرور یر خالی کرده و فرار نموده بامور ای رود
خانه کار سقلیه رفته بود و هرچه توپخانه داشت فرصت حمل و نقل نکرده با یکسا علو و ثقیل در انبار
قلعه شهر مزبور گذاشته بود که بدست لشکر جنرال شرور یر افتاد و با بجود قشنگ لشکر منصور و مظفر
فرنس بسر کوه مانطاناتو با ارفت یک منظر خوش و منظر دلکش در برابر چشم ایشان ظاهر و عیان
گردید یعنی صفحه ولایت پر محصول پدمونت نمایان شد که رودخانهای پو و طلرو و چندین رودخانه
دیگر از دامنه کوههای سبز جهیده شده در صحرای اخضر آن ولایت جاری و روان بود و اطراف آن ولایت
را کوههای سبز و خرم احاطه نموده مانند یک دایره درخشان از برف و یخ چشم نظارگیان را خیره
مینمود و در پای آن دایره وادی پر محصول و عرصه توانگر و مالدار ولایت پدمونت واقع بود
و وقتی که جنرال ناپلیون عساکر فرنس را از آن کوههای عظیم و از آن دربندهای سخت و جهنم که
مانند حدود عالم و دیگر بنظر می آمدند بالا برده و از آن جبال بلند و صعب المسالک که بحسب خلقت عبور و مرور
از آنجا بعدم امکان مشهور گشته است بود گذرانیدند گویا با سحر و جادو آنها را مسخر کرده بود بهمین
که عرصه جولانگاه پدمونت بنظر وی در آمد بی اختیار فریاد برآورده و بزیردستان خویش فرمود

فرمود که هنیبال از پهلوانان مشهور قدیم بود این جبال را بتصرف در آورده و بر فراز آنجا صعود کرد
و ما ابتدا پر چند مرکز وار در دایره اختیار خود در آورده ایم فی الحال به سپاه خویش امر فرمود که
از رودخانه طرو عبور کرده داخل عرصه مسطح و هموار ولایت شدند تخت که لشکر فرنس خود را در صحرای
وسیع و هموار دیده در آنوقت وجود سواره لشکر ضرور در کار گردید لهذا جنرال ستنغل که سردار یک
تیپ سواره فرنس بود در حوالی شهر لدفنو که در طرف راست و در نزدیکی ملتقای رودخانه کار سقلیه
عبور کرده و در روز بیست و هشتم حمل سال مزبور وقتی که جنرال شرور یر بعزم اینکه میمنه لشکر او ابحمی جنرال
کالی را حمله برده در معرض صدمه آرد چنانچه سابقا ذکر یافت شهر میوه را شتافت که در کنار رودخانه
طرو واقع است از پل سنت میل میگذشت جنرال سینه نیز از قضا از حکم جنرال ناپلیون در همانوقت
از رودخانه طرو عبور میکرد که میمنه لشکر جنرال کالی را ضرب ساخته علی الفضله بلشکر جنرال مزبور بر خورده
شکست یافت بتفصیل اینکه جنرال کالی که در شهر میوه بود از رسیدن لشکر فرنس مخبر گشته دانست که
توقف او در شهر مزبور محل خطر است قبل از وقت شبانگاه شهر را ترک حرکت را از آنجا لکام داده
و بسمت شهر ماندادی روانه و این شهر از شهرهای دوالحصار ولایت پدمونت است در حوالی رود
خانه الروار بالای کوهی واقع است جنرال شرور یر غافل ازین کیفیت لشکرش اندک بی نظم و پی نهب
و غارت رفته بودند ناگاه بلشکر جنرال کالی برخورده نتوانست تاب مقاومت بیاورد پشت بخصم داده و بعضی
از افراد لشکرش طایر آسا از پی دانه بدام گرفتار و برابر غارت کالای وجود شان بیغارت
باری ازین واقعه چندان خوف نکرده در روز بیست و هشتم و بیست و نهم حمل از راه غیر معهود خود را
به پل رودخانه تاری رسانیده و از آنجا عبور و جنرال سینه از پل سنت میل عبور و سردار اعظم
اعنی سرکار با اقتدار ناپلیون از پل شهر لدفنو گذشته لشکرش را به سه ستون ترتیب داده توجه
راه بتسخیر قلعه ماندادی که جنرال کالی در آنجا متحصن بود روانه شد بمجرد ورود آنجا جنرال شرور یر بیلاقی ما
فات و برای جبر کسر شکست گذشته بصولت تمام یورش برده قلعه لیکا را بحیطه تصرف در آورد بهمین
گرفتن قلعه مزبور کار جنگ قلعه ماندادی را با تمام رسانید و جنرال کالی تاب نیاورده او و لشکر پدمونت
شکست فاحش یافته شهر ماندادی با تمامی توپخانه و انبارهای آذوقه و اسباب مایحتاج قشون بتصرف
لشکر مظفر فرنس آمد از اتفاقات جنرال ستنغل با یکهزار سواره او ابحمی خود در تعاقب خصم زیاده روی

کرده بسیار دور رفته بود در مراجعت او سواره دولت پدمونت باو برخورده جنگ نمایند و در اثنا
زدن گرفت جنرال استیقال بنای تمام داد ام ملاکلام بجنگ گریز اشتغال و بدارات و مواسا
و صبر و سکون سوار خود را عقب برکشید ناگاه ضرب توپی رسید و شربت مرگ در چشید در
این حیص و بیص جنرال موراث با دسته سوار با طیش و طیش در رسید سوار ولایت پدمونت
را هزیمت و شکست داده نعش او را با سوار ابوالحسی او از عرصه کارزار بیرون آورد بهر حال جنرال
استیقال از اهل بلوک استیث بود که از بلوک کاک مملکت فرانس است و سرکرده عدیم النظیر و بدون
و شوق چالاکی جوانی و هوای دلیرانه پهلوانی باری و تدبیر پیره بود چنانچه دو روز قبل از آنکه تبش رسد
و لوای جوانیش از شدباد حقا التواند بردار طایر عمرش بر چم تیر اجل از هوای زندگانی انهوا کرده
اول کسی که قبل از همه سرکردگان داخل شهر لد فتوشه او بود و چند ساعت بعد از ورود وی سردار اعظم
ناپلیون بناپارت بشهر مزبور نزول نموده ملاحظه کرده که آن سرکرده هوشیار و دانشورمند پرگستر در عرض
آن چند ساعت تمامی کوچها و گذرگاههای بیرون شهر و سکنا و معابر حوالی و حواشی بجهة عبور و مرور
لشکر منصور دیده و نوشته است و هر قدر راه و بلد برای لشکر لازم است حاضر و موجود نموده که
غذا و کلا شهر و بزرگان شهر و روسای چاپارخانه و مباشرین غله و ماکولات و سایر مایحتاج و تدارکات
آورده و آنچه بجهة لشکر ضرور است تهیه کرده از مباشرین گرفته و هر چه جنرال ناپلیون نیز خود از میدانست
آن سرکرده کار آگاه آماده و مهیا ساخته بود از این نوع زیرکی و چالاکی و وقوف او بسیار خرم و خوشوقت
شده در فکر ارتفاع مراتب قدر و سلم ترقی احوال و در خیال حصول اسباب امانی و آمالش بود
اجلش امان و مرگش زمان نداده و گفته‌اند جنرال مزبور بخلاف باطن با اینکه دوربین و مآل اندیش
بود بحسب ظاهر بسیار پیش بین وارد و در چیزی نمیدید و بهمین علت کشته شد مورخ گوید خوشا بحال
آنچنان اشخاص که در رهگذر دولت تحصیل نیکنامی نمایند و جان خود را دریغ ندارند و افتخار ابدی حاصل
کنند بالجمله مورخ گوید که در جنگ قلعه ماندوی جنرال و فرار که بلشکر ولایت پدمونت ابوالحسی جرا
کالی رسید این است که بیست عراده توپ و ده علم و بیدق و سه نفر سردار با هزار و پانصد
اسیر و سه هزار نفر مقتول الحق خسارتی بود که در نفس آخر بلشکر پدمونت وارد گشت و لشکر پادشاه
سردینیه را متفرق و پریشان و متزلزل و هراسان داشت سردار اعظم سپاه فرانس بعد از گرفتن

گرفتن ماندوی بجانب شهر چرسکو نهضت فرموده و جنرال شرور بطرف شهر فاسنو و جنرال آجوریر
بر شهر آلبه حرکت نموده مقارن این احوال جنرال بولیو سپهسالار عساکر دولت استاریه غافل از این
وقایع و سوانح با نصف سپاه در تهیه و تدارک و در جناح حرکت بود که از شهر آکوی که از شهرهای
مملکت لمبکی است و در آنجا توقف داشت نهضت کرده بسمت شهر نادله بقلیه که از شهرهای پدمونت
و کنار رودخانه بلبا واقع است بیرون که از طرف امدادی بلشکر پدمونت و کومکی بجنرال کالی رساند
ناگه خبر باو رسید که قشون از یکدیگر پاشیده از روز ناخن ظفر لشکر فرانس چهره طاقت و توان سرداران
پدمونت و غیره را خراشیده و جنرال ناپلیون بشهر چرسکو تشریف فرما شده و ابواب منازل مصالح
را با پادشاه سردینیه مفتوح کرده لهذا آن سپهسالار مایوس گشته و بعقب نشسته بالای رودخانه بو
رفت که فکر مآل کار خود کند و آن شهر چرسکو از شهرهای قلعه دار مملکت پدمونت است که در بالای
کوهی و در کنار تلاقی دو رودخانه ستوره و طنرو واقع است و بنای این قلعه بسیار محکمی هم دارد و در این
شهر لشکر فرانس از توپخانه و انبار قورخانه و آذوقه بسیار بدست آوردند و لشکر مزبور پس از تصرف
شهر مزبور خاطر جمع شده از رودخانه ستوره عبور کرده در برابر شهر کوچک بره وارد و در آن
و خیام توقف نصب نموده و جنرال شرور بر تنزیا دو ملحق شده و باین سبب راه تردد شهر نیث که از
شهرهای کنار دریای فرانس است که در سرحد واقع است بواسطه آن دو نوی مفتوح و معمول کرده
بنا برای امداد تازه از توپخانه و قورخانه و سایر ادوات و مایحتاج که ممکن بود از شهر نیث باردوی
لشکر فرانس حمل و نقل نمودند علاوه بر این لشکر فرانس مادام سفر خود در جنگهای سابق بسیار از توپ و
اسب تحصیل کرده بودند چند روز بعد از ورود ایشان بشهر چرسکو بقدر شصت عراده توپ و بار
و اسباب و سایر مایحتاج حاضر و موجود آمده و صالدات که تقدیم و روز آذوقه بقدر کفاف بایشان
رسیده بود موافق ضابطه و قانون تمام و کمال بایشان رسیده غارت و یغما و بی نظامی
سپاه که از احتیاج و از ایلغار ناشی و عارض میشود کلا اصلاح پذیرفت و ظاهرا وضع لشکر
فرانس بهتر و خوبتر شده مجموع زحمت و خسارت ایشان معمور و مرمت پذیرفت وقتی که این
اخبارات باطراف منتشر گردید از مجموع شفاخانها و سایر اماکن لشکر چه از سواحل دریای جنوا
و چه جاهای دیگر صالدات فرانس علی التوالی وارد اردو شدند که شریک فتح و فیروزی و رفیق نهضت

درروزی فراوان مضطران خود شوند بالجمله دولت سردینیه راه چاره و نجات را بجهة خود و مملکت
خویش مسدود دیده، علاج با سردار اعظم ناپلیون فاتح ابواب اظهار مصالحه و رافع رایت تکلیف
متارکه گردید کونت لطور را که از جمله امرای مملکت خود بود با اتفاق کولونل لکاس که شهسوار عرصه ثبات
و یکه تاز مضمار رباعت بود مختار مصالحه نموده خدمت سردار اعظم عساکر فرنس روانه داشت و تکلیفات
آن سردار نامدار را با نهایت اطاعت و فروتنی تمکین و تسلیم نموده و قول داده تفصیل عهود و شروط
سردار اعظم ناپلیون با پادشاه سردینیه این بود پادشاه سردینیه از اتفاق و اتحاد دول
متفقه خود را کنار کشیده راه مغایرت و جدائی و مباینت دودمانی سپارند و من بعد با همشان
دولت جمهوریه فرنس رسم وفاق و اتفاق مرعی ندارند وزیر مختاری از جانب خود بپای
تخت پاریس فرستند که در آن دربار با کارگذاران دولت جمهوریه عهود و شروط مصالحه و متار
که را بصوابدید و صلاح ایشان محدود و معین سازند شهر قنیوه و شهر کانی و همچنین یکی از دو
شهر تارتانه و السکندریه را که از شهرهای ذوالحصار و معظم ولایات ایطالیاست و معمور و آباد و مبانی شد
با توپ و قورخانه انبار آذوقه و ادوات و آلات حرب و ضرب تسلیم سپاه فرنس کنند که در تصرف
ایشان باشد هرجای را که تا حال لشکر فرنس باستیلا و غلبه خود گرفته اند همچنان در تصرف
خود نگاه دارند علاوه بر آن بکراه ترددی از راه زحمت و دشوار و مشقت و بی عیب و خاطر جمع به
لشکر فرنس واگذار کنند که راه آمد شد دار السلطنه پاریس و بسایر بلاد فرنس مفتوح باشد و آمد
آمد و شد نمایند شهر معظم واکنه را که در بالای کوه و در سر گذرگاه رود خانه پو واقع است
از لشکر ایطالیا تخلیه کرده به تصرف سردار فرنس دهند تا زمانیکه برای سلامت گذشتن از رود
خانه پو لازم باشد نگاهداری کند پس از اطمینان بازپس دهند ایطالیا واگذار خواهد نمود و پادشاه
پادشاه سردینیه فصول شرایط مزبوره را قبول و در عهده عهد خود در آورد سردار اعظم لشکر
فرنس ناپلیون شرح مضبوط و مبسوطی از وقایع امور نوشته و صورت عهود و شروط مصالحه
و متارکه را در ضمن آن مندرج ساخته کولونل مورات را با انضمام عریضه و چند عدد بیدق و علم
از راه نیشدوا نزد حضور اولیای دولت جمهوریه ساخت الحق نوشتجات و پیغامات آن سردار
با اقتدار در چنان پای تخت معظم فرنس که شهر پاریس است فرح و حبور تازه و شادی و سرور

و سرور بی اندازه حاصل گردانید اگرچه قبل از این نیز پس از جنگ کوه ملیسمو کولونل جونات
را با عریضه مفصل از راه نیشه روانه فرموده بود ولیکن بعد از کولونل مورات وارد شده و بسبب
ناامنی راهها چند روزی معطل شده بود خلاصه کلام در عرض مدت یکماه که افتتاح لشکرکشی
جنرال ناپلیون تا روز متارکه چندین اخبارات لشکر فرنس باولیای دولت جمهوریه رسید
و پنج دفعه در مجمع عام اظهار رضامندی از جنرال ناپلیون و عساکر حدود ایطالیا نمودند و پنج دفعه
حکم صادر کردند که لشکر حدود ایطالیا سزاوار تحسین و شایسته بیان ملک و اهل مملکت فرنس
میباشند و مستحق الطاف بی نهایات و مستوجب عنایات بی غایات کلیه اند مولف اوراق بیان
مینماید پس از آنکه پادشاه سردینیه بدینطریق مستاصل شده تکلیفات ناپلیون را قبول کرده علی سبیل
الاجبار رشته الفت دولت استاریه را برید عساکر دولت استاریه فهمیدند که باید بدون معاونت
دولتی منفرداً و واحداً با لشکر فرنس جنگ کنند سپهسالار عساکر فرنس دانستند که بسهولت و آسانی
میتوانند ایشان را تا وسط معموره ولایت لامبردی منهزم نموده و دور کرد بکار می توانست برد لیکن
اکثر را خیال این بود که با این قبیل قشون بکلی تسخیر تمامی ممالک ایطالیا که هریک سلطانی مستبد و مقتدر
و لشکری مستعد و معتبر دارند افتادن کار مشهوران بل قرار دو را کاست عامه با چنین خصمی مخالف
مانند پادشاه سردینیه و پدمونت در عقب او واقع بوده باشد لیکن جنرال ناپلیون بنا بر تدبیر لشکر
آرای خود دانست که خیال ایشان باطل است و بنا بر وسعت عقل خود ایراد میگیرند زیرا که آن سردار
هوشیار او را چندان خطری از جانب پادشاه سردینیه و پدمونت منظور نمی آورد بسبب اینکه مجموع
قلعهای محکم را از او گرفته در تصرف لشکر فرنس داده بود و دو راه آمد و شد فرنس را برای لشکر از هر
طرف مفتوح ساخته و آذوقه و مایحتاج لشکر را نیز بهمه جهة آماده و موجود نموده بود ثانیاً اتفعی را
قبل از وقت فهمیده بود که عساکر دولت استاریه باز دیده و نسکیک عقرب با مانت و امداد بلکه با
شراع و استرداد ولایت پدمونت و باستخلاص پادشاه سردینیه از ولایات جنرال و فری اول که
از ولایات کوهستانات مملکت جرمن است مانند بور رفور سرازیر خواهند شد و چون رود خانه ادیج
در سر حد واقع است بی ممانعت عبور کرده خصم را با خود هم آهنگ و عرصه را بلشکر فرنس تنگ خواهند
نمود بنابر آن خود گفت قبل از آنکه لشکر انجار رود خانه ادیج بیرم و سواحل و معابر رود خانه مزبوره را

صاحب شویم سپاه را درین ولایت توقف و بهم و بر تعیش و تمتع محصولات فراوان اینولایت
مأذون و مشغول بسازیم از طریقه عزم و دور داری شیوه عقل مهجور است در حقیقت همین تدبیر بالمون
چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد از جمله تدبیرات کار آزمایان روزگار بود که قوت گرفت و رواج
پذیرفت و همگی سرکردگان و افراد نظام قبول کردند و بکار بردند و بر خصم غالب شدند حکما گفته‌اند
در وقایع عظیمه جسارت و دلیری اغلب سبب فتح و فیروزیست همچنانکه فهمیدن تأثیر در کارهای
که بظاهر در نظرهای قاصر دیوانگی و تهور مینماید از اقتضای فهم و ادراک حقیقی است پس این دو خصلت
در هر سپاهی که جمع شود در حقیقت احاطه تام بفنون شجاعت حاصل نماید و این دو صفت او را از
تهوران بیهوده کار متمیز و جدا در امور خطیره که طبعا از آن خایف و هراسانست مقدار و معیار جسارت
و ادراک او بر همه معلوم و مشخص میشود چه دیگران که این پایه ندارند در اول امر دگر آن شخص که
احاطه تام باین دو صفت دارد و در نظر ایشان خام و ناتمام مینماید اما بعد از آنکه ملاحظه مینمایند
که در امر خطیر و مخوف که طبعا از آن باک و هراسانست جسارتی مردانه کرده مشهور گردیده بعکس
را در شجاعت او محل شک و ریب و در اقدام او زبان طعن و عیب نخواهد ماند شاید این معانی
صورت احوال جنرال ناپلیون بود که در مجموع ایام لشکرکشی خود در ایطالیا و در تمامی کارهای عمده
و پر خطر آن بغیر روشنی فهم و ادراکش بمرتبه بود که بهر کار بزرگ که اقدام میکرد عزم او و چستی
چالاکی او بیکقرار بود ابدا تغیر و تبدیل و وهن و قصوری پذیرفت و بهر کار عمده که اقدام میکرد
و عزیمت مینمود بی خوف و واهمه و بدون تاخیر و درنگ مشکلات آن از همه بیشتر دار پیش میبرد
چنانکه دوست و دشمنش نگران دیده و تجربه کرده بودند که هر کار خطیر که بدوا مرکردن و اقدام نمودن
در نظرها خام بل محال جلوه میکرد و در مقابل عزم راسخ او سهل و آسان گردیده بود زیرا که او احاطه
تمام در امور سپاهگری داشت و دیگران آن احاطه را نداشتند علی ای حال سپهسالار
اعظم امجد جناب ناپلیون از شهر چرسکو اعلام نامه مشتمل بر تحریض و ترغیب عامه سپاهی که در زیر
علمش بودند صادر فرمود و در میان جوقات سپاه ظفر پناه منتشر گردانید از مضامین آن آثار
در سوم اختلاف آرائی که در آنوقت در میان لشکر بوده است معلوم و مستفاد میشود و مراتب
فهم و ادراک و مراسم علو طبع آن سپهسالار چالاک و دلیر را ظاهر و باهر میسازد مضمون اعلام

اعلام نامه مزبور این بود که ای جمیع صاحبان در مدت پانزده روز شما فتح نمایان کرده
اید و بیست و شش قطعه علم و بیدق که هر یک علامت یکفوج لشکر خصم است بلکه هر یک نشانه
یک قوج است از دشمن گرفته اید و پنجاه و پنج عراده توپ و چندین قلعه متصرف آورده و جزو معظم
ولایت پدمونت را صاحب گشته چون نگاهبانند تیز خرام ساخته اید و پانزده هزار لشکر خصم را
دستگیر کرده و زیاده از ده هزار مقتول و مجروح از ایشان نموده اید و حال آنکه درین مدت هر چه
کوشش و کشش کرده اید کلا برای تسخیر کوههای صعب و عالی و جبال خشک و خالی بوده است که
وسیله اشتهار مراتب غیرت و جلادت و رشادت شما باشد و اندو هیچ بر نفع برای مملکت
شما ندارد ولی الآن و با انضمام غزوات شما مانند غزوات عساکر ولایت هالند و ولایات
رودرین خواهد شد و هر قدم که پیشتر گذارید زمین پر مداخل برای مملکت خود منضم خواهید کرد ای
صاحبان بهای رشید و جرار شما تا حال بالکلیه عاری از اوضاع و بری از گذران بوده اید الآن مجموع
احتیاج خود را تحصیل کرده اید از بابت ماکول و ملبوس و اسباب و ادوات جزئیه آنچه لازم
داشتید بالتمام موجود داشته اید و چندین جنگ را بی توپ و توپخانه فتح کرده و چندین رود
خانه را بدون پل عبور کرده اید و بی کفش و جوراب چندین دفعه بر خصم ایلغار برده و مسافات بعیده
طی نموده و بدون مشروبات مطبخ و مطبوعات مغشوی حتی بدون نان پاره خالی حمله و یورش
بر خصم کرده اید از کوه و کول دار شکده در احتراز نموده احدی در قوه ندارد و تحمل آنکه زحمتها
که شما اختیار کرده اید شده باشد مگر عساکر جمهوریه و صاحبان رشید آزادیه که شما باشید
لهذا ای صاحبان تهاون جابر شما او بر غیرت شما ها شکرها بر دوام و ثبات شما ها الحق مملکت وفا
دار فرنس که موطن پسندیده و مقبول شما است سلامتی خود را از همت شما ها دانسته است
و اگر چنانچه تسخیر قلعه تولان واسطه همین لشکرکشیهای شما ها گردید که در حقیقت چنان لشکرکشی
بود که [illegible] آن ابدا از نظرها نخواهد رفت و لیکن فتوحات عظیمه شما که در ضمن این لشکرکشی حاصل
گردیده وسیله یک فتح و فیروزی دیگر است که از فتوحات لشکرکشی اول بهتر و بزرگتر باشد و حکما
دعوت میکند که در تحصیل آن بکوشید و در تعاقب آن استعجال ورزید و ای سپاه نصرت
پناه فرنس درست ملاحظه کنید که آن دو لشکر عظیم مملکت استاریه دو ولایت پدمونت که چند روز

قبل از این با کمال اطمینان حمله رشادت میکردند حالا از پیش شما ناشند گله آهوی رم خورده با نهایت حیرت
و اضطراب چگونه میگریزند و آن اشخاص در آیین اسرار دین که بر بیچارگی و بر دولت شما خنده میکردند
و در ظاهر و باطن بر فتح و فیروزی اعدا در شما قهقهه خوشحالی میزدند الآن و بالفعل از ترس جان خود چگونه
لرزان و هراسان هستند لیکن ای لشکر نصرت اثر فرنس با وجود همه این فتحها گویا هنوز کاری نکرده اید
عظیم و مهام چند در پیش است و سهام خیال و اندیشه عدیده در کیش که همه آنها بعهده اهتمام شماست
که گوی نیک نامی از میدان همت ربایید در شهر تورین که پای تخت پادشاه پیدمونت است
و شهر میلان که پای تخت فرمانفرمای ایطالیاست پامال شما نشده است و خاکستر وجود غلبه کنندگان
طرکوین هنوز لگدکوب اقدام قاتلین بازدیل است با وجود این مراتب چنان مذکور میشود بعضی از
از شما از مقام بلند جرأت و جلادت تنزل کرده و از تحصیل فواید سرحد معاودت بکوههای الپ
و مراجعت بقلل جبال اپنین را ترجیح بر مقاسات و رنج سفر میدهند و آسایش بیهوده و آرامش
بیفایده را که کار زنان است با مشقات معقوله که عمل مردانست مقدم میدارند هرگز قبول این معنی
نمیتوانم کرد که قوم اینچنین برجوید خاطر یک نفر از شما ثبات باشد و یقین قطع حاصل است که فتح
کنندگان جنگهای کوههای مان تنات و ملی سمو و دو و ماندوی همیشه شوق دارند که اسم اهل فرنس را
بلندتر کنند و افتخار ملت مملکت مزبور را افزون نمایند بالجمله پس از آنکه جنرال ناپلیون اعلام نامه
چنین در میان لشکر منتشر گردانید بمرتبه غلو شوق و بدرجه علو ذوق جنود ظفر نمود افزوده مواد
غیرت ایشان در جنبش و هیجان و عرق عصبیت و حمیت ایشان در ضربان و غلیان درآمد یکی از
صمیم قلب فریاد سمعنا و اطعنا بر آوردند در خلال این احوال از دارالسلطنه پاریس خبر رسید که در روز
پانزدهم ماه می که عبارت از روز بیست و دویم جوزای سال مزبور باشد فصول عهود و شروط
قطعیه مصالحه و مسالمه مابین دولتین فرنس و پیدمونت باتمام رسیده و عهدنامه را کونت رول که
وزیر مختار پادشاه پیدمونت بود و سابقا ذکر یافت که بپای تخت پاریس مأمور شده بود از جانب
پادشاه خود دستخط گذاشته مهر کرده و باقتضای قیود و عقود مصالحه حصار رین الکسندریه و کانی
که هر یک شهر سواد اعظم یک بلوک معظم ولایت پیدمونت بود و قلعه و تسلیم لشکر فرنس گردید
قلعه سوسه و برونته و اکسل که هر کدام در بندرگاه کوههای الپ و اپنین واقع بودند در راه تردد

تردد لشکر خصم را بسته بودند بحکم مصالحه نامه مزبوره خرابات و بایره معابر جبال مذکور کلا مفتوح
و گشاده گشته بجهة عبور و مرور لشکر فرنس حایل و مانع بهیچوجه نمانده و بغیر از دو قلعه محکم و دو شهر معظم
دیگر شهر قلعه دار در تصرف پادشاه سردینیه باقی نگذاشتند بدین واسطه و نیز بواسطه مصالحه مزبوره
سلاطین متفقه ممالک ایطالیا و استاریا از معاونت و امداد یک دولت قوی مأیوس و
محروم گردیدند که بقدر پنجاه شصت هزار لشکر جرار در قوه داشت که بعرصه جنگ در رزمگاه فرستند
و علاوه براین در هنگام ضرورت بملاحظه استحکام مملکت مضاعف شصت هزار نفر کومک
و امداد بدوستان خویش میتوانست داد مورخ گوید این مصالحه را پادشاه سردینیه مجبوراً کرد
و جز مصالحه چاره نداشت و شدت غلبه و حدت صولت و سورت هیبت لشکر جنرال ناپلیون
بحدی بود که آن پادشاه از اتفاق و اتحاد دو داماد خود که هر دو از سلسله بوربان که از درای
اخلاف و ذراری اسلاف سلاطین مملکت فرنس بودند دست برداشت و حال آنکه اول
اجتماع و اتفاق ایشان بر مخالفت دولت جمهوریه فرنس در نهارت او بود و ابتدا اقبال
مبادرت را باتحاد و اتفاق ایشان بر جهره سایر دولتهای فرنگستان باستیصال و اخراج
دولت جمهوریه فرنس و استقرار و استقلال سلسله بوربان در پای تخت سلطنت خود او مبنا
صواب و صلاح کشور با وجود اینمعنی در قوه خود ندید که از ربقه اطاعت و انقیاد و کمند مطاوعت
و امتثال حکم جنرال ناپلیون سر پیچیده گردن بنهد الحاصل در اوایل ماه می که بیست و دویم جوزای
آنسال باشد در روز ب قلاع کانی و طرتانه و الکسندریه را بر دی لشکر فرنس مفتوح گردانیدند جناب
سردار اعظم امر فرمود که متفرق گردیده سرداران لشکر را بقلعه طرتانه مقرر و بدانجا حرکت دادند و جنرال
بولیو سپه سالار عساکر استاریه چنانچه سبق ذکر یافت بآن طرف رودخانه پو فرار کرده بود و
و تدارک دیده که در مقابل قلعه والنسه معبر رودخانه مزبور را محافظت کند و نگذارد لشکر فرنس
از آنجا از رودخانه عبور نماید لیکن در اول بهار که قرارداد چنین شده بود که پادشاه سردینیه قلعه
مزبور را بتصرف لشکر فرنس دهد تا لشکر مزبور تواند از آن راه از رودخانه پو عبور کنند و بر خصم خود
تاختن آرند خصم نیز از این معنی آگاه شده در صدد تدارک منع دشمن در آن سرزمین برآمده بود بیچاره
غافل از تدبیرات سپاه گردانی و رموز دانی ناپلیون نداشته که او خصم خود را فریب داده فرصت

اورا باطرف و توپخانه خود را بجانب دیگر خواهد نمود چنانکه جنرال ناپلیون محض اینکه خصم را از جاده
راست روی خارج سازد و از دایره درست رفتاری بیرون اندازد و دشمن را فریب دهد بجز اینها
خود قبل از وقت مکنون خاطر خود را ظاهر ساخته و دفع حرکت را بایشان آموخته بودند جنرال سبسته
نار بقلعه الکسندریه که از قلاع ملوک متفق ایطالیات رسیده بود که افواج چند بسمت شهر والنه
بتعجیل ایلغار داده و جنرال اکرو از قلعه البه که در ملوک ماتت فرات ولایت پدمونت و در کنار رود
خانه تارتانه در شش فرسنگی شهر تورین واقع است حرکت کرده که در دهنه رود خانه سردیه اردو زند
و جنرال شرورید و جنرال لهرب بسمت ولایت دو الهمار تارتانه که در ملوک متفق ایطالیا واقع است
روانه شدند که بقدر سه هزار و پانصد نفر از بهادران افواج قاهره نیز در آنجا جمع گشته بودند فی الحال جنرال
ناپلیون با افواج گزیده و سواران نخبه مزبوره و بیست و چهار عراده توپ عقب تا طرف راست خود گردش
کرده بتعجیل تمام بسوی شهر پلزنزه که از ملوک پرمه و در کنار رود خانه پو واقع است ایلغار کرد تا رفت
خصم آگاه شود و از تدبیر آن سردار مورد اشتباه گردد معبر رود خانه پو را گرفته از همان مکان بنای
عبور از رود خانه مزبور گذاشت و حال آنکه خصم چنان پنداشت بل یقین قطعی داشت که ناپلیون
در مقابل شهر والنه از رود خانه پو عبور خواهد کرد و در استحکام و رصانت و نگاهداری و صیانت آنجا
اقدام مینماید لهذا در ساعت جنرال ناپلیون بطرف راست خود گردش کرده و بآنجانب که در
حرکت بود یکدفعه براست مخالف مرخ گشت همگی جنرالهای او که از مکنون ضمیرش آگاه بودند بالتمام
امر به سپاه ظفر فرجام تابعه خود نموده که هر یک از مقر و مقام خود حرکت کرده و جنرال ناپلیون از
پیش و آنها از دنبال روان در روز دهم ماهی که عبارت از روز یازدهم و سیزدهم توربیال
مزبور باشد سه ساعت بعد از ظهر روز مزبور مانده بود که آن سردار هوشیار با لشکر شانزده لیق که عبارت
از شانزده فرسنگ باشد مسافت طی کرده بود در همان ساعت ورود بکنار رود خانه رفته
القدر در آنجا توقف نمود که پیشاپیش لشکرش باطرف رود خانه گذشته شد مورخ گوید زود رسید
و ملکه که اهل شهر پلزنزه واشنند در هر دفعه پانصد نفر پیاده یا آنکه پنجاه نفر سوار میکشید را بند
و زیاده بر آن گنجایش نداشت و همچنین آب رود خانه رونده تر از روان و شدتر از عادت بدین
و زیاده تر از یک ربع میل که ربع ایرانی باشد عرض داشت و از جنرالهای لشکر فرنس کیلادل

اول از رود خانه مزبور با پانصد نفر از بهادران بحر امواج افواج قاهره چون آب عبور کرد و سردار
رشید جنگ آور جنرال لانش بود که خواست انطرف رود را از دو یکسره در کار سپاه
خصم خبردار گردد که مبادا علی الغفله خود را با مکان رسانند و عبور لشکر را مانع آیند در انطرف
رود خانه دو دسته از سواران سپاه خصم که قراول آنجا بودند که سعی و اجتهاد بر میان بسته
که عبور لشکر فرنس را مانع شوند از عهده بر نیامدند بجز و اینکه پای لشکر فرنس بلب رود خانه رسید
ایشان مرکز خویش را خالی ساخته حالی فرار اختیار کردند و در شب هشتم ماهی که عبارت از
شب هفدهم تور باشد عساکر فرنس بالتمام به سپه سالار خود ملحق شده شب دیگر جسر و قنطره
بجهه عبور سپاه که بر روی رود می بستند با تمام رسید و لشکر فرنس از آنجا مانند سلسله مور از عقب
یکدیگر عبور و مرور نمودند و در این اثنا سپاه جنرال لیپتی که از عساکر دولت استاریه بود در وقت
عزمت لیل از شهر پاویه بقریه فام بو که مقدار یک لیق از پلزنزه مسافت داشت وارد شد
و این لشکر هشت فوج پیاده و هشت دسته سواره بودند که در روز هفدهم تور بعد از ظهر ناپلیون را
خبر دادند که مجموع خانها و منارها کلیساهای قریه فام بو مملو و مشحون از لشکر استاریه گردیده
و در بعضی راهها و معبرها که از شلوک رزهای قریه مزبور میگذرد توپها را گذاشته راهها را مسدود
ساخته اند جناب جنرال ناپلیون از این واقعه اندیشناک شده فرمود که هرگاه قریه مزبور در تصرف
لشکر خصم بماند علی التوالی امداد از لشکر استاریه بآنجا خواهد رسید و ساعه فساعه زور و قوت
ایشان بیشتر خواهد گردید آنوقت با وجود چنین رود خانه عظیم پو در عقب داشتن و با ایشان علم
رزم افراشتن دور از طریقه حزم خواهد بود لهذا امینی لازم شد که دقیقه و آنی درنگ جایز نداریم
و فرصت را غنیمت شماریم و لشکر خصم را از قریه مزبوره برانیم و ایشان را در سر راه عبور لشکر جای
جسته و مانند خار و ران سرزمین رسته باتش انهزام بسوزانیم و خاشاک وجود شان را بباد هلاکت
و دهاجم و در ساحه متفرق و پریشان سازیم بنا بر آن سردار هوشیار در خور آنکه زمین و
گنجایش آن مکان احکام صادر فرمود که سرداران لشکر او از مقر خویش حرکت کنند و دوش
بدوش رو بجانب خصم سبک عنان و گران رکاب دارند فی الحال لشکریان بموجب فرمان
در یکساعت قریه مزبوره را جزو قهرا از تصرف لشکر استاریه بیرون آوردند و لشکر مزبور نیز از

از بس که ستیز و آویز تیز نمودند آن شب گرد انگیز فرار و گریز زدند و از آن حمله جمله توپهای ایشان را بجا
گذارده و سه عدد بیدق و دو هزار نفر اسیر و دستگیر ساختند و بقیه لشکر شکست خورده هزیمت یافتند
و جنرال لیپتی از فراز و بلندی قرار به نشیب و پستی فرار افتاد و با اضطراب و اضطرار تمام خود را
بقلعه پشقیان انداخته و آنجا را از تعرض دشمن لجا و پناه خود ساخته چون قلعه مزبور از مکان جنگ
دور و مسافه نیز رفت که وقتی پناهگاه سپاه در زمان خواهد شد باین جهة چندان اهتمام در تعمیر و استحکام
قلعه مزبور نکرده بودند مگر اینکه چند روز قبل از این واقعه شک از توجه ناگهانی جنرال ناپلیون بآن
سمت آگاه شدند بنای تعمیر و مرمت گذاشته بالجمله از اسرای این جنگ معلوم کردند که جنرال
بولیو سپه سالار عساکر متفقه ملک استاریه در حرکت بوده است که در پشت قلعه خام پو جانب
جنام نزول و رایت اعلام در دو کرده و آنجا را محکم و رصین و استحکام دستین ساز و در آنجا از سپاه
فرنس راه مسدود بر کاه لشکر منصور فرنس بجرات و جسارت در جنگ نمایند ملاحظه برند
و صدمه هالک زنند جنرال ناپلیون پس از آنکه از این مقدمه آگاه و از تحریک لوای عزیمت سپه
سالار استاریه بدان جایگاه مورد اشتباه آمد فرمود که چون سپه سالار مزبور از شکست لشکر
تابعه جنرال لیپتی که بعد از ظهر روی داده هیچ به آگاهی ندارد و شنیده اند که قلعه خام پو بجهة تعرض
لشکر فرنس آمده احتمال دارد که چند فوج بقریه فاواقه روانه سازد که در کمین گاه لشکر فرنس کند
اقامت اندازند لهذا بجز[illegible]ب امر فرمود که مقارن قریه مزبور صف آرائی کند و جنرال سیزار
حکم کرد که با نفر و هنگام حرب امداد بجنرال لهرب رساند پس از انجام فرمایشات و احکام او هم
سرداران مذکور که از هر رهگذر خاطر خویش را جمع ساخت رایت رجعت را بشهر بیه بستند
که مقر و کوکبه خود داشت برافراخت مورخ گوید که هرچه جناب ناپلیون پیش از وقت با قضای
حدس صایب مستقل حال و وقایع امور را گفته گوهر حقیقی بود که متقب ذهن ثاقب شده بود و تیر گمان اندیشه
بهدف یقین پیوست چنانچه جنرال بولیو وقتیکه شنید که جنرال ناپلیون بسمت شهر بیه بستند توجه
کرده و با یلغار تمام بسوی شهر مزبور شتافت لهذا مجموع لشکر خویش را بحرکت آورده و از هر سمت
سرداری تعیین و روانه ساخت و خود نیز با سپاه بستند در نهایت سرعت و جرات روانه گردید
که بلکه قبل از جنرال ناپلیون وارد کنار رود خانه شد عبور لشکر فرنس را از برابر شهر بیه بستند مانع

مانع شود اتفاقاً بیک فوج سوار پیش قراول ستون لشکر استاریه که جنرال بولیو خود در میان ستون
مزبور بود بطلایه لشکر جنرال لهرب برخورده فورا مراجعت کردند که ظهور لشکر فرنس را بعرض
جنرال بولیو رسانند قراولان سپاه فرنس بمجرد دیدن سوار خصم تفنگهای خود را راست کرده
بطرف خصم آتش دادند تا چشم گشودند از سوار خصم اثری نماند جنرال لهرب چند نفر از صاحبمنصبان
و از سرکردگان و یکدسته از چنداول لشکر خود همراه برداشته به پیش سپاه خود تاخت که سبب
انداختن تفنگ را معلوم سازد و از واقعه مستحضر گردد لیکن در هنگام مراجعت راه خود را تغییر
داده از طرفی که رفته بود نموده از جانب دیگر برگشت قراولان سپاه خود بتصور آنکه از لشکر خصم
است سردار خود را نشانه سهام گلوله جان سوز ساختند طایر روحش از آشیانه بدن پرواز
کرد بیچاره سردار نیز در تاریکی خورده خبر این واقعه غم افزا قریب دو ساعت بصبح مانده بعسکر فرنس
مسموع جناب ناپلیون بناپارت رسید فی الفور جنرال برتیر را بجای او بسرداری افواج پیش
قراولان مزبور تعیین و روانه فرمودند وقتیکه آن سردار جدید بمیان لشکر رسید اغتشاش عظیم
و اضطراب تام در میان ایشان ظاهر دید شارح این وقایع گوید هنگامیکه جنرال ناپلیون با شکوه
و جلال از حد افزون داخل ولایت پرمه شد در گذرگاه رودخانه طربیه بود که نواب شاهزاده
پرمه وارد حضورش شده مستدعی عفو و بخشایش از جنابش شدند و از روی عجز و الحاح درخواست
مصالحه و حمایت از آن سردار مروت شعار نمودند و آن جنابش مسئول شاهزاده
مزبور را باین شروط مقبول داشته که مبلغ چهار کرور دیه فرنس که معادل سیصد و بیست هزار
تومان میشود پول نقد و علیق الدواب لشکر را مادام توقف و اوقات عبور در هر دو کار رسانی
نماید و یکهزار و ششصد راس اسب بجهة توپخانه و سواره نظام فرنس بدهد مورخ گوید علاوه براینها
چندین عدد از اعمال بدایع ارباب صنایع آن ولایت که در خوبی مشهور آفاق است از شاهزاده
ولایت پرمه حکما گرفت از آنجمله از جمله پرمه بیست عدد تصویر که از عمل نقاشان بی نظیر قدیم
بود فراهم آورده و در میان آنها یکی بود که شاهزاده پرمه یکصد و شصت هزار تومان وجه نقد
داد که آن تصویر را باو بخشیده و از پای تخت او بیرون نبرند و کلای جنرال ناپلیون که در شهر پرمه
برای جمع آوری تصویرهای مزبوره بودند اراده کردند که وجه را بگیرند و تصویر را واگذارند

این خبر بجنرال ناپلیون رسید او ان را اجازت نداد و تصویر را بعقود مزبوره ترجیح داده و فرمود که اندک زمانی این مشت نقود دست فرسود و اتلاف و پایمال اسراف خواهد شد و این نقش بدیع ابد برآرایش و زینت شهر پاریس خواهد افزود

نگارشته خامه وقایع نگار میگردد که در دهم ماه می که هیجدهم ثور سال مزبور سپاه ظفر پناه فرنس از شهر کدال پطرلنقو حرکت کرده بسمت شهر ذوالحصار لادی من توابع سواد اعظم ملوک لومباردی که از ممالک ایطالیا و در کنار رود ادّا واقع میباشد روانه شد و جنرال بولیو سپهسالار عساکر استاریه قبل از وقت در حوالی همین شهر مزبور با عساکر ابواجمعی سپاه نیدار و رادل مینی که دو سردار اعظم ایشان دولت استاریه بودند ملحق شده بر عدت و قوت خود افزوده بود و جنرال کالی و جنرال واکرساویک با جمعی از سپاه استاریه بسمت شمالی شهر میلان و شهر کستو مامور و اشتغال با ایشان حکم کرده بود که قبل از لشکر فرنس وارد آن دو شهر مزبور شوند و طرق و شوارع آنجا را در استحکام داده از عبور و مرور لشکر فرنس مصون و محروس دارند جنرال ناپلیون که از این وقایع و طراحی لشکر خصم آگاهی داشت بر این معنی جازم گشت که بطریق ایلغار عازم آن سمت شود و پیش از آنکه آن دو سردار بزرگ استاریه بمکان معهود و معین خود وارد شوند سر راه ایشان را گرفته ضربت مهلک بدیشان رساند لیکن در عرض راه بشهر لادی او را یک جوق جنگ آور بهادران چنداول لشکر دشمن تلاقی روی داد و بعد از ساعتی کشاکش و منع و طراد بسیار و ستیز و آویز و گیر و دار بی شمار چنداول مزبور تاب مقاومت نیاورده بجنگ گریز مرحله نورد وادی فرار گردیدند چون فتح و ظفر نمود فرنس بصولت تمام آنها را تعاقب کرده در هر جا دست کوشش می بگریبان کشش مشتی تا بدامان ستیجان یکدیگر هم عنان تا نزدیک و نهایتا داخل شهر لادی شدند هر چه سعی و تلاش کردند که دروازهای شهر را بروی لشکر فرنس بسته مفید فایده نیامد فراریان در شهر بند اضطراب و پریشان افتاده راه چاره را مسدود دیده دروازه دیگر شهر را مفتوح دیده از ملاحظات پیاپی و صدمات مقتداران دروازه بیرون شهر دویدند و از پل رود خانه ادّا که در شهر مزبور در کنار آن واقع بود عبور و جنرال بولیو سپهسالار لشکر

لشکر استاریه در خارج شهر مزبور با دوازده هزار لشکر پیاده و چهار هزار سواره و سی عراده توپ در دوازده مکان جای مناسب برای لشکر خود گرفته بود جنرال ناپلیون که در مقام ضرورت از موانع طبیعی و مصنوعی احترازی ننمود بسرداران و رؤسای لشکر خود امر فرمود که در همین روز پیاده هنگام از پل گذشت و از آتش توپ و تفنگ لشکر خصم که اطراف پل را گرفته بودند اندیشه ننمودند و این کارنامه مردانه که عمل شجاعان زمانه و چیره دستان فرزانه است در زیر آتش فروزنده و نایره سوزنده دشمن و امن پروای جسارت بر کرد لاوری و جرات استوار نموده از پل عبور و دشمن را غرق دریای حیرت و مستغرق لجه خوف و دهشت کرد لهذا چند ساعت لشکر را در شهر لادی امر باستراحت آسایش فرموده و یکساعت بغروب آفتاب مانده جنرال بومانت را حکم داد که با فوجی سواره از یک گذرگاه که بقدر یک فرسنگ بالاتر از شهر لادی پیدا کرده بودند از رود خانه ادّا عبور نموده در همین لشکر خصم باتش افشانی مشغول و توجه خصم را بطرف خود راجع گرداند و در همین وقت هر قدر از توپ را دست رس داشت در مدخل پل مزبور و در آن نزدیکی در هر جا که مناسب دانست جای داد که توپهای خصم را که در اطراف پل گذاشته دو هم آنها را هم در مدخل پل راست نموده بودند در مقابل جواب گویی باشند در وقتی که توپهای صاعقه کردار رعد آهنگهای رعد آثار مانند تگرگ از اطراف اندامیبارید و گلهای آتشین در آن سرزمین میکاشت جنرال ناپلیون خود پیش رفته دو عراده توپ را بطریق نشانه راست کرد که از طرف دشمن از ضرب متواتر گلوله آن دو توپ احدی یارای آن نداشت که نزدیک پل رود و بعزم خراب کردن آن و نقب زدن امکان قدرت داشته باشد چون جان پناه و مرد رو یک سمت قلعه برود خانه مشرف و مشرف بر آن بود و جنرال ناپلیون افواج بهادران سپاه فرنس را بوضع ستون در نزدیکی عقب جان پناه قلعه جای داده بود فی الحقیقه در آن مقام نزدیکتر بتوپهای خصم از صفوف پیاده ایشان بود زیرا که پیادگان مزبور در پشت مکان بلندی صف بسته بودند که از گلوله توپهای لشکر فرنس در پناه باشند همین که جنرال ناپلیون اندک سستی و توانی در آتش افشانی توپهای خصم استنباط کرده دانست که فوج سواره اش از گذرگاه رود خانه بسلامت گذشته از طرف راست لشکر خصم باتش افشانی مشغول گشته اند فی الفور امر فرمود شیپور

یورش و بالابان نیز پیش را یورش و نوازش درآوردند و سرستون لشکرش یک نوکت
یک پل بدخل پل رسیده بقدم زده و یورش در عرض مدت چند ثانیه از پل گذشته و همان
وقت توپخانه خصم را در همان وقت صاحب شدند مورخ گوید دران هنگام که ستون لشکر فرنس
بحکم یورش بیکره که به پل رسید باعظم مخاطرات گرفتار بودند چنانکه از شدت یورش گلوله
و از کثرت آتش افشانی خصم انقلابی در لشکر پدیدار شد فی الفور جنرال لانث و جنرال برسیرد
جنرال دالمس به پیش ستون لشکر افتاده بصولت پلنگ و آهنگ نهنگ بیلی با ایشان زده
همچنان لشکر را بسرعت و جرات تمام از پل گذرانیدند که چندان ضرر جانی با کتهاوارد نیامد
و علی التوالی حمله بصفوف دژده دشمن برده که مجال جولان توسن زده خورده در مقابل بگردند
پای ثبات و پوی هزیمت و گریز را از برق و باد استعاره نموده با اضطراب و اضطرار بسیار
سمت شهر کریمه فرار و مجموع توپخانه و قورخانه و چندین بیدق و علم و دو هزار و پانصد نفر اسیر
سلامتی جان خود و لشکر منصور فرنس واگذاشتند مورخ گوید این جنگ را در چنان مقام صعب
و دشوار بنوعی بقوت قلب و جرات خاطر فتح کردند که از جمله فتوحات معظم جنرال ناپلیون محسوب
داشته اند در همین جنگ بود که نهایت شجاعت و دلاوری فی نفسه از ناپلیون ظهور یافت چنانکه
مذکور شد در پای پل دو توپ را محاذی نشانه راست آورده و این کار بزعم اهل نظام عمل یک
سرجوقه بود حاصل انتها از راه تملق لقب کارپارل یعنی سرجوقه کوچک باو دادند علامه دراین
جنگ دویست نفر از لشکر فرنس کشته گشت وقتی که ناپلیون در جزیره سنتلینه تشریف داشت
گذارش جنگ شهر لادی را که عبارت از همین جنگ باشد در نزد او میخواندند باین فقره رسیدند
که جنرال ناپلیون چون تیغ عریان و شاهین جوهر ذاتی در هر جبلی خود را از گذشتن پل رهگذران
نمایان و ظاهر ساخت اول کسی که پای عبور بانطرف پل نهاد او بود و جنرال لانث دومی بود
که بعد از ناپلیون گذشت جنرال ناپلیون از ایراد این فقره که خلاف واقع بود متغیر گشته قلم و
دوات خواست و نسخه اعتقاد راقم این مطلب را حذف و باطل گذاشت و کشف سرگذشت تقدیم و
تاخیر گذشتن من و جنرال لانث را از پل غلط نوشته بلکه اول او از پل او گذشت و بعد از او من
و غلط کتاب را تصحیح کرد علی ای حال جنرال کالی و جنرال واکاویک چنانچه قبل ذکر یافت با سپاهی

با سپاهی گران از سمت شمالی مامور بودند که بشهر میلان و شهر کسنو بروند پس از وقوع جنگ
لادی و شکست لشکریان نمسان در مقابل شهر کسنو از رودخانه ادا عبور کرده بواسطه شهر برشه فرار
نمودند و بر ایشان یقین شد که لشکر فرنس بشهر منتوان خواهد رفت و آنجا را نیز که در کنار رودخانه
ادا واقع است متصرف شده قبل از آنکه قلعه مسخر شود و یا اینکه آذوقه انبار کنند نگاهداری
خواهد کرد بالجمله از وقایع اتفاقیه اینکه جنرال ناپلیون بعد از فتح لادی شبی برعادت مستمره
در گردش اردوی عساکر بود جمعی از دستاقهای لشکر اسپاریه برخورده که در میان ایشان
یکنفر از سرکردگان پیر سالخورده ولایت هنگری بوده جنرال ناپلیون را نمی شناخت شوخی
از او سوال کرد که کار و بار شما با چگونه میگذرد آن سرکرده سالخورده گمان شوانست کرده
نمود بسیار بد میگذرد و کار لشکر و امر مملکت بالمره تباه گشته است زیراکه بهیچوجه مرحله از مرا
حل کار خود را نمیتوانیم باقدام فهم ناقص و عقل قاصر پوییده و کل تدبیر و تمهید از سالخوردانی
و توانائی پوسیده معاملات این جنگ و پیکار در بازار هر دو رسته کار را بیکنفر سردار جوان روی
داده که کالای کار و بار ما یکسره کاسد و امور ملک از تدبیرات او بالمره فاسد افتاده چراکه
اصلا از مراتب خیالات و تدبیرات او پی نتوان برد شراب تهدی که در جام بی سرانجام
ما کرده و مست غفلت ساخته هیچ وارد بی هوشیار نمیتوان شد چنانچه دقیقه او را در پیش روی
و عقب سر خود می بینیم و لحظه در میمنه و میسره خود مشاهده میکنیم پیوسته از کار او متحیر و سرگردان
و واهم و حیرانیم که از کدام جانب جنبش حرکت رانیم و بکدام سمت سمند مرکب دوانیم در چه مکان
بکجانب او گراییم و در چه مقام از در مصالحه با او درائیم و در کدام قلعه متفرد رود و در شویم و در کدام
شهر و کشور رهگذرگاه و معبر با او ملاقی جوییم و از راه کدام رودخانه با او طریق برابری پوییم و از سردار
لشکر با اعدی میشنفید که خویش را بکدام مکان مکین و قرار دهد و بکدام سرزمین خیام توقف و
آرام زند بهر جای که نشان نمایند او را در همان مکان یابند و بهر طرف که توسن نظر را گرم جولان
نمایند او را در برابر خود حاضر و موجود بینند فی الحقیقه بدین طریق جنگ اعدی را یارای برابری
واین قسم دعوا هیچکس را قوه دلاوری نیست هیچ جنگجوی اسباب این نوع نبرد در میدان
آورده نیاورده و هیچ زبردستی در هنگام دست بردستی بالای دست او نبرده این طور

سازمجادله و قانون معاقله که او ساز کرده مخالف قانون جنگ قدیم است و اگر این جوان مقبل
مدبّر بهر طرف روی کند هیچ مُراد از اطاعت او سرپیچ نتوانند شد زیرا که علم و تدبیر جنگی او آموخته
اسباب مکاتب و حوالی کراندوخته و اکنون بکار میبرد نشنود در مدارس جنگ تعلیم نشده و دا
نایان فنون مبارزت را بهیچ وجه آگاهی بهم نرسیده سالهای دراز باید که شرحش قلم مشغف بوده باشد
در راه در وش جدال پیش گرفت و در مقابل او نیز قتال ارکیش فایق آمدن باوجود و ان طاقت
و توان هرکس است و در مطار سیمرغ زرکمین جناح جلوه هر کس القصه مورخ گوید پس از آنکه
لشکر استاریه در کنار شهزاده شکست فاحش خورده با اضطراب و اضطرار تمام طریق فرار سپرد بیار
سرداران لشکر استاریه نیز در هر جا که بودند و خبر این شکست موحش را شنودند رخت هزیمت و
فرار باقصی ممالک ایطالیا کشیدند و عساکر منصوره فرنس ایشان را تعاقب کرده تا مسافت
چندین منزل از شهر میلان که دارالحکومه ایطالیاست بانطرف گذرانیدند و مجال توقف و درنگ
بایشان ندادند تا اینکه پیشاپیش عساکر فرنس بولایت کرایانر که از ولایات معظم ممالک ایطالیاست رسیدند
در شهر کرمانه که دارالحکومه آن ولایت است خیام اقامت افراشتند و حوالی شهر مزبور را محل اردو قرار
دادند با وجود یکه شهر میلان که پای تخت ایطالیاست چند منزل در عقب لشکر فرنس مانده بود
بواسطه استحکام چنان انتظام و متانت اعدای از آغاز عساکر فرنس جرات این معنی نکرده که داخل
شهر مزبور شوند و برابای آن شهر عظیم ضرر و خسارت رسانند لیک حکام و مباشرین دولت استاریه
باتفاق فرمانفرمای آن ولایت و عموم آنان از شهر میلان بیرون رفته شهر مزبور و اهالی آنجا را بجوان
مردی و فتوت و نیک نفسی و مروت خصم واگذاشتند و تمامی امرا و اعیان و اشراف شهر میلان
بلکه عموم بزرگان ولایت لامبردی جمعی از روسا و زعمای ولایت را همراه خلیفه میلند بحضور
سپه سالار عساکر فرنس روانه ساخته عرض اطاعت و بندگی و اظهار عجز و شرمندگی از جانب
اهل ولایات کرده مستدعی عفو و مرحمت کردیدند جنرال ناپلیون ملتمس ایشان را قبول نمود و در روز
پانزدهم ماه می مطابق بیست و ششم ثور سال مزبور با فتح و فیروزی داخل شهر میلان شدند و در
همان روز ورود تمامی اهل شهر و افواج قراول بیت که ملبس بلباس سبز و قرمز و سفید بودند و سالاری
شاهزاده سرخ مائی استقبال ملوکانه نموده با جلال و شکوه وارد شهر ساختند با بجوان سپاه سالار هوشیار

هوشیار پس از ورود شهر امر بسرداران خویش نمود که جنرال آجرو با سپاه ابوالجمعی خود حرکت
نموده قراکوه شهره بلوک توپه را متصرف شود و جنرال سرویر را ضبط شهر لادی و شهر کرمانه مامور داشت
و جنرال لهرب را بتصرف شهر کامو و شهر کسنو و شهر لوکه و شهر پدیشان نامزد فرمود و حکم داد که
شهر آخرین را که بسیار محکم بود محل آذوقه و ادوات حرب قرار داده و از تهیه و تدارک لازمه
ظفر پناه است در آنجا جمع آوری کنند و ساخلو مضبوط در آنجا گذارد و الحاصل پس از اتمام این
امورات و بعد از جابجا ساختن لشکر نصرت اثر اعلام نامه مشتمل بر وقایع امور اتفاقیه مرقوم
داشته در میان الکاه بوسیله لشکر خود خطاب کرد که ای صاحب همتان با عهد و وفا شما ها مانند
سیلاب از قلل جبال الپ بین سرازیر شده هر چه مقابل شما آمد همه را خراب و ویران کردید
ولایت پدمونت از ضرب صدمات شما از زیر بار ظلم و ستم دولت استاریه خلاصی یافته بدولت
فرنس متعلق و رایگان شد و دارالسلطنه میلان الآن مال شماست و ولایت معظم لامبردی
مغلوب شما شده پرچم لوای نصرت انتمای جمهوریه فرنس در اکناف و انحاء آن
دیار از نسیم فتح و ظفر در اهتزاز است و انوار غلبه و استیلا بر چهره تابان شاهزادگان ولایت
پرمه و شهر مادنه حیات خود و ثبات و دولتشان را منوط بجوانمردی و فتوت و مردانگی و مروت
شما داشته اند و لشکری که قبل از این شما را در ورطه تخویف و تهدید گذاشته بود و اکنون از قوه
ایشان بیرون است که شدت اتحاد سیل بی زنهار حملات شما را سدی بسته باز دارند و همه
خس و خاشاک را در مقابل صولات شما بجای روی و حدید گذارند نه رودخانه های پو و تسنو
اده توانستند شما را اگر و از تعاقب ایشان مانع شوند و نه در برابر شجاعت و دلیری شما تاب
و ثبات آورند بجان بیست و صولت که از کوههای الپ بین گذشتند و از مواضع عظیمه بر تهلکات
و آسانی عبور کردید از تواتر فتوحات دلیرانه شما قلوب اهل مملکت فرنس مملو و محظوظ از نشاط و
انبساط شده روسای جمهوریه که امنای دین و دولت شما هستند امر فرموده اند که محض یادگاری
فتوحات شما در شهر پاریس و در کل بلاد مملکت فرنس انجمن جشن و مجمع شادی بر پای دارند
و تمامی اقوام و اقارب و خویش و پیوند و زن و فرزند و پدر و مادر و برادر و خواهر و دوستان
و آشنایان و محبوبه و معشوقه شما باقبال بیزوال و خوش بختی و بهروزی و شکالی و پیروزی شما سرائ

شادی پوشند و ثیاب خوشحالی پوشند و ایشان هر یک آرزوی مفاخرت شما را در شمار متعلق
و منسوب خویش محسوب میدارند بهادری ای صالداتهای جان نثار تا امروز بسیار کارهای
بزرگ از پیش برده اید لیکن ملاحظه کنید که آیا پس ازین دیگر امری که اقدام بدان نمایید
دارید یا نه اگر ما تمامی در کار باکذاریم نکته سنجان روزگار چه بگویند ایراد بما خواهند گرفت
و در مقام بحث خواهند گفت که ما میدانستیم خصم را چگونه مغلوب کنیم ولیکن نمی فهمیدیم که نتیجه و ثمر
فتح را بچه نحو حاصل نماییم و استیلا بر دشمن را بچه نوع اقدام داریم که نقصان در آن پدید نیاید
وای صالداتها درست تعمق و تأمل نمایید که این حکایت غریب که در روزگاران پاینده
ماند اهل روزگار هستند ما را هدف تیر ملامت می سازند و میگویند از شهر کو که سواد اعظم
مملکت پیمل است و جای آرام و آسایش و مقام عیش و آرامش حقیقی ما در آنجا خواهد بود چشم
پوشیدند و متحیر شهر لابرودی و شهر میلان کوشیدند و اکتفا بهمین دو شهر نموده دست از
گریبان خصم برداشته و او را بهم جان گذاشته و در آنجا بعیش و عشرت مشغول شدند حاشا و کلا
باید عقیده شما این نباشد بلکه غیرت شما اقتضا می کند تا خصم را مخذول و منکوب و دولت
کثیر المنفعت پرحاصل پیمل و سواد اعظم کوبل و دار الخلیفه روم را بحیطه تصرف بیاورید آسایش و آرام
و در این بلاد را که تا حال کرده ایم حرام خواهند دانست و من می بینم که شما الآن و بالفعل میخواهند
که بدون درنگ اسلحه حرب و جنگ برداشته استقبال بفتوحات عظیمه و فتوحات جسیمه را
استعجال نمایند و مرا یقین قطع حاصل است که بالین نرم و ملایم آرام و استراحت در این بلاد
در مزاج غیور شما سخت ناهموار و درشت و دواج دیباج و پرنیان در زیر پهلوان شما تخته زار
خارپشت است و من دانسته ام که تا خصم را مستاصل نسازید و تیغ ممالک ایطالیا و روم
نپردازید و خاطر از کار دشمن فارغ نگردید شربت راحت در مذاق و مشرب شما تلخ و ناگوار
و قبول استراحت بر طبع بلند شما ناسازگار خواهد بود و پس بر ادهم صبا رفتار تعجیل بر نشینید
و توسن حرکت را بسرعت تمام درین و سنام برنهید که تا بیشتر رویم و بر دشمن بتازیم و سینه ها
از کینه خصم بپردازیم و دفاین و خزاین بر گیریم و غنایم موفور فراهم آریم و تیغ انتقام از نیام
آخته کار دشمن را یکباره ساخته بقطع ابدی تعدی و انقاد دل ایشان پرداخته صفحات ممالک

ممالک را از لوث وجود آنها پاک نموده و جفا و جوری که از اعادی بی باک بدولت ما رسیده
کسانیکه از دودمانهای فاره باعث بلوی و دعوای اهل مملکت شدند و تیغهای خونریز خصومت
در میان اهل مملکت نهادند و بنامردی و خیانت در رای دولت ما را بقتل رسانیدند و جهازات
جنگی ما را در بندر تولان بآتش کینه سوختند سزا و جزا دهیم و لکه کیفر و مکافات بر گردن اعمال
ایشان نهیم اکنون مجال جنگ در رسیده و اوان خودداری و درنگ سپری گردیده ولیکن
ای صالداتهای شجاعت پیشه صداقت اندیشه فرنس باید عموم رعایا و برایای ممالک متصرفه از
خیال خوف و هراس بیرون روند که هر جای را مسخر نماییم بهیچوجه ضرر و زیان بمالی و جانی که از
خصایص رأفت و مهربانی است بایشان نرسانیم و بهر شهری که روی آریم از در مهر و لطف در آییم
خاصه در حق اهالی ممالک ایطالیا و روم کمال محبت و دوستی را منظور داریم و ایشان را
از نسل پروتث که از سلایل جلایل پیمو میدانیم که این ممالک را آن دو مرد نامدار آباد و معمور
و مردم را از وجود نیکو خویش دلشاد و مسرور ساخته اند و منظور ما این است که مرسوم و
علامات آن دو مرد بزرگوار را تازه برقرار سازیم و شهر کپتال را که عبارت از شهر روم بلند
قدیم باشد بکریم و بهمان شکوه و عظمت که بوده است تا کان فایز و بهره مند داریم و الواح و مجسمه
های پهلوانان قدیم را که از سنگ ساخته بودند و آنها باعث آبادی و شکوه شهر مزبور بودند
باز بجای خود برقرار سازیم و اهل روم را که از اعصار سالفه و ادوار سابقه بسبب بندگی و اطاعت
های بد اسم مجهول بچه و سر بجیب گمنامی کشیده اند از خواب گران غفلت و بیهوشی بجنبانیم
و از زیر بار محنت و بلای اهل ظلم و جفا بیرون آریم باری ای صالداتهای با غیرت فرنس ثمر
این همه فتح و ظفر داریم این است که بدایع وقایع فتوحات را در جریده روزگار ثبت و ضبط کنیم تا
تا قرار ابدی بجهت اعقاب خود حاصل نماییم و بواسطه فتوحات که شما را در بهترین ممالک فرنگستان
روی میدهد اهالی فرنس در جمیع ممالک زمین معزز و محترم خواهد گشت و صوت عدالت انصاف
و آوازه رفاهیت و امنیت این ملک گوشزد ساکنین و قاطنین اطراف و اکناف عالم میگردد
و حکام و مناشیر مشیر آسایش و آرامش در میانه اهل فرنگستان منتشر و اینگونه تفاخر که علی التواتر
بجهت اهل فرنس حاصل میگردد تاوان و غرامت مجموع ضرر و خسران که در عرض این مدت

شش سال بایشان رسیده است بعمل خواهد آمد ای اهالی ایطالیا باوفا و بعد از جد و جهد
تحصیل اینگونه تفاخر با کمال عزت و جلال و نهایت دولت و مال بجاهای خود مراجعت
خواهید کرد و اهل ولایت شما در هر جا از شما کسی را به بینند بیکدیگر نشان دهند که این شخص از
سپاه ایطالیاست بالجمله مورخ گوید جنرال ناپلیون حکم فرمود که سپاه نصرت پناه شش
روز در شهر میلان توقف کنند و از خستگی و ماندگی سفر باز آیند و نواقص و مناقص امور سپاه را
تهیه و تدارک کرده از آلات و ادوات حرب آنچه را ضرورت لازم است در قورخانه و جبه
خانه شهر میلان با تمام رسانند فی الحقیقه ولایت بدمونت از هر چیزی برای تهیه مهام
سپاهی حاصل داشت لیکن از ولایت لامبردی هر قسم اسباب که احتیاج و ضرورت بود
بهتر دست داد و از قبیل وجه نقد و لباس نظام و سواره و پیاده و توپخانه در کار بود بقدر کفاف
بل باضعاف کارسازی کرد و چنانچه رفاهیت و آسایش جنود ظفر نمود را مراتع و مزارع و منافع
ضرور در کار است صفحات مملکت لامبردی که از دو سه کوههای الپ کشیده با تنگه و جبال
ابی نین رسیده مانند سبزه زار آسمان و روضه رضوان سبز و خرم بود و همچنین از ساحل دریای
برمین الی دریای ادرانک بلدی معمور و آبادان بوده که از کثرت مزارع و کشت زار با تعداد
یکوجب زمین لم یزرع و بایر در کل آن ولایت پیدا نبود و وقتی که سپاه فرنس بسرحدات ولایت
رسید زلزله بارکان دولت دوک لا برده(?) و سالکین آن ولایت افتاده شاهزاده فرمانفرمای
آن برادر صلبی خود و حکمران خاندان استی را باستقبال سپهسالار اعظم لشکر فرنس فرستاده
مستدعی متارکه گردید و برای حصول مطلب خویش مبلغ هشت کرور فرانک که معادل
وجه ایران است پول نقد و چند هزار اسب سواری و بارکش و اقسام آذوقه و ادوات و
چندین قسم از اقسام الواح و تصویرات دلکش که هر یک از آنها کارنامه روزگار و عمل نقاشان
صانع کار بدایع نگار قدیم ممالک ایطالیا و روم بود و هر کدام مقابل خراج ولایتی برسم
پیشکش به سپهسالار اعظم لشکر فرنس داد و آن شاهزاده والی لامبردی پیرمردی بود حریص
و طمع کار مال و منال را بسیار دوست میداشت بهمین جهت هم و همین براد غلبه کرده از ولایت
خود فرار و بولایت ونیس رفت که در آنجا خزینه و دفینه و مال و دولت خود را نگاه داری

واری نماید دو سال بعد از آن در همان ولایت ونیس رخت بباد به عدم کشید و شربت ناگوار مرگ چشید و حرکتش را در حرم امپراطور ممالک استریه بود که او یکسال پیش از او ...
یافت و شهر میلان از جمله شهرهای قدیم ولایات ایطالیاست بنای آن از دو هزار و چهارصد و هشت
و چهار سال قبل از این اهالی مملکت فرنس گذاشته آباد و معمور کرده بودند و در اواخر ایام معادل
یکصد و هشت هزار جمعیت در آن شهر بوده ده دروازه داشت و یکصد و چهل باب معابد و کنایس
مردان و زنان معتکفه داشت و یکصد باب عبادت خانه دیگر و یکباب شفاخانه و یکباب حجاب
خانه و چندین باب ابنیه و عمارات عالیه ملوکانه و چندین تفرجگاه و تنزهات فرح افزا و سیرگاه
دلنشین عمده زینت و آرایش شهر مزبور بوده کلیسای جامع این شهر را در شکوه و عظمت ثانی
کلیسای اعظم سنت پطرز که در دار الخلافه روم و در بزرگی مشهور کل عالم است محسوب میداشتند با
یکصد و چهل و چهار سال قبل از این خلیفه ظلمند(?) که از مشاهیر جهان است بنای کلیسای مزبور را نهاده بود
و هنوز ناتمام بود و سی و چهار سال قبل از این جناب امپراطور اعظم اعنی ناپلیون بناپارت باتمام
رسانید و چون حکام و مباشرین دولت استریه ظلم و تعدی بسیار کرده بودند اهالی آنجا
رنجیده خاطر شده تا این قلعه آنجا استحکامی تمام داشت جنرال بولیو سپه سالار عساکر استریه
قبل از ورود لشکر فرنس بقدر دو هزار و پانصد نفر سالدات در آنجا گذاشته بود که لشکر فرنس آنجا را
گرفتند مورخ گوید چندی بعد از تسخیر و تصرف آنجا اهل ولایت پوپه(?) و اهل شهر مزبور شورش
عام کرده بمخالفت لشکر فرنس برخاستند چندین هزار از روستایان و اهل ملوک جمعیت کرده
بعزم گرفتن این قلعه شهر مزبور که در تصرف لشکر فرنس بود اقدام ورزیدند جنرال ناپلیون
بجهة اتمام حجت قاضی شهر میلان را که مرد معتبری بود نزد ایشان فرستاده لوازم نصیحت
بعمل آورده هر چه التماس نمود که دست از شرارت و افساد بکشند و پیرامون خلاف و
اعتدالی نسبت بلشکر فرنس نگردند و از شعله آتش افروز قهر و غضب جنرال ناپلیون احتراز
و اجتناب نمایند فایده نبخشید هر چه آن مرد دانا اصرار کرد ایشان زیاده بر ابرام آن کار افزودند
و از طغیان و عناد باز نه ایستادند لهذا آتش غضب جنرال ناپلیون اوج و موج گرفت و
دریای قهرش موج و جوش زد جنرال لانس(?) حکم نوشت که در کمین بوده آتش فتنه ایشان را که

که شعله ورگشته با تیغ و سنان فرو نشانند و اهل و مساکن آنها را بنار غیرت بسوزانند و در این اثنا
و سائی اشرار بقدر هشت صد نفر قرادل بکومک و امداد ساخلو شهر سیلان از پیش فرستاده
که در خفیه با ایشان هم داستان شده بدفع لشکر فرانس پردازند در عرض راه به لشکر جنرال لانت
برخورده فراری و بقریه جنگو متواری اهل قریه تاب نگاهداری نیاورده مغلوب شدند و جنرال
لانت قریه مزبور را بتصرف آورده پس از قتل و نهب امر بسوزانیدن قریه مزبوره فرمودند [illegible]
جنرال لانت این بود که بعد از آنکه اهل شهر پویه شعله آتش را از دور دیدند بخوف و دهشت افتاده
جمعیت خود را متفرق خواهند ساخت جمع عوام که از دهات و بلوک آنجا ازدحام نموده راه
فرار پیش گرفته هر یک بمسکن خود خواهند رفت لکن اعتقاد بالعکس نتیجه بخشید همین که اوباش
اشرار از این واقعه آگاه شدند رگ غیرت تهورانه عوامانه و عصب عصبیت بی باکانه رعیتی ایشان بجنبش
و حرکت در آمده بطرف قلعه شهر پویه که یکنفر صاحب منصب و سیصد نفر صالدات فرانس مستحفظ
آنجا بودند حمله و یورش برده چندان جرات و جسارت ورزیدند که ساخلو مزبور لا علاج شده
اسلحه حرب را بزمین گذارده اسیر یاغیان رو سیاه شدند جنرال ناپلیون چون صورت احوال
بدین منوال دید بلا توقف یکهزار و پانصد نفر پیاده و شش عراده توپ از توپهای جلو برداشته
بایلغار و سرعت برق آنجا شتافت بعد از ورود بدانجا چنین یافت که با این لشکر قلیل
اشکال کثیر دارد که تسخیر شهری که اقلا سی هزار جمعیت در آن باشد و همگی آن فرقه دیوانه وار مستعد
پیکار و ستیز باشند کار را زود کفایت کند و لیکن چون ملاحظه کرد و دید که اهالی دهات حوالی و حواشی
شهر همه بهمهمه و صدا و دمدمه در افتاده در صدد امداد و کومک اشرار شهر برخاسته‌اند و در آن محل
و مقام هرگاه اندک غفلت و اهمال رود و در تسخیر شهر غفلت و اهمال ورزد شاید آسیب جسیم و دهشتی
عظیم باردوی لشکر فرانس رسد و امر بکلی بدنجر گردد و از آنجا که تهور و بی باکی و تمرد و جلادت بجای خود بکار
آید در این خاصه جنرال ناپلیون بود امر فرمود تا در دم دم در دم نای یورش دمیدند و دلیران
حمله و هجوم بردند و توپهای آتش مثال را که احتراق پاره بران در هنگامه آن با جای کرده
بر بلندی ها و مشارف شهر کشیده قلع و قمع برج و باره قلعه شروع کردند در اندک زمان
جان پناه را خراب کرده رو سیاهان ناراستان را که داستان حیله و دستان جنگ

جنگ را بدست بیاورده از سر در و بدنه اخراج و خرمن صبر و قرار ایشان را بباد تاراج داد
هر چه جد و جهد کردند که افواج بحر امواج پیاده فرانس را از آمدن بتقرب دیوار قلعه مانع و رادع
آیند نتوانستند صالدات های فرانس با نیزه های دستی دروازه های قلعه را شکسته داخل
شهر و قلعه شدند و خانه های و وثاق کوچها را تصرف کرده مکان توقف خود قرار دادند اهالی
شهر و روستاییان بلوک و نواحی صولت مردانه لشکر فرانس را مشاهده نموده از شهر بصحرا راه
فرار و گریز و سواران لشکر از عقب تکاور انگیز شده اکثر ایشان را از تیغ تیز گذرانیدند بالجمله
قبل از این مذکور گردید که سیصد نفر صالدات با یک نفر صاحب منصب فرانس اسیر و دستگیر
یاغیان شده بودند غلامی یافته بدون اسلحه حرب در حالت بدی و زبونی بحضور جنرال ناپلیون
آمدند آن سردار بزرگ را آتش غضب ملتهب و از هر دو صالدات مزبور را یک نفر منحرف
کرده امر فرمود تا هدف تیر دلدوز تفنگشان ساختند پس از آن فریاد بر آورده گفت ای نامردان
بی غیرت من جای را که برای سلامتی لشکر خود لازم بود که قسم بشما سپردم و بدون اینکه
پای پایداری افشرده دارید و اندک ثبات و مقاومت آرید حال بنزد من و بیچاره معاری
بر چهره نام و ننگ خود گذارید و آنجا را با نامردی تمام بجمعی از روستاییان دون و رعایای نادان
زبون واگذاشتند شخصی که با دران سیصد نفر بود زبان معذرت گشوده عرض نمود که جنرال
حاکم در باب تخلیه و تسلیم قلعه من حکمی فرستاده و امتثال حکم سردار مشارالیه را کرد. ام جنرال نا
پلیون فرموده اولا شما در تحت اختیار و زیر حکم سردار مزبور نبوده اید ثانیا سردار مزبور از تسلط
پاریس می آمد در عرض راه در یکی از چاپارخانه ها اسب کالسکه عوض میکرد اشرار و یاغیان
اطراف کالسکه او را گرفته مجبورش ساختند که حکم بر تخلیه قلعه صادر کند ثالثا سرداری بود
اطاعتش بر شما لازم و لیکن پس از آنکه مشارالیه بشما رسید اطاعتش کردید و متعهد شدید که قلعه را
تسلیم نمایید ولی قبل از تخلیه شنیدید که بعد از آنکه از سردار مشارالیه حکم قلعه را گرفتند و بشما
فرستادند باز اشرار دست از گریبان او بر نداشتند و وی را محبوس کردند در اینصورت
چه لازم بود که شما در عهد خود باقی باشید و قلعه را به ایشان از دست دهید و خصم ضعیف
را قوی نمایید علی ای حال عذر یاور مزبور معقول نیفتاده بدیوان شورای جنگ سپردند پس از

ساحتی که خیانت و تقصیر وی ثابت گردید بوف تیر تفنگ حواله آتش ساختند و روسای
شهر و سران پر شر هفده تن بی پا و سر را گرفته پس از قتل و غارت بسیار حکم بتاراج زرگرخانهای
شهر مزبور داد و تذلیل و تسکین این طلعه باعث تمکین اهل ایطالیا شد و سیاست اشرار طاغیان
و قتل و غارت شهر مزبور موجب عبرت سایرین گردید که پس از آن بهیچوجه پیرامون فتنه
و فساد نگردیدند و جنرال ناپلیون اکتفا بآن نکرده از جمیع ولایات لامبردی برخال و کردی از
هر طبقه از طبقات اهل ولایت گرفته بدار السلطنه پاریس روانه کرد و با ایشان عهد فرمود که
پس از فراغت از تسخیر ایطالیا و روم باز ایشان را مشمول عوارف و عواطف امنای جمهوریه
ساخته بمساکن و اماکن مالوفه خود رخصت معاودت دهند مورخ گوید سبب اصلی و باعث
کلی بلوای ولایت پویه این بود که بقدر دو کرور روپیه نقد برای مصرف تدارک قشون فرانسه حواله
کرده بودند مردم در ایصال آن اکراه داشتند و همچنین بعضی اشخاص را نیز در شکنج رنج و عناد دام
ظلم و ستم بی محابا گذاشته بودند جان سخن و جای مطلب اینجاست که هر گاه دولت فرانسه از
عهده مخارج لشکرش بیرون می آمد اسیر غنای اهل ایطالیا چندان اشکالی نداشت
لیکن جنرال ناپلیون ناچار بود که مواجب و مرسوم و مخارج و مایحتاج سپاه را از خارج تحصیل
کند و از اهالی ایطالیا وصول و ایصال دارد و اهل ایطالیا را سخن این بود که ما منظور و مقصود ناپلیون
را نمیتوانیم فهمیم از یکطرف وجه نقد میگیرد و از یکطرف مدعی این معنی است که من بجهه استخلاص
و آزادی شما آمده ام و در حقیقت پول میگیرد و در ازای آن آزادی میدهد و از نوادر عجایب
و بدایع غرایب آنست که در چنین احوال و در چنان اوقات چگونه امر لشکرش فیصل می یافت
و جمع کثیر لشکرش سیر میگردیدند و اهل مملکت را از خود راضی میداشت بهر حال در اثنای این احوال
جوقی از جوقات لشکر فرانسه بسرداری جنرال برسیر که تازه در جای جنرال لهرب بسرداری
جوق مزبور نامزد شده بود و جنرال ناپلیون خود نیز در میان همان جوق بود که حین بلوای
بلوک مزبور رسید و بانجا ایلغار کرد و کنار رودخانه اقسلبو را گرفته و این رودخانه از بلوک طرنت
من بلوکات ممالک جرمن است بر منجر و بمملکت ایطالیا داخل میشود و از حدود بلوک پیه تث
میگذرد و داخل بلوک میشود و از انجا برودخانه پو ملحق میشود در کار حرکت بودند در شهرسان

در شهرسان سنو که در کنار رودخانه مزبوره واقع است سپه سالار اعظم یعنی سرکار ناپلیون
بازبانو چوست و باتفاق شهر برشه که از شهرهای معظم ولایت ونشت است شتافت اهالی
شهر مزبور را از تسلط اشراف ولایت که زمام اختیار دولت و ملت در ید اقتدار ایشان بود ستوه
آمده رنجیده خاطر شده و این شهر معظم چهار صد و نوزده سال قبل از این متصرف جمهوریه ولایت ونشت
آمده بود ساکنین این شهر در شمار پنجاه هزار کس بود و متوطنین ولایت برشه بقدر یک کرور بود
که بعضی از ایشان ایلات کوه نشین و برخی از ارباب فلاحت و زراعت و اصحاب تجارت
و حرفه و صناعت بودند از تدبیرات ناپلیون اینکه قلزین که بسمت ولایت ونشت متعلق فرمود
و شهر و بلوک برشه که منسوب دولت جمهوریه ونشت بود لشکر کشید اعلام نامه نوشته در میان
در میان اهل ولایت منتشر ساخت که عامه مردم از لشکر فرانسه وحشت و دهشت نیارند و اساس
شورش و بلوی فراهم نیارند مفصل اعلام نامه اینکه سپاه فرانسه که متحمل اینگونه زحمت
شده و از کوههای بلند و از رودخانه عریض عبور کرده اند محض از برای این است که بهترین ولایات
فرنگستان را از زیر بار جور و ظلم خاندان غرور و تکبر استریه که سلسله سلاطین ممالک جرمن و ایطالیا
بودند مستخلص سازند چنانچه از ابتدای لشکر کشی الی الان با فتح و ظفر همعنان و با عدل و انصاف
توامان بوده محض وجود شان بکلیه یک نجمی متجلی و آینه مقصود شان از صیقل سعی مشکور مجلی
و بسبب رفتار خوش و کردار دلکش که نسبت باهل بلاد و هر ملک مسخره معمول داشته اند
ماهتاب نیک یافته و آفتاب فیروزی بر ساحت احوالشان تافته و معاندین را در تنگنای اضمحلال
نهاده اکنون عساکر اعدا از آشیان ثبات و قرار منهدم و بجانب ماوراء النهر منهزم گردیده و نهر
مزبوره از رودخانه های معظم ایطالیاست و از دریاچه قراده بر منجر دو اصغری که شهر معظم منورا احاطه
نموده است محل آورده پس از آن داخل رودخانه پو می شود لهذا لازم شده است که محض تعاقب
سپاه خصم جنود ظفر نمود فرانسه داخل کشور دولت جمهوریه ونشت شوند و برابر دشمن روانه
گردند ولیکن سپاه فرانسه ابدا فراموش نخواهد کرد که این دو دولت جمهوریه فرانسه و ونشت رشته
الفت و دوستی قدیم را بیکدیگر مربوط و اسباب نیک و یکجهتی قوم را با هم ممهد و مضبوط داشته
و آداب دولت و دین و قانون ملت و آیین را معزز و محترم گذارند و ابدا از سپاه فرانسه خلاف انسانیت

و منافی رای و رویت مروت امری ناشی و صادر نخواهد گشت مع هذا مردم را از واهمه
و هراسی که از سپاه فرنس دارند آسوده سازند زیرا که سلوک نیک مرعی خواهند داشت
و بقانون راست و درست و قاعده عاری از فترت و شکست با اهل ولایت رفتار خوب و
کردار مرغوب معمول دارند آذوقه و علوفه و ما یحتاج دیگر که مصارف سپاه میدهند عوض
آن بلا خلاف در ساعت وجه نقد کارپردازی خواهد شد و سپه سالار اعظم عساکر فرنس تو
از امرا و سرکردگان و قضاة و واعظان جمهوریه ونت دارند که تدبیر نیکو با ثر درای حقیقت
ارای او در الگوش عموم خلق رسانند بجز استحکام روابط الفت و دوستی پایدار که مدتهاست
فیمابین این دو دولت ابد مدار جمهوریه برقرار است منظور دیگر ندارد و سپاه فرنس بملاحظه حفظ
ابروی خود در مقام فتح و غلبه قایم و دایم مستقیم و ثابت میباشد و بغیر از دشمنان آزادی
خود و خصمان بداندیش دولت خویش بدیگران اساس خصومت و معارضت ننمایند و نزد و
و مبارزت نسازند بالجمله بعد از آنکه دیوان دولت جمهوریه ونت از مضمون اعلام نامه
سپه سالار اعظم فرنس ناپلیون بناپارت استحضار حاصل کرد فی الفور جمعی از روسای دولت
و ملت و زعمای کشور و لشکر را باستقبال سپاه فرنس روانه داشتند که بحضور ناپلیون سرافراز
شده از جانب دولت جمهوریه ونت معلوم جنابش دارند که این توقع و گفتار را از این دولت
بر زبان نیارند که جانب داری لشکر فرنس را بپای اعانت و نفاق برخیزیم و با خصمان ایشان
بدست اعانت و نفاق بر ستیزیم و هر چه سپاه را احتیاج است بستانند و بقیمت عادلانه وقف
و به ازا کارسازی نمایند و همینقدر را باید دانست که چون با جمهوریه ونت قرار چنین گذشتند
که هر چه ضروریات سپاه است بدهند و بعد حساب کرده قیمت از آن از سرکار سپه سالار اعظم
عساکر فرنس دریافت نمایند در اثنای این حال جنرال پولیو سپه سالار عساکر استاریه و هم
که در ماورای رودخانه منسو عنان فرار کشیده و داشت ناظر حرکات سپاه فرنس بود و از
عظیمی از عساکر استاریه بارودی پیوسته و قوت یافته بهم رسانیده بهجوم و یورش بروی
دروازهای قلعه مذکور را جبرا و قهرا مفتوح نموده آنجا را پناه بنه لشکر خود که سردار آن جنرال
لیستی بود قرار داد هر چه در این باب خلق ولایت ونت نالیدند و بغمز و الحاح کردند

کردند که خلاف قاعده با ایشان رفتار شود قبول نداشت و قلب سپاهش با جوق لشکر جنرال
چیانی در شهر والیقو و در شهر بارقیتو بود و میسره اش در زیر حکم جنرال سپاهشداراف و جنرال
کالی در شهرهای دالو و در شهر فانتو توقف داشت و پشت بند لشکر و مدرفه جنودش که پانزده
هزار بود بسرداری جنرال مکث در شهر قلعه فرنگه از دو نزده بودند که در عقب لشکر در ماهین رودخانه
منسو رودخانه ادیج واقع شده بود و در این اثنا لشکر فرنس شهر عظیم منتوا را در دست راست
خود انداخته در روز سیت و نهم ماه می مطابق هشتم سرطان بسال مزبور در شهر مانت چیرو و در شهر
کستقلیان خیام اقامت افراشته بودند و در روز نهم سرطان بعد از آنکه خصم را چنان
فهمانید که رودخانه منسو را از مقابل شهر اخواهد عبور کرد و مدرفه سپاه را نیز محض فریب او
خصم بآنجا فرستاده بود در طلوع فجر از آنجا حرکت کرده شهر بارقیتو ایلغار نمود و پیش قراول
سپاهش قریب بشهر مزبور گروهی از سواران لشکر استاریه و پیادگان که سه هزار سوار
و چند عراده توپ و چندین اسیر از ایشان گرفت در میان اسیران شاهزاده کوک که
سرکرده سوار و پیادگان بود گرفتار شده بود بقول مورخ اول دفعه بود که سواران لشکر فرنس
با سواران لشکر استاریه زورآزمائی کرده غالب آمدند و از آن پس موجب جرأت و جلادت
آنها گردیده نزدیک لشکرگاه خصم شده و بهر غیب عنان ریز توسن متغیر و آذر گشته چون رمه
آهو و گوزن از صولت شیر ژیان بهر طرف رم میکردند و مانند جوق ثعالب و از بیم
پلنگ و ماران بهر جانب هارب و گریزان بودند کولونل قردین در سر سواران حمله بر سر بار
قیطو برده بر فور لشکر خصم پل رودخانه را آتش زده بسوزانیدند و کولونل مذکور خود را با
رود سپاه استاریه از تصور ستون هیبت آثار وی آمده ثبات و قرار را که عمده قانون پیش
برد و حرب جنان پایداری و استواری اسطوانه طاقت و توان هم آمده است ترسان و
هراسان گشته و کار کارزار را مشکل دیده آستان جبل فرار کوبیده سپاه فرنس بسرعت هر چه تمامتر
اب از رودخانه منسو چون گرد باد بر روی خاک روان گشت جنرال اجرو جانب یسار رودخانه
را پیش گرفته بعزم تسخیر شهر پشیره که در لب رودخانه واقع بود روان شد جنرال سرورر
بر برابر لشکر منهزمه استاریه که بحرکت برق سرعت شهر قلعه فرنگه فراری نمود ایلغار ورزید

وسپه سالار اعظم تا هنگام ظهور سپاهی پیاده استاره همراه لشکر ابوالحمی جنرال شرودر
بودند چون ایشان از خطر جنگ محترز بوده راه مراجعت پیمودند وشهر ولی چیو رفته از
قضایای اتفاقیه نامرضیه در این شهر نزدیک بود که او را ناگهانی لشکر خصم دستگیر سازند
بجنبش بار دیگر معاصره شد واقبالش منداندیشه دستگاهش معانده بصعوبت وسختی تمام خود را
از آن مهلکه بیرون انداخت بیان واقعه اینکه افواج ابوالحمی جنرال سپه را قبل از
وقت حکم شده بود که از رودخانه بگذرد و محارست و محافظت شهر ولی چیو پردازد وحوالی
شهر را قراول بگذارد واز حرکت وسکون لشکر خصم آگاهی بهم رساند از اتفاقات لشکر مزبور
برای طعام شام خود در طرف راست رودخانه درنگ کرده هنوز از پل عبور نموده
بودند در این اثنا افواج سپاه ابوالحمی جنرال سپاه تندارف صدای توپ از سمت
شهر ولی چیو استماع نموده بجنبش وحرکت آمده طرف چپ رودخانه را گرفته بدانجانب
روان گردیدند قراولان ایشان بدون اینکه احدی از لشکر فرنس را ملاقات نمایند
نزدیک شهر رسیدند بی واهمه وهراس داخل شهر شده تا بجای که جنرال ناپلیون
بار نزول گشوده ودر حل اقامت انداخته بود رفتند قراول آن سپه سالار که بردر
منزل ایستاده بود ناگاه صورت حال را مشاهده کرده همین قدر فرصت یافته که
دررا بسته فریاد برآورد که اینک لشکر خصم رسید فی الفور جنرال ناپلیون سوار
اسب خود گشته از دروازه عقب آنخانه که منزل ومقام او بود بیرون تاخت
واز میان باغات شهر بهزاران صعوبت ومشقت بدر رفت افراد جنود جنرال سپه
که در آن طرف رودخانه بتهیه اغذیه اشتغال داشتند از این قضیه نامرضیه وحادثه
هایله خبردار شده دلهای ایشان چون دیگ روی جوش برداشت ودر ساعت
دیگهای مطبوخات ومطعومات خود را بزمین سرنگون کرده تفنگها را برداشته بسرعت
سیل از پل گذشته داخل شهر شدند وطبل رعد آوای وشیپور صور آهنگ جنگ را
بخروش ونوازش درآورده قراول سپاه خصم که جسارت کرده داخل شهر شده
بودند محض استماع آواز طبل وصدای کره نای ونوله بر جان ایشان افتاده فرار

افتاده فرار نموده دور رود لشکر فرنس ونزول ایشان را در آن شهر بسردار
خود خبر دادند پس ازین واقعه رای مصلحت آرای جنرال ناپلیون برین قرار گرفت
که از شجاعان کارآزموده ودانا ومجرب توانا از سپاه ظفر پناه برگزیده سفر وحضر
ودر خوف وخطر حارس وحافظ وناظر ولاحظ وجود ذیجود جنابش بوده لهذا
چند دسته از بهادران جنگ جوی ودلاوران هیک خوی از سواره وپیاده
منتخب ساخته بالزام رکاب جنابش خاطر واماده داشته وآن فوج را فوج
رهبر نام گذاشته ومیجر پسیر را سرکردگی آنها تعین فرموده ولباس این فوج
برنگی خاص امتیاز واختصاص داشت وانها اشخاصی بوده اند که در صیف وشتا
سرما وگرما وخوف ورجا وشدت ورخا وفتح وظفر وسفر وحضر ودیوان بزم ومیدان
رزم وزمان عزم واوان جزم ضربت صدمات کشیده وشربت غذامات چشیده
ودر عرصه نبرد وجنگ ومعرکه نام وننگ گوی برتری از اقران ربوده ودر وقت
ضرورت سی یا چهل نفر از ایشان امور پیکاری وحکم پیکاری میشدند البته
امرشان ساخته وکارشان پرداخته میشد چنانچه در ایام شاهنشاهی او افواج
قراول وجود جنابش چنان رشید وجرار ودلیر وکرار بودند که در مقام ضرورت
هرگاه ایشان را امر بجنگ میکردند وحضور او کارهای صعب ودشوار از
پیش بر می داشتند وبکارنامه یک نامی بار نامه تفاخر خویش را در صحیفه روزگار
می نگاشتند میجر پسیر که سرکرده ایشان بود سالها در سرحدات خدمات
کلی کرده انواع شجاعت ودلیری بکار برده وسرآمد دلاورهای این فرقه در جای
این جرقه بوده ودر زیر باران ریزنده تیغ آتش فروزنده دشمن انداز شته
ثبات ودرنگ او نشکسته ودر میدان جنگ هیچ صدمه وآسیبی [illegible]
چنان در صحاوره وارد وامور سرتاپا گوش وپای تا سر هوش بود که در او
نقل انجام جنگ را از آغاز میدید وخبر فتح وشکست را از آواز طبل می شنید
خاصه در حرکات نظام سواره مهارتی کامل وشهامتی شامل داشت ودرمیان

فرنگستان در تدبیر امورات سپاهی او و سورات بهترین سرکردگان سواره
بودند آن بجهت دعوا و جنگ میدانی و این برای قراولی و دیده‌بانی درکار بوده‌اند
چنانچه از آن زمان که رای و درایت برای جنرال ناپلیون قرار فوج رهبر را
ولیل و رهبر آمد او را مستحفظ و قراول و جوپهال و مقر کوکبه جلال خود فرمود تا
در عهد امپراطوری خویش او را امیر ولایت استریه و مرشل عظیم دولت فرنگ
کرده پایه قدر او را او رو بوان دو فرق دولت بلند ساخت بالجمله چون منظور اصلی
جنرال ناپلیون این بود که شهر منتوه را محاصره کند و بدین جهت ممالک ایطالیا را
بالتمام از امداد خارج محض دستور دارد و لازم دانست که رودخانه اوج را
سرتاسر مالک شود و پل ورانه و پل لقنقو را که در بالای رود مزبور واقع میباشند
متصرف خود در آورد و این رودخانه بفاصله قلیلی مابین دریاچه قارده و کوهستانات
دوربای مشرق و شمال ایطالیا جاری است لهذا از دیک آمدن سپاه استاره را
یک فاصله تنگی و بچند نقطه مکان سختی محدود نموده است که بغیر از آن مکانها از جای
دیگر نتوانند امداد بایطالیا رسانند الحاصل جنرال سبزه بحکم جنرال ناپلیون چنانچه
سبق ذکر یافت ملتمس فرستادگان جمهوریه ونش را قبول نکرده و بی‌حذر
درخواست نمودند که شهر ورانه نزد و هر چه سیورسات ما یحتاج لشکر است باین
خواهند رسانید باجابت نرسیده در روز سیم ماه جون که یازدهم جوزا باشد آن
شهر مقبول ورانه را که دار الحکومه ولایت ورانش ایطالیاست و سه قلعه محکم دارد
و رودخانه عظیم اوج از وسط شهر میگذرد و سه پل معظم در بالای آن ترتیب داده‌اند
متصرف شده و این شهر زیاده از شصت هزار نفر رجال و نسا جمعیت داشت
و دیوار قلعهای آن بهر دو طرف رودخانه اوج کشیده بود بهمین واسطه اصل مقصود
حرکت سپاه فرنس بدوست و دشمن معلوم و آشکار گردیده و یکی دانسته که مقصود
ضمیر منیر سپه سالار اعظم فرنس یعنی ناپلیون از این حرکت جز گرفتن شهر منتوه که پای
تخت کشور جمهوریه ونش است نخواهد بود و در اردوی لشکر فرنس امیدشان

امیدشان این بود که قبل از ورود قشون جدید دولت استاریه شهر عظیم منتوه متصرف
خواهد آمد و تماشای ایشان حاصل خواهد گردید لیکن نمیدانستند که اول لااول بچه جنگهای
سخت و دشوار در مواضع صعب ناهموار با مصایب جدیده و متاعب شدیده و غوایل
عظیمه مواجه و روبرو خواهند شد ولایت منتوه که سواد اعظم و پای تخت جمهوریه ونش
است در میان سه دریاچه عظیم واقع است که با آب رودخانه منسیو فراهم آمده
و این رودخانه از دریاچه قارده برمیخیزد و سه دریاچه در محیط شهر مزبور تلاقی و مخالطه دارد
نزدیکی شهر قادر نابو و داخل رودخانه پو میشود و شهر مزبور پنج راه عظیم و شاهراه دارد
که از سنگ و ساروج بالا برده‌اند یکی از آن راهها که موسوم به راه ورید است که
قلعه دارد که بواسطه آن محفوظ میباشد و باقی راهها بدون قلعه و سنگر و جان پناه است
که هر گاه قدر قلیلی از سپاه در منتهای آن راهها گذاشته شود ساخلوی شهر بالکلیه
محصور خواهد بود و نزدو نجارج نتوانند کرد لهذا سپه سالار اعظم امر فرمود سر راههای
مزبور را هجوم برده گرفتند و در روز دوازدهم جون او رسکا میکه سپه سالار اعظم بکار گزار
گرما گرم گرفتن سر راههای مزبور رستانی میکرد و چنان سرگرم شده بود که نزدیک آن
که غفلتا داخل چهار ده هزار لشکر جرار که ساخلو شهر بودند ایستاده شهر مزبور شود
جنرال شرورپر را قبل از وقت با هشت هزار نفر در سر راه سنت جارج متعین کرده بود
که در مقابل چهار ده هزار لشکر جرار که ساخلو شهر بودند ایستاده ایشان را از هر طرف
محصور سازد و راه آمد و شد شهر را مسدود نماید و دوازده تلکه مملو از عالادات فرنس در
دریاچهای اطراف شهر در تجسس و تفحص او دفاع اهل شهر شده بودند در این اثنا پادشاه
ولایت نیپل آدم نزد سردار اعظم سپاه فرنس روانه ساخته بنای متارکه گذارد و
بواسطه همین متارکه قرار داد شد که دو هزار و پانصد سوار که از دولت که داخل سپاه
دولت استاریه بودند از میان ایشان کناره گیرند و از امداد دولت استاریه باز
ایستند و بقدر شصت هزار لشکر نیز که میتوانست بعادنش فرستند موقوف دارند
همینگونه دهی که در چنین مقام سپاه استاریه بهم ایستند و بقدر شصت هزار

لشکر بزرگ که میتوانست جلادت فرنسه موقوف دارند اینگونه روی داد در حقیقت
شکست بر بنای شأن و شوکت ایشان واقع و قصوری بر بنیان استعداد ایشان
حاصل شد با وجود این همه مصائب و سختی‌ها که بجنرال جوبو سپه سالار استاریه
روی داد از سست بختی با ارکان دولت او را مجرم و مقصر کرده امر باحضارش فرمودند
و جنرال ملث را در جای او بسپه سالاری عساکر استاریه منصوب داشتند که بارسیدن
مرشل دورمز سپهسالار عساکر رین علیا بر سر سپاه مزبوره بوده پس از ورود مرشل
مغزی الیه زمام اختیار سپاه را بقبضه اقتدار او گذارده خود نایب و زیردست او باشد
و از این طرف کارفرمایان جمهوریه فرنسه که از فتوحات متوالیه سپاه مزبوره که ابدا
بخیال ایشان نمی‌گذشت چندان شراب شادی و خرمی نوشش کرده مست و مدهوش
شدند بمقتضای حصول نعمت غیر مترقبه چون آن باده را در ایاغ دیدند این باد را در دماغ
گرفتند و از فرط خیلا و کمتیه و نخوت و تکبر بدین فکر و خیال افتادند که جنرال ناپلیون با اتفاق
سپاه ابو الجمعی او مامور روانه ولایت روم و خیبل سازند و عرصه آن دو مملکت
عظیم و ارکان آن دو دولت قویم را از رکنیت و عزت و نعمت و حرمت پادشاهی
پادشاهان ناحث و تاراج تخلیل و متزلزل سازند و اوضاع سلطنت ایشان را پریشان
و ملکشان را ضمیمه ممالک فرنسه نمایند و نصف دیگر لشکر ابو الجمعی خود را که در ولایت
ونث و اطراف شهر سواد اعظم آن ولایت مشغول خدمت میباشند بسرداری
کلرمن واگذارد که تا مراجعت از آن دو مملکت جنرال مزبور حکمران و سپه سالار
لشکر شود جنرال ناپلیون از این حکم بی هنگام ارکان دولت جمهوریه متغیر گشته مرتبت
این امر در نظرش تلخ و ناگوار گردیده قبول طبع غیور روی ننهاد زیرا که از راه
دوراندیشی و عاقبت بینی معاینه در آینه خیال میدید که هرگاه امتثال این حکم بی موقع
ارکان دولت جمهوریه کند و در آن وقت بی روی تدبیر خام و متابعت فکر بی سر
انجام ایشان را نماید کل کارهای آن سرحد ناتمام بلکه به سبب امری را که
بصعوبت و زحمت تمام محکم و استوار داشته چون بنای سست بر روی آب

آب یکسره خراب خواهد شد و زهر زجری که کشیده شهد اجری چشید نخواهد
بود بنابراین آستین اعراض بر آن حکم افشانده اقدام آنرا بوقت دیگر گذاشت
و صورت احوال را معروض داشت کارکنان جمهوریه از خبط و خطای خود آگاه
و از صلاح و صواب جنرال ناپلیون مسرور و خوشنود گردیده از آن زمان ترک
مداخله در امور عساکر ایطالیا و لشکرکشی جنرال ناپلیون نموده هر آنچه او مصلحت میدانست
و اقدام میکرد دولت جمهوریه جز تصدیق بل تحسین حرفی نداشتند و خبری که متضمن
دستور العمل باشد نمی‌نگاشتند و محول برای مصلحت آرای او میگذاشتند بالجمله
درین اوقات که ناپلیون مدخل و مخرج شهر منتوا را مسدود و در فکر محاصره بوده قلعه میلان
که افزون از آنچه در دایره تصور و تخیل و در حیطه فکر و توهم درآید در مقابل لشکر فرنسه
تاب مقاومت آورده و او زیاده بر آن خود را در تسخیر آن معطل نداشته و بنا
بر مصلحت وقت توقف آنجا را جایز نشمرده و پای ثبات و قرار نفشرده بود بسبب
اینکه توپهای قلعه کوب که در آنجا داشتند اکنون بجهت محاصره شهر عظیم منتوا لازم
و در کار بود و همچنین درینوقت جراله نام وزیر مختار دولت استاریه که در شهر
جنوه مقیم بود صوبه داران املاک متعلقه دولت استاریه را بطغیان و طوایف ملک
و اغوا نموده ایشان را از اطاعت دولت جمهوریه فرنسه منحرف داشته
جمعی از صالداتهای فراری و متفرقه و گروه اجامره و اوباش هر بلده و ملوک
فراهم آورده فوج و تیپ ترتیب داده و مترصد ایستاده که هر وقت امداد
از فرنسه بلشکر مدد و ایطالیا مامور شود سر راه بر ایشان بگیرند و از عبور و مرور مانع
آیند علاوه بر اینها کارکنان مملکت روم و رجال دولت علیه اعظم در تدارک جنگ
با دولت فرنسه بودند و معدودی از افواج لشکر انگلیس در جزیره کارسکه جمع شده
در صدد و سوار شدن جهازات جنگی بودند که شهر لکارن هجوم برند و سپهسالار اعظم
فرنسه یعنی ناپلیون اگرچه مشغول تتمه تسخیر شهر منتوا بوده و تدبیر قلع و قمع خصم را مینمود
لیکن از کار اطراف و جوانب غافل و ذاهل نبوده دیده دوربین او اوضاع حاضره را

ملاحظه مینمود و از خیال خصم که چه در ضمیر دارد بتفصیل آگاهی داشت باین
فکر افتاد که قبل از استعداد و آماده شدن و برفع آن مبادرت جوید و طریق چنان
بود سرکردگان لشکر را احضار و بیان حال نموده فرمود از اینطرف خصم را مغلوب
و مقهور کرده ام تا امداد و کومک بایشان نرسد قدرت حرکت ندارند و جنرل
وارمزر که بحکم دولت استاریه بسپهسالاری منصوب شده با سی هزار لشکر
جرار از رین علیا حرکت کرده در جناح استعجال است که خود را بایطالیا رساند
لیکن هر قدر زود تر آید قبل از آخر سرطان نمیتواند باینجا رسد و داخل ایطالیا
شود و حالا اوایل جوزا است لهذا سی چهل روز فرصت در دست داریم که در
این بین میتوانیم بسمت شهر میلان رویم و آشوبی که در آن صفحات برپا شده آرام
دهیم و آنچه از لشکر و توپ و ادوات جنگ لازم است همراه برداشته آنگاه
سرطان قبل از ورود امداد لشکر خصم خود را باینجا رسانیم جنرال ناپلیون بعین تقریر
از اردوی خود حرکت کرده بولایت میلان رفت و در ساعت ورود بساختن
سنگر و مارپیچ که در پیش روی قلعه آنجا ترتیب داده بودند مشغول گشت و از
آنجا بلا توقف بشهر تارتانه نهضت و از آنجا بکمک از دویست نفر سرکردگی کولونل
لانش مامور ساخت که به تنبیه نمودن واران دولت استاریه چنانچه سبق ذکر
یافت که سر از گریبان خودسری و طغیان بیرون آورده بودند روانه شود و سرکرده
مشارالیه بشهر ارکته که مجمع اشرار در آنجا بود رسید پس از جنگ عظیم جبرا و قهرا
داخل شهر گشت و سر حلقه اشرار را هدف گلوله صالدات نمود و این مرد یکصد و
پنجاه نفر از اهل فرنس در آنجا بقتل رسانیده بود و چون املاک امیر سپانیاله را که از متوسلان
دولت فرنس بود خراب و پایمال ساخته بود بسزای خود رساند و در این اثنا جنرال مورات
بحکم سپهسالار اعظم بسمت جناوه رفته باتفاق فیالت نام که وزیر مختار دولت جمهوریه
فرنس بود بحضور کارکنان جمهوریه جناوه حاضر شده استلاس حاکم شهر نادی را طلب
کرده حکما از ایشان گرفت و اخراج کردن مباشرین دولت استاریه و بیرون

کردن ایلچی آن دولت را از آن ولایت خواهش کرد و پذیرفته ساخت و با کارکنان دولت
جمهوریه جناوه قرار داد که من بعد از سپاه دولت جناوه در منازل عرض راه مامورهم
سازند که مامورین و مترددین دولت فرنس را همراهی کنند و سلامت بمنزل و مقصد
رسانند و اتصال مابین سپاه عده ایطالیا و ممالک فرنس را دایم الاوقات مفتوح
و مضبوط نگاهداری کنند بالجمله در روز بیست و یکم سرطان جنرال اگرو که قبل از وقت
مامور شده بود در قلعه بارتو از رودخانه عبور کرده برسم ایلغار بقطع مسافت چهار ساعت
خود را بشهر بالانه و فراره رسانید و این دو شهر معظم که از موقوفات خلیفه اعظم روم
بود متصرف گشت و جنرال دوبانه چهار هزار پیاده و هفتصد نفر سواره در شهر بادنه
فراهم آورده حاضر و مستعد منتظر حکم مجدد از سپهسالار اعظم گشت و جنرال ناپلیون چنانچه
مذکور گشت از شهر تارتانه حرکت کرده و از بولوک گذشته و در پرمه و رقو عبور کرده در روز
بیست و هشتم سرطان وارد شهر بادنه شد و بجنرال دوبانه ملحق گشت حضور رسیده و ازدحام
تاثیر قوت جاذبه بهم رسانده جذب قلوب اهل شهر و نواحی نمود چنانچه عموما اهالی
ازادی واواز زبانخی از اطاعت حکام سابق بکوشش وی رسانند چون امیر کبیر بادنه
که مرد کهن سال بود قبل از وقت خزاین و دفاین خود را برداشته بدولت جمهوریه
ونث پناه برده بود جنرال ناپلیون بقدر قوه سعی و کوشش کرد که بلکه جوشش طغیان آرام
کند مردم را بوبعید پادشاه سابق ایشان که امیر کبیر مزبور باشد رام و در اطاعت او
مایل سازد صورت پذیر گشت علی الجمله راهی که از شهر بادنه بشهر بالانه میرود از پای
خاک ریز قلعه یورتو میگذرد و قلعه مزبور را از متعلقات خلیفه اعظم روم بود پیش از وقت
ساطلو سلطنتی در آنجا گذاشته آذوقه و ادوات حرب بقدر کفایت در آن قلعه
جمع آوری کرده بودند دیگر روز قبل از ورود جنرال ناپلیون افواج ابواجمعی جنرال
اجرو از پای آن قلعه داخل قلعه گرد و بسرعت تمام بسوی مقصد روان گردیده کولونل
و فالد گرفتن آن قلعه را بر میان بسته با دویست نفر صالدات نماینده به تسخیر آن
رفت بمجرد ورود چندان تهدید و تخویف کرد که ساطلو آنجا مانند اسیران جنگ

تسلیم آن سرکرده با فرهنگ شدند و در این قلعه شصت عراده توپ داشتند نصف را منتخب کرده
برای محاصره شهر انستودا بقلعه باردو فرستادند و همچنین در قلعه فراره نیز چنانچه ذکرش گذشت یکصد و
دوازده عراده توپ بود چهل عراده توپ نیز از میان آنها سوا و جدا کرده بقلعه باردو ارسال داشتند
بالجمله افواج ابو الحجمی جنرال آخر و یکی از کشیشان خلیفه اعظم را در شهر بالانه که چهار صد نفر من تبع داشت
گرفته و محبوس کردند بعد از آن و مرخص دادند که بشهر روم بگوش خاص و عام رساند پس از آن
باز مراجعت بشهر بالانه کند و در شهر روم بسیار بدرفتاری از و مشاهده رفت خواهش نمودند که
مراجعت کند در جواب نوشت که بواسطه یک سرخط آزادی که از سرکار خلیفه اعظم بمن عنایت کرده
از وبال چندی که بسته بودم وارستم و معلوم از این نوع و جواب مضحک آمیز خنده خیز او که ازو دو فوج
اعتقاد نوشته بود موجب خنده لشکریان فرانس گردید خلاصه شهر بالانه را مدینة العلم لقب داده اند
و شهر عظیم مزبور در پای جبال اپی نین واقع شده بقدر پنجاه شصت هزار جمعیت دارد و کوچهای
عالی آن شهر در هر گذر و هر معبر چندین پیش طاق و ایوان دارد که بجهة استراحت و آرام
مسافرین پیاده ترتیب داده اند و مدرسه بزرگ آن شهر در کل ممالک ایطالیا شهرت عظیم
دارد و اهالی آنجا از حکام و مباشرین خلیفه که از کشیشان دین بودند بسیار رنجیده و دلگران
و با شخص بگو و شکایت هم زبان شده که یکطایفه از علمای دین مطیع و فرمان بردار گردیده ایم
که دم از عالم تجرید و قدم در منهج تفرید میزنند و با دعای قطع رشته خواهش طمع باطله
سلسله خود نموده اند لهذا ورود لشکر فرانس بشهر مزبور موجب فرح و سرور و فرج و حبور
اهالی شهر بود و بخصوص سه نفر از علمای شهر که یکی را کبراره و دیگری را مرسکلچی و الدینی نام بود
اعزاز و احترام تمام نمودند کان شهر را باقصی الغایة و اعلی النهایة بجای آورده کتب متبرکه دیرینه
و دلبسته را از راه تملق و خوشی آمد نزد سپهسالار اعظم آورده اسامی آبا و اجداد او را
نشان دادند که در قدیم الایام در ملک اکابران قوم ملک بوده و از جمله کارگزاران
جمهوریه آن ولایت محسوب گشته اند و قدر سیصد چهار صد نفر از کشیشان و یهودان دولت
اسپانیول در آن شهر توقف داشتند از ورود سپاه فرانس بسیار خایف و اندیشناک
شده بودند لیکن بخلاف منظور باطل و تصور بیهوده عامل ایشان حکم از سردار اعظم صادر گردید

که بخلاف احترام با ایشان سلوک ننمایند و در عرض مدت چند روز که جنرال ناپلیون
در این شهر توقف فرمود تغییر کلی در اوضاع اهل ولایت ظاهر گردید چنانکه تمامی آنها بجز علمای دین
ملبس بلباس نظام و شمشیر انتقام بر میان بسته و از دولت استاره و نیمه باقی گشتند حتی
معدودی از سلسله علما نیز از راه غیرت اوضاع سپاهیت فراهم آورده و سپهسالار اعظم سپاه
فرانس اعنی ناپلیون اغلب در میان اهل ولایت ظاهر میشد و شبها بتماشاخانها میرفت
و هر جا آمد و شد مینمود در مجموع اینها قراول و مستحفظ وجود او در رفیق و مصاحب شب و
روزش از اهل شهر بودند و مطلقا اندیشه بخاطرش خطور نمیکرد و در این اثنا دولت استاره
و نیز از آوازه شوکت و ابهت و فتح و نصرت ناپلیونی هراسان شده وزیر مختار دولت اسپانیول را
که موسوم به اوزاره بود بتعجیل تمام مامور و روانه داشتند که تکلیف متارکه بجنرال اعظم کند و او را
از پیش آمدن باز دارد تا اینکه فرصت در دست داشته عقد مصالحه را با دولت جمهوریه
فرانس منعقد سازند لهذا شرایطی که در ضمن متارکه وارد آوردند این بود که اولا تا وقتیکه قرار
مصالحه باتمام نرسیده و رشته متارکه استحکام نیافته است شهر بالانه و شهر فراره در تصرف
سپاه فرانس بماند و شهر انکانه را نیز تصرف نموده ساخلو گذارند و ثانیا خلیفه اعظم روم مبلغ بیست
یک میلیان که چهل و دو کرور باشد به نقد و اسب و آذوقه و دواب بقدر ضرورت پیشکش
برای متارکه بدهد و یکصد تحفه از انواع ممتاز و منتخب نیز بجهة زینت عجایب خانه دار السلطنه پاریس
کارسازی نماید بالجمله حکمای ولایت و دوستان سرکار رهبون خلیفه اعظم مطلقا راضی بدین
متارکه نمی شدند و اهل شهر بالانه و محالات و ملوکات آن بخصوصه از این معنی متوحش شدند و
ترسیدند مبادا دوباره اختیار ایشان بدست ارکان دولت خلیفه آید و مقام تنبیه و سیاست
شود علی الجمله جنرال ناپلیون قرار و مدار امور متارکه را بدان وضع داده طرف بین و بیاسا
خود را از تعرض و آسیب خصم سالم داشت و پس از فراغت از مهم مزبور عزم را جزم کرد که
استمالت قلوب ایشان نماید لهذا از آنجا نهضت فرموده از جبال اپی نین گذشته در روز
چهارم اسد ابو الحجمی جنرال وو باید که از شهر استایاره دو روزه بود و ملحق گشت و در اینجا صدر
اعظم امیر کبیر ولایت ملاقاتش فایز گردید و جنرال ناپلیون با آن ملاقات لسان و دولت

پیمان که قبری او بوده وزیر مزبور را از استحکام مبانی دوستی دولت فرانس نسبت با امیر کبیر مطمئن خاطر
ساخت و با او قرار بود که من بجز اتحاد و دوستی منظوری ندارم مگر رای از ولایت تسکنی نخواهم که از آنجا
لشکر خود را که نهاده شده شهر سینه که از شهرهای مملکت تسکنی است و در حدود بندر ولایت واقع است
بروند و در روز هشتم اسد جنرال موراث که سردار سلطای و پیشاپیش لشکرش بود بامر جنرال اعظم
اعنی ناپلیون راه خود را اندک کج کرده از سمت شهر فرنده له گردش کرده بجانب ولایت لقاارن حرکت
نمود و سبب از این جنبش و گردش این بود که تقدیر یکصد فروند کشتی انگلیس در بندر لقاارن لنگر
اقامت افکنده بود که آنها را انقلاع مطلع گلوله توپ و تفنگ سازد و بالکلیه پاره و خراب و غریق بحر فنا نماید
لیکن جهازات مزبور قبل از ورود جنرال مزبور خبردار گشته لنگرها واکشیده بسمت جزیره کارسکا بادبان
گشودند اگرچه ایشان را از آن جزیره نیز در اوایل عقرب همان سال برخیزانیده بدریا دوانیده بودند
لیکن تا آن وقت در همانجا لنگر توقف انداخته و متوجه حرکات سپاه فرانس شدند با مجموع مال التجاره رعایای
دولت انگلیس در بندر لقاارن بدست آمد تمام را جنرال موراث گرفته کرده و تقدیر بیست و چهار
کرور فرنک بخزانه لشکر افزوده و کوتوال دو بندر را با دو هزار نفر در سر مزبور ساخلو گذاشته و سپاه
ابوالجمعی خود مراجعت کرده بسمت رودخانه اوج روان گردید از اتفاقات امیر کبیر و فرمانفرمای شهر
فلارنث جنرال ناپلیون را بمیهمانی دعوت کرد و آن سردار بی اندیشه و خیال بوارکشتی گردیده
از بندر لقاارن بشهر فلارنث تشریف فرما شده با قبیل بدرقه و قراولی بدو جود این از وضع جنرال
و توقیر و استقبال امیر کبیر مزبور بغایت مشعوف و مسرور گشت و در آن شهر عظیم که از جمله شهرهای
مشهور فرنگستان است هرچه مایه جلب نفع از تضعات بدیعه و ظرایف منیعه و علوم غریبه و آثار عجیبه بسیار
صنایع بود یکی را فرداً فرداً ملاحظه نمود در همان شب که با امیر کبیر در سر میز شام مشغول صرف
طعام و ادام بود که ناگاه چاپاری وارد و خبر مفتوح شدن حصار میلان را آورد که در روز ششم
اسد بتصرف لشکر فرانس آمده بود جنرال ناپلیون همان شب از آنجا روانه شده بشهر بالانه
مراجعت کرده در استحکام و ورود و دوی معروف داشتند که اهالی ملوک لوقا از اطاعت سرباز
زده اظهار طغیان و کفران نمودند تفصیل این اجمال آنکه خلیفه شفیه اماله که بعد از چندی
خلیفه اعظم روم شد و این طغیان از املاک موقوفات متفرقه او واقع گشته بود چون آن رود استانبان

از روستایان نواحی انواع سوء سلوک و بی اعتدالی ظاهر شده بود و بجهه تهدید و تخویف ایشان
شرحی نگاشت و در ضمن آن چنان مرقوم داشت که شما مردمان بی باک و شرور و ناپاک وجبون خیال نشده
و هرگاه بر وزر رجعت در روح و رجعت کردن شما را به بند متابعت بیارند بطوع و رغبت گردن
بندگی ننهید و تن بسر افکندگی و اطاعت در ندهید و خود را بجای آرام و قرار تمکین و آتش بی
اعتدالی را با آب نیکوحالی تسکین نبخشید ناچار خاشاک و خار این شرارت را بشرر پر ضرر توپ
و تفنگ لشکر فرانس با بدان سوخت و چشم از این نشر خوف روستائی با بدان ودحت خواهیم
روستائی از این اندازه و تهدید غضب آلود چهره بغیرشان کرد و ابو گشته لیکن انگار رسیل بی زنهار
آوازه نام نامی ناپلیون نهال سرکش طغیان آن خود رایان را از بن برکنده و رنگ عصیانی که آینه
قلب منقلب ایشان را تیره ساخته بود هم تیغ صیقلی آن سردار بزرگ زدوده شده حتی الحال پس
از آنکه جنرال اعظم از نظم مهمات آن صفحات فراغت حاصل کرد بلا تأمل مراجعت بشهر مشبوره
نمود خواست که تخت علی الغفله کلید فتح آن شهر را بدون چندان کوشش و جنگ بچنگ آرد در عقده
تعذر و تعسر ماند زیرا که کوتوال انداز را امر فرمود چند عدد بلکه دو زورق و کشتی کوچک در
دریاچه شهر مزبور فراهم آورده و یکصد نفر از بهادران نام آور قدر انداز در میان آنها جای
داده و زورق حرکت را چنان بر آب روان داردند که ایشان در زیر آتش مسکر برج و
باروی پادشاهی دو ساعت از نیمه شب گذشته لنگر در رود ساحل انداختند و دروازه چاپارگرد
از انگیز بدلهای کشیده راه سنگ بست سخت خارج را بجای خود بند انداختند که از روی پلهای
مزبور لشکر هجوم برده داخل شهر شوند لیکن از اتفاقات آب رودخانه پو در آن شب بکوا افتاده
و نقصان پذیرفته و از بالا به نشیب رفته بود بدین سبب آب دریاچه بزرگ به تندی و تیزی
روان تر از روان بود دریا و از خورد و اشمندان و تعمق دورپینان به پستی کشیده آب
بقدری که زورق هارا توان راه بردن کفایت نکرد ناچار زورق را میان نی زارها که در وسط
دریاچه واقع بود برده از نظر شهریان پوشیده و پنهان داشتند تا وقتی که زورق
پنهانی مهر بر روی دریای سپهر آشکار شود و در آن ظلمت شب در نیزارها مانده میسر شد که
از آنجا بیرون روند و شب دویم باز بوضع شب گذشته آب کمتر گشته بنا بر آن ناگزیر

رگ عزم کرده و برگ حزم کرده از آن خیال خام منحرف و از آن صرافت منصرف آمدند ولیکن تا روز
هشتم و هفتم سرطان جمیع موانع موضوعی و مصنوعی قلعه را که چشم و محاصرین را سدی سدید و محکم بود بعلاوه
و اسباب تقدیر یورش را مرفوع داشته و در روز اول اسد جنرال جیلوب مهندس امر کرد
در اطراف شهر بنای ساختن سنگر و برون تا پیچ گذارند و محاصره انگار را بانجام رسانیده و مرسوار
عرضه کرد جنرال ناپلیون از امر محاصره و شهر آسوده خاطر گشته ابواب مراد ده و دوستانه تا اوایل
سنبله مرسان که در آن اوقات از جانب پادشاه و ولایت سردینه در شهر میلان بسفارت مقیم
بود مفتوح داشته و ضمنا معهد او ضایع مواصفه گردیده و اساس بنیه و تدارک چیده که آن سیل جوفان
نامی یعنی لشکر جنگ آزمای را بولایت جنرال کسبل و خود نیز بر اثر آنها تا ستدزه و نیل روان آمد

مورخ گوید که قبل از شروع مطلب و شروع مقصود لازم است که مراتب جلیل احوال و اخلاق و اعظام
و اوصاف لشکرکشی آن سرامد اهل آفاق یعنی جناب جنرال ناپلیون بار علی ابن الطباق و نوابن اوراق
و اغراق انتظام و اتساق و به تا مطالعه کنندگان و ناظران را بصیرتی حاصل آید بر جا کمنواران
علوم جنگ و کارسازان مضمار فراست و فرهنگ واضح و لایح است که جنابش در مجموعه محاسن
خصایل و محامد شمایل و شجاعت و مردانگی و مناعت و فرزانگی و شهامت و زیرکی و نجابت و بزرگی
و سماحت طبع و رجاحت عقل و جودت ذهن و روشنی قلب و وسعت خلق و بسطت ید قلیل
النظیر بل عدیم العدیل بود خاصه در آداب سپاه گردانی و لشکرشکنی و دشمن رانی و خصم افکنی
از حیز حصر و حساب بیرون است و از حیطه وهم و قیاس افزون چنانچه در این سفر ظفر اثر ابتدا
از آغاز لشکرکشی تا انجام دشمن کشی جمیع جنگهای او از روی بصیرت و بینایی و تجربت و دانایی
بوده و مقدار محاربات و مجادلات پس از بن دی اگر میزان مرتبت و رجحان بر سابق افزون
نباید در ترازوی مساوات و برابری نیز هم سنگ تواند بود و در جمیع لوازم ضروریات
جنگ و حرب و آهنگ و ضرب تصرفی تام و احاطه تام داشت حقایق رموز حزم و حکم
و دقایق امور رزم و عزم و طریقه غلبه بر خصم را بنهایت ادراک و فهم قبل از وقت بلدم
میکرد و صفوه مخیله می نگاشت که کرار یکه تازان عرصه نبرد و دلیران آن جنگجوی را سنجیده

سنجیده و زور و دانائی و توانائی او را در دار الضرب معرکه جنگ کارزار تمام عیار دیده و پسندیده در
گشادن عقده مشکلات و عوائد جنگ و مهمه معضلات جمع و آهنگ ظرف تقلبی انجمان تدبیرات
نازک و تمهیدات چابک بکار میبرد که در جنب آنها کشیدن رگ از دل سنگ خاره و بردن
آب و رنگ از جسم لعل پاره و آوردن خواب در چشم ستاره آسمان تراز بستن دیده
از نظاره است آنجا که با وجوج عصیان شور و فتن و بلا و محن رخنه رسید بید و طاقت و توان آدمی
انداخته شده و در تهیه اسباب چاره هر داهیه ناگهانی و تمهید اساس علاج هر بابه فوری خواه
در گرمی هنگامه جنگ و خواه در سردی هنگام درنگ چنان صورت کاری شد که از
زرنگی و زبردستی و چابکی و چستی او دوست و دشمن باهم آسا در شبکه حیرت و شگفت عبرت
می افتادند اگر دقتی اندک نقصی در ارکان امور لشکریش و قصوری در بنیان کارهای جنگش
روی میداد و برخلاف مقصودش واقعه حادثه میشد و در تدارک و ما یحتاج سپاه نقصان
می پذیرفت اصلا شکسته دل و آزرده خاطر نمی گردید و دفع و رفع آن از جلب نفع خویش
مقدم بل بفرد دری و فتح رایج میشمرد فی الحال بجرب و شستی تمام ضروریات سپاه را انقدا
و ضمنا مهیا و موجود میفرمود علاوه بر آنها در هر جا که فتح و ظفر میسر و در هر مکان که غلبه بر خصم مقدر
میگشت بعوض اینکه ساعتی لشکر خویش را امر باستراحت نماید و سکونت و آرام
فرماید بملاحظه اینکه فی المثل چشمه ساری را که از گل خاک پاک نماید بعد از فرایش
آب کدر و آلایش لای روی زلال و صافی گذارد و آبی دیگر افزاید حصول آن فتح را وسیله
وصول فتوحات دیگر میشمرد و مقاسات و رنج زیاد را بواسطه تحصیل مقصود از یاد می برد
و از تواتر نهضت و توالی رکضت بهر طرف عرصه را بر خصم تنگ و رشته طاقت دشمن را بیک
می آورد و برخلاف سپاه کشان دیگر چنانچه مورخ گوید بزرگترین خطاهای سرداران فی
که یک جنگ عظیم را فتح نمایند و لشکری بزرگ را در هم شکنند و بر دشمن غالب آیند
بگنوع اضطراب و انقلاب در دل ایشان پدید آید که پس از آن فتح عظیم بند ... اقدام
بهیچ کار نکنند که ثمری در ضمن آن مترتب گردد و بهوان آن انکار شود علی الظاهر چنان معلوم
میگردد که ایشان از نیک بختی و اوج اختر طالع خود بوقوع چنان فتحی در فروری در

در شگفت و با حالتی دگرگون باده مراد و مرام که در ساغر آرزو داد کام آماده دیده مست و مجنون الصلا و
امل و راغب بشوند که اسباب و نتایج انجاح فتح را به انجام رسانند و ظفر بر خصم را اغتنام کنند
و از قصور همت و فتور غیرت و ضعف نفس همان یک فتح را کفایت کرده از بند کمند تمنای خود
بیدار نشده و این تعقیب را فوق مراتب همت و عین حصول نعمت شمرده اند و فی الفور نوش مراجعت
بر اندند لیکن چهار ارکان عناصر طبیعت نا پیمودن بر خلاف دیگران از اینگونه اعوجاج مصون و با شعارات
حال و استدامت رای مقرون و آینه وجودش از زنگ خصایل ذمیمه پاک و گوهر دانش
بی عیب تر از اختر تابناک بود و هرگاه مستور فی الجمله از جسم و جان استیصال دشمن رقمی
و از صحیفه وجود اضمحلال خصم در تمامی باشد و زخم کارشان کاری نشده و تیغ فیصل امرشان
منفصل قطع و فصل نرسیده هرگاه چهره اقبال صورت شاهد فتح و نصرت شاهد
کرده بود مطلقا در نظرش جلوه نداشت و چنان میدانست که هنوز دشمن با مجموعه عجز هم آغوش
و از جام ضربت شکر شربت مهلک جرعه نوش نگشته افزون از مرحله اول بطریق تشنی سنگ
گرمی هنگامه طاقت و توان خصم بدسگال را از حدت سیف جرات و تندی تیغ غیرت

مولف این اوراق در صفحه این اطباق بی زواید و اغراق بیان مینماید در اوقاتیکه مابین دولت نمساویه
و دولت شدید الشوکت جمهوریه فرانسه نوایر منافقت و جدال و مخاصمت و قتال اشتعال داشت سپهسالار
اعظم ایشان ناپلیون در ممالک ایطالیا بفتح بلاد و اشتغال چنانچه مفصل در مجلد اول سمت ذکر یافت اولیای
دولت خلیفه اعظم روم تکالیف رجال دولت جمهوریه را که موجبات آن مذکور خواهد گردید اجری و امضا نداشته
و چون شاید قبول مطالب ایشان را در پس پرده اغماض و اغضا گذاشته و با دولت نمسا و استاریه متحد العهد
و متفق الرای گردیده بنای معادات را با دولت جمهوریه فرانسه محکم نهادند و ابواب استیناف مخالفت و نفاق را
بمفتاح موالفت و اتفاق گشادند و باعث اصلی این خصومت را چنین ایراد کرده اند که کردنال ... که یکی از
کشیشان بزرگ محترم و عظیم منصب بود بجای کردنال زلاده در مسند وزارت روم نشست و داد ما
فذات بغض و عداوت اهل فرانسه در دل داشت و تخالف مذهب ایشان را سرشته آتش کین ...
اینکه آتش جدال و نزاع فیمابین دولتین نمسا و فرانسه انطفا پذیرد و گرد و غبار خلاف میانه ایشان انتفا
نگیرد بلکه دامن زن نایره آن فساد گردد و قادح زناد آن عناد و رایت بیهوده دین و مذهب را از جانب
خلیفه اعظم در میان اهل ایطالیا علی رؤس الاشهاد برافراشت و در خفا با اولیای دولت نمسا ابرام
بنای مصالحه و مسالمه را مرتفع و رشته موالفت و موافقت را با دولت جمهوریه فرانسه منقطع گذاشت
و جناب ناپلیون اگرچه از این مقدمه با خبر بود اما چون از طرف عداوت آشکار و خصومت پدیدار

پدیدار گردیده و هنوز ایلچی دولت جمهوریه فرانسه در دار الخلافه روم توقف داشت و جواب قطعی
رو به صواب نداده و صورت مقصود را در ورای حجاب تعویق و تاخیر نهاده تا به پسیتم که از پرده پدیدار آن
ازین جهة سکوت اختیار کرده بود تا اینکه از اتفاقات در دهم ماه جنوری سال یکهزار و هفتصد و نود و هفت
عیسوی که مطابق با ... سال یکهزار و دویست و دوازده هجری باشد ناگاه چاپاری که از جانب این وزیر جدید
دولت روم با نوشتجات دولتی نزد مستر ... ایلچی دولت خلیفه اعظم روم که در پای تخت نمسا
توقف داشت روانه بود در عرض راه در قرب جوار شهر ... گرفتار شد و تمامی قصد و نیت آن وزیر
با تزویر که در طی تحریر در آورده بود آشکار و بدین مضمون مکنون ضمیر جناب خلیفه اعظم روم را معلوم داشته
که خلیفه این معنی را تصمیم خاطر گذاشته است که گفتگوی مصالحه را با اولیای دولت جمهوریه فرانسه
بالمره موقوف در قوم الفت و دوستی استاریه و نمسا را بر جریده مواهدت نگاشته و در ضمن آن
مکتوب نیز نگاشته این مکتوم را مرقوم و معلوم نموده که حضرت امپراطور اعظم ممالک نمسا و استاریه
قبول این مطلب را کرده است که جنرال ... که از سرداران دولت علیه نمسا بود زمام سرداری سپاه
جناب قدسی مآب خلیفه را که در ولایت ... جمع آوری میشود بکف کفایت و اهتمام خود دگر ... مکنون
ضمیر خلیفه اعظم از قرار نوشتجات مذکوره بدولت فرانسه مکشوف گشت فورا چاپاری بجانب ایلچی خود
که مستر ... نام داشت و از قبل وی وکالت تام روانه و او را احضار فرمودند مقارن این احوال
که ایلچی مزبور از دار الخلافه روم بیرون رفته بود جنرال ... بحکم سپهسالار اعظم سپاه فرانسه با چهار هزار
پیاده و ششصد نفر سواره در برابر قلعه ... عبور کرده به جنگ لشکر ایطالیا که چهار هزار بودند سر
داری جنرال ... در شهر ... توقف داشت ملحق گردید و چند روز بعد از آن جناب ناپلیون نیز بلده
مزبوره نزول اجلال و اعلام نامه برای اشتهار و انتشار نوشته و با سمه کرده باطراف و اکناف
ممالک ارسال داشت و در آن اعلام نامه اولیای دولت مقدسه خلیفه اعظم روم را مقصر ساخت
که ایشان رشته عهود متارکه را که در تابستان گذشته در شهر ... با دولت جمهوریه فرانسه بسته
استقامت رای را با استدامت صحت و سلامت مصالحت و مسالمت مناظره و محاوره بسته بودند
بی جهه و بیهوده طریق خلاف پیموده اساس معاهده و معاهده را بر هم زدند و بخلاف آن قبل از آنکه با اعلام
اعلام مکنون ضمیر خود پردازند و با علای اعلام جنگ و پیکار اقدام نمایند در خفیه با اولیای دولت نمسا

واستواره ممهد و هم عهد شدند که ترک منافرت و منافرت کرده و ترک مظاهرت و مظافرت کرده
یکدیگر باطن
و باتفاق معاضد و معاون سپاه بنددوار در مجادله و محاربه درآیند و همچنین جناب ناپلیون محض اثبات
این مطلب هرچه نوشتجات دولتی که از کردنال پسکی وزیر جدید دولت روم گرفته بود همگی را نیز بآن
گروه مصدق مدعا را بدول خارجه و اهل ممالک ایطالیا و روم منتشر و شایع گردانید و نیز نسخه دیگر
از آن نوشتجات برداشته نزد کردنال چلی که از عاظم علمای دین مسیحی بود فرستاده و خلیفه
مشارالیه پس از آنکه بجهت عداوت در شهر برشته ماه در یک کنیسه محبوس بود و از آنجا بحکم
سپهسالار اعظم بدارالخلافه روم رخصت و پیوسته مراوده دوستانه با جناب ناپلیون داشت و
خلیفه مشارالیه نوشتجات مزبوره را نیز بانجمن سطهر ارکان دین و دولت روم رسانید و بر هم زدن
اساس حواس آن جمع پریشان گردیده موجب تغیر ایشان آمده و اضطراب و انقلاب
در میان آنها واقع شد در روز دویم ماه فبروری سال یکهزار و هفتصد و نود و هشت عیسوی مطابق
دهم حوت سنه یکهزار و دویست و دوازده هجری عمارت خلیفه که در شهر آماله است محل کوکبه
عساکر منصوره فرنس شده و آن عمارت سرکار خلیفه چه روی تعلق داشت که بعد از چندی خلیفه
روم شد و پیش از هشتم لقب یافت روز یازدهم حوت عساکر فرنس بقلعه مالافیر رسیدند و دیدند
که سپاه خلیفه اعظم در آنطرف رود خانه سنوار دو زده در صدد این مرحله هستند که نگذارند لشکر
فرنس از پل رودخانه عبور کنند و این لشکر مقدسه بمقدار شش هفت هزار نفر بودند که اکثر این جماعت
از مردم گشاورز و زارع مجمع گشته و رایت این جماعت از اهل رعایه و رعیت مرتفع گردیده از رهبانان
دین بزور موعظه و پند و نوید ظهور مرتبه عندالنجات و درجات مثوبات ایشان را در سلک نظام سپاه
جنگی منسلک ساخته و موازی هشت عراده توپ داشتند و فاصله مابین ایشان و لشکر فرنس
مسافت یکروزه راه بود وقتی که سپاه فرنس قراول اردو را بجای خود قرار میدادند در همان
ساعت دیدند که با نخوت و غرور کهش که خداوند کاری خلیفه و سپهسالار اعظم سپاه مقدسه فرستاده
که هرگاه سپاه فرنس زیاده برین از حد خود تجاوز کنند و قدم پیشتر گذارند آنها را
هدف گوله توپ و تفنگ خواهیم کرد اینگونه تهدیدات خلیفه مزبور معاندات فرنس را
بی اختیار بخنده آورد و در جواب چنین گفتند که ما در نظر داریم که خود را باتش قهر و غضب

که یک عدد بیدق امان
از جانب سردار سپاه
مقدسه باینکر صاحب
منصب وارد گردیده
صح

و غضب قیامت لهب خلیفه بسوزیم بلکه میخواهیم از رود خانه بگذریم و منزلی خوب و جایگاهی مرغوب
برای نزول اردوی خود بگیریم مورخ گوید آنچه که کردنال پسکی وزیر جدید دولت روم در نظر گرفته بود
همان طور بظهور رسید چنانچه در آن اوقات جمله اهالی ولایت رامنغه که از ولایات معظم ایطالیا است
و سایر بلاد متعلقه خلیفه اعظم که در ممالک ایطالیا داشت غبار آشوب و غوغا برخاست و آتش جنگ
جهاد شعله ورگشت و در تمامی آن بلاد و در اکثر ولایات ایطالیا سه روز علی الاتصال صدای ناقوس
جنگ جهاد گوش ساکنان صوامع ملکوت را کر کرده سواد اباطیل خیالات و تکاویف دماغ تمامی
طبقات اهل بلد آن ولایات جای گرفت و انجره اکسیر سری و مالخولیا باعث سد رخنه حواس
و هوس ایشان گردیده و چهل ساعت شبانه روز دست دعا و استغاثه دراز داشته رهبانان و کشیشان
باطراف و جوانب برای دعوت مردم روانه گردند و برات خلاصی از آتش دوزخ و سرخط آزادی
از نار معصیت و بار خطیت بر مجاهدین صاحب شریعت عطا نمودند و مردم را باین عقیده واثق و راسخ
داشتند که هر کس در این جنگ کشته شود بدون سوال و جواب جای در بحبوحه جنان کرده بجنه
و فردوس برادر مرتع قلوب عوام کالانعام بدین نقش کاشته که عنقریب از یکطرف خون شهدا جاری
از یک جانب آب دیده بیوه زنان ساری خواهد گشت کردنال پسکی وزیر جدید روم پیش از اینها
بوزیر مختار دولت فرنس در مقام فخریه غلبه و استیلای خود میگفت که هرگاه دولت فرنس بر
مخالفت ممالک خلیفه اعظم اقدام کند او میتواند مجموع اهالی مملکت رومنغه و کوه نشینان ولایت لقوریه
سوای سایر ولایات ایطالیا که الان در تصرف لشکر فرنس است تحریص و اغوا کند و بحکم جهاد بر
مخاصمت اهل فرنس تحریک و اغوا نماید که تا جان و مال دارند بکوشند و اخلال و افساد عظیم در کار
سرداران فرنس کنند مختصر کلام اینکه سپهسالار اعظم سپاه فرنس صورت حال را مشاهده کرده اعلام
نامه قبل از وقت نوشته در شهرهای مولکه سواد اعظم مملکت رومنغه است و در کنار رود خانه سیطر نو
واقع است گذاشته بود که مردم آنجا از آشوب و مخالفت دولت فرنس احتراز کنند و مضمون
آن بر سبیل اجمال اینکه سپاه منصور فرنس در جناح حرکت است که بولایات خلیفه اعظم داخل
شوند و این معنی را هم اهل ایطالیا دانسته اند که سپاه فرنس بنا بقانون دین و شریعتی که دارند
اعتقاد ایشان کامل است هم حمایت دین و ملت کنند و هم رعایت اهل ملک و بهیچوجه من الوجوه

رجوع بدین دین و آیین و مذهب بطریقت و شریعت کسی ندارند و در صدد ایذا و اذیت احدی نخواهند بود
و پاس ناموس و حفظ نفوس ایشان مبذول خواهند آورد و همچنین صالداتهای فرنس در مملکت
مصر، ممالک را که جز و حقیقی فتح و ظفرات گرفته اند و در دست دیگر نشانه درخت سبز که زیتون را
که علامت صلح و صلاح و نشانه فوز و فلاح نموده امن و امان است نگاه داشته اند لهذا بهر جا که میروند
اگر بطلوع در رتبه طوق در ربقه اطاعت بر گردن در رقبه انقیاد گرفتند با اهالی انجا رسم احترام مرعی
خواهند افتاد و محبت و مهربانی بر تمامت انام از خاص و عام مبذول خواهد رفت و از خود جدا او را
نمیدانند و انها را از خویشتن میخوانند و اگر بپاس سویدای دل ایشان سودا خلاف گرفت در
رشته این سودا سودی از متاع کاسد فاسد خود نخواهند برد و حرمت ملکت ایشان بمجال نهب
و غارت و قتل و اسارت خواهد بود و در معرض چشم سیاست خواهند در آمد لهذا وای بر احوال
اهالی که بحبال احتیال شیطان بر پای اقوال مردمان فاسد العقیده گرفتار آیند و برای کج اندیشی
انها از راه راست انحراف جویند و طریق خلاف پویند و پا به فساد و آشوب … آتش قهر و غضب
انتقام یک لشکر ظفر ورد بر سر خانمانهای خود برافروزند خس و خاشاک وجود خویش را از لهبات آن بسوزند
ایشان لشکری هستند که در عرض مدت شش ماه بقدر یکصد هزار نفر از صالدات جنگی امپراطور نمسا را
اسیر و دستگیر کرده و چهار صد عراده توپ او را گرفته و یکصد و ده … سپاه … را تصاحب
شدند و فوج فوج سپاهش را بالمره پایمال جیوش فنا و زوال نمودند با جمله مورخ گوید که در روز چهارم
حوت جناب سپه سالار اعظم امر فرمود که جنرال لانت با پنج هزار از لشکر قلیل خود بقدر یک فرسنگ
و نیم بالاتر از پل رودخانه سینه رفته در طلوع فجر معبری پیدا کرده از رودخانه عبور کند جنرال
مزبور همچنان از پل گذشت و آن وادی را در نوشت و پشت سپاه خفیه اعظم را گرفته شروع
بمحاربت پرداخت و راه عبور خصم را مسدود ساخت و دست تصرف ایشان را از آن شهر فشیند اگر
پشت بند و پناه ایشان بود کوتاه گردانید و جنرال لانا با جماعت کوتاه چند عراده توپ و
جمعی از مرجیان در نظام ستون نزدیک از پل رودخانه سینه گذشت و آن جمع لشکر را کنار …
جنگان آن مرز و کشور که اسب کت آورده اکاو که بوده و بیک خاره گذر راس مار کن و صارم مصری
نژاد را مصرم و در کرد و نیزه مردم ربای را قصب زمین بهای می پنداشتند در برابر صف آورده

آورده و در آن واحد به تفریق آن جمع پرداخته هر چه از توپخانه و باروت و اسباب و آلات حرب
داشتند انداخته فرار اختیار کردند موازی چهار صد پانصد نفر را با چند نفر از رهبانان که بمطلب
جهاز ورود داشتند بمعرض تیغ بیدریغ در آوردند و جنرال که سردار ایشان بود در راه هزیمت
و در این جنگ چندان ضرر و خسران بسپاه فرنس نرسید و در همان روز به برابر شهر دو الصار فشیند
رسیدند و این شهر از ولایات ایطالیاست و در ولایت … و در سر رودخانه امانه واقع است
وقتی که سپاه منصور فرنس وارد انجا شدند دیدند که اهل شهر با امداد قدر قلیلی از صالدات دروازه
شهر را بسته اند و در مرور دیوار قلعه چند عراده توپ گذاشته اند و اهل شهر که از مجاهدین دین بودند
انواع طعن و لعن و دشنام ضرب و شتم نسبت بلشکر فرنس بجای آوردند وقتی که سپاه مزبور جلالت
تمام ایشان را دعوت کردند که دروازهها را بگشایند جواب خشونت آمیز از ایشان مسموع و لازم
آمد که علم یورش و حمله را بدان شهر مرفوع داشتند و بقهر و قسر و عنف و جبران بلده را بحیطه تصرف
در آوردند و در این حال جماعت صالدات زبان در آمده گفتند که مردم این شهر را چون اهالی ولایت
پر از عقل و خرد خالی می پنداشتیم و مانند آنها دشمنی و عناد میورزند بدارا و مواسا کار از پیش نرود
و این ولایت را بقهر و عنف باید گرفت نه بمهر و لطف و زبانه گرم شعله توپ سریع الظفر سعیر الزفیر باید
غلبه کرده زبان حرب و رزم بلیغ التعبیر چنانچه شهر پوبه را لشکر سپه سالار اول با مسالمت خراب کردیم
و در تحت زیر و زبر نمودیم و ایشان را بمعرض قتل و غارت در آوردیم کار اینها برابر با آنجا میکشانیم و تا آن
زهر را بکام ایشان بچشانیم جناب ناپلیون که سپیده مروت آشکار داشت و شیمه فتوت را دوستار
سخنان ایشان را استماع نمود و از این گونه معامله با آنها ابا و امتناع ورزید و گفت را می بگوییم که با
اهالی آن شهر این نوع سلوک سلوک … چرا که اهل اینجا چون مردم شهر پوبه رفتار نکرده اند
مردم پوبه بعد از آنکه سوگند یاد نموده که با دولت و اهل فرنس خلاف و خیانت نکنند طریق
نقض ایمان پیموده و عصا به عصیان بر جبین طغیان بسته جماعت صالدات فرنس که در آن شهر مهمان
ایشان بوده اند آن سیه کاسگان زهر مهمان کشی در جام ایشان کرده بی جرم و گناه جوراً از باغ
هر یکی گذرانیده و لیکن اهل این شهر مردمان عوام و رعیت فقیر و بی گناه و تقصیر را بزرگان دین
و دنیا بدون جهت و سبب بدام تزویر و حبل حیل کشیده و آن جمع ساده لوح کلوح وجه شان

از نقوش اعتقادات ساده است به پند موعظه و پندار باب ضلال بچاه گمراهی افتاده بر دقت
رفق و ملایمت باید بر آنها غالب آمد و بجلب قلوب ایشان پرداخت و بتوارس و احسان ایشان را
مطیع و منقاد خویش ساخت شاید این خیال از سر بدر کشید و تیغ قتال دو بار در نیام گذاردید و
وادی تقاتل و غارت در آستین کشیده و اربد با لجوی سپاه منصور فرنس کراهت رسته
بحمله و یورشی یک برج و باره شهر را گرفتند و از عام عوام را متفرق ساختند و چند کنیز را
تاراج نموده و باقی شهر از قتل و غارت محفوظ و محروس ماند مورخ گوید پس از این حال جناب
ناپلیون خواست که علمای آن رسیده دلهای پرخوف و بیم اهالی ممالک روم را آرام و آرمیده و آ
و زوال استمالت انتظام نوایر اضطراب قلوب آنها را خاموش و منطفی گذارد و حکم فرمود هر چه
دل و اسیر در جنگ رود و خانه نسبو بجنگ دلاوران چابک خوی لشکر فرنس افتاده بود را
در شهر فرستاد در باغ یکی از کنیسه‌های شهر جمع کردند این معنی موجب مزید دهشت و وحشت آن جماعت
بیچاره شد گردیده چنان دانستند که همه را بقتل خواهند آورد و هنگامیکه جناب ناپلیون نزدیک ایشان
رسید تمامی از راه تجرد الکسار که عادت مردم آن ولایت است زانو زده و ناصیه بسته عار برخاک
بودند با غایت خضوع و خشوع و ریزش قطرات دموع دست تمنای عفو و عفو دامن احسان
از لغزش و سهو گردیدند جناب ناپلیون بزبان ایطالیا بدیشان خطاب کرد که من دوست و خیر
خواه جمیع ساکنان ملک و نهجان تابع اویان و اهل مملکت ایطالیا میباشم خاصه با اهل روم و شما را
قید گرفتاری آزاد و مرخص کردم که مراجعت بنزد عیال خود نموده و ایشان را شاد و مسرور سازید
و با آنها بگوئید که اهل فرنس از هواداران دین و مذهب و خیر خواهان نظام امن و امان هستند
و طالب و راغب امنیت و آسایش و رفاهیت دارالسلام عجزه و فقرا و کسبه رعایا میباشند از این
جنگ وقتی که این نوع عنایت و مهربانی را از جناب ناپلیون مشاهده کردند حیرت و پریشانی ایشان
بمسرت و شادمانی مبدل گشت و زبان بشکرگزاری گشوده و چهره ستایش و شادمانیش و عارضین
خاکساری سوده جناب ناپلیون از این باغ خانقاه دیگر تشریف برده که در آنجا بحکم آنجناب جمع
صاحب منصبان را که مقدار سیصد چهار صد نفر بودند مجمع ساخته دو ساعت جنگ بوده اتفاق از
ایشان بکاندان بزرگ دولت روم منسوب و اکثر از اعیان و اشراف مملکت محسوب بودند

بودند آنجناب ساعتی چند از روی تلطف و تعطف ابواب اختلاط بر چهره ایشان گشاده و از
و از مراتب آزادی و فراغت و آبادی و امنیت ایطالیا سخن راند و چندی از معایب سلطنت خلیفه
اعظم و از عناد و دشمنی او با دولت فرنس حرف میان آورد که معاقدت و معاهده با دولت فرنس بحاصل است
و هیچ نفع و سودی از این سودا و معامله جز زیان و خسران نخواهند برد و از این تجارت خسارت کلی بمالک
و ممالک خود وارد می آورد و بعض بوالهوس تقاضای دو ساوس شیطانی جمعی را با سراف در معرض
اضاعت و اتلاف و در مقام خسارت و اسارت درخواهند آورد و عاقبت خراص این ملک را پایمال اساس
قوی قوایم خصمان میسازد پس از اتمام کلام و انقطاع رشته صحبت سرکردگان را اذن و رخصت مراجعت
باوطان خود داده همین قدر خواهش از ایشان نمود که در ازاء این رأفت و مدارا این عطوفت که درباره
شما بعمل آورده‌ام بهم اهل مملکت روم معلوم سازید که اصل مقصود و نیت ما آزار و اذیت مردم نیست
هرگز در فکر تعدی و اجحاف و جور و اعتساف که مغایر عدل و انصاف است با آنها نبوده و نخواهم
بود و ضرر و خسارت و زحمت و مرارت احدی را طالب نیستم و بجز مذهب صحایف مذهب و دین
و ترویج مذهب ملت و آئین چیزی منظور نیست و غیر از انتشار رعیت عدالت و انتشار آثار رفاه اهل
مملکت مدعائی در اندیشه من باری چون این محبوسین از قید اسیری رهائی یافتند در هر جا از
انجا و ارجاء مملکت شتافتند و با آواز بلند اصطناعات و نیکوئی و مراعات و دلجوئی جناب ناپلیون
در رفتار خویش و گفتار و کلش سپاه فرنس را در هر انجمن ظاهر و آشکار ساختند و همچنین بعضی اعلام
نامجات نیز که جناب ناپلیون برای تنبیه و آگاهی اهالی مملکت نوشته بود و همراه خود برده بودند
باقصی بلاد روم و قلاع جبال اپی نین رسانیدند و بعد از این مقدمه افراد سپاه فرنس در هر جا دیدند
که اهالی مملکت بسیار بطور ملایمت و شایستگی با ایشان رفتار مینمایند و برخلاف سابق چنانچه و گردشت
بفجرت و اتزجار طبع و نفرت و انکدار خاطر با ایشان راه نمیرفتند اکنون بانشراح صدور و انفتاح
قلوب با آنها رسم اختلاط و ارتباط مرعی میدارند حتی قسیسان و رهبانان علیلان نشاط بری و افراد
و زنار و صلب مواعدت اسلوب می آویزند و بدون اغماض اعتراف و اقرار بر این معنی نمودند
که از عناد و ستیزه بجز خسارت عظیم که بجان و مال حاصل میشود دیگر چیزی در ضمن آن مترتب نخواهد
بود و لیکن هر گاه دشمنی و خصومت را موقوف و عنان عناد را معطوف دارند و بطریقه مهربانی

واداب دوستی با اهل فرنس رفتار نماید نقشه عظیم حاصل خواهد نمود با یکو سپاه منصور فرنس
رایت فتح و عزیمت را بجانب مملکت ناپلی برافراشته که ابتدا عرصه آن ملک را در معرض تاخت
و تاز در آورند و بحرب محصوره آن صفحات بپردازند چون قبل ازین مذکور شده که اهالی مملکت را
نقشه بافسانه و افسون وزیر جدید روم سر از اطاعت و انقیاد سپه سالار اعظم فرنس باز پیچیده
از روی عناد و لجاج بنای جهاد با اهل فرنس نهاده جنرال کالی که سردار سپاه مقدمه جیش
اعظم بود در بلندیهای محاذی ولایت انکانه که از ولایات ایطالیاست و در سر راه ناپلی واقع است
مکانهای مستحکم برای سپاه خود که مقدار سه هزار نفر در ان امکنه تمکن داشتند گرفته بود اما سپاهیان
کرسپاه فرنس بنظرگاه ایشان رسیده همان ساعت فرار کرده بشهر دو المحاره لاریتو که از شهرهای
بزرگ ایطالیا و سواد اعظم مملکت انکانه است پناه بردند در کلیسای جامع انجا رواق مقدس حضرت
مریم علیها السلام است باعتقاد اهل انجا وقتی که حضرت مریم را در دلق دوجع وضع حمل ظاهر شد
از بیت المقدس بیرون رفت جبرئیل علیه السلام با جمعی از حوریان اطراف او را گرفته بان مکان
مقدس پاک بدایتش نمودند در انجا وضع حمل او شده در محراب رواق مقدس صفه با صفای
از چوب سرو و شمشاد منصوب و پایه های نقره بان وضع کرده در بالای ان پایه مطهر ان خاتون محترمه
شریفه که هر لمعهای پیکران بها و دردانه گران بها صدف بحر امکان در انجا دینی مولود مسعود خویش را
در دست گرفته در انجا ایستاده است و اطراف از قنادیل طلا و نقره و شمع و انهای مرصع و جیا
رنگ مسائل مهر و ماه درخشان بهر جا و ران مکان چون هنو هر تبه اطراف او را فرو گرفته
که روی خورشید ارای ان خاتون بشکل بنظر می اید و لباس و بالا پوشش که در بر دوش
آن مخدره سرادق عصمت و آن محجوبه سراپرده عفت بود کلاه زر دوزی و سیمین و مرصع و
رنگین و ثمین بود و آن کودک نورسیده بزرگوار را به قماط و قرطه مزین بجواهر آبدار پیچیده
و در دست گرفته بود زوار بعید و قریب از هر مرز و کشور بزیارت جنابش مشرف شده و اقسام
تحف و هدایای قیمتی وقف بارگاه آن حضرت نمودند خزانه عظیمی مشحون از طلا و نقره مسکوک
و غیره و مملو از جواهر زواهر و انواع اسباب و اثاثه و مرصع آلات در انجا حاصل آمده که
مقدار آن از کنه میزان و مقیاس وهم و قیاس بیرون بود از حیز ظن و قیاس اندیشه

اندیشه افزون هنگامیکه جناب ناپلیون شهر را بغلبه تصرف کرد در پیش خود تصور نمود که این صورت موهومی
این همه خزاین سلطانی را چه خواهد کرد و می انکار آن اموال تمام و کمال ضبط نموده و آن مادر و فرزند کرم
و نیکو را از زیور زخارف دنیوی عاری و عاطل داشت و عقاید معتقدان این حدیث را فاسد و باطل
گذاشت گویند چندان اسباب و اوضاع بتاراج و یغما برد که اکنون برای نمونه یکی از ان زیورها باقی نمانده
و این شهر لاریتو بر فراز کوهی واقع شده که از انجا تا بندر ویست یکفرسنگ راه تا بولایت روم هیچ فرسنگ
مسافت دارد و خلاصه جنرال وکتار که پیش جنگ عساکر فرنس بود وقتی بحوالی شهر دارو کشت پیدق امان
فرستاده اهل شهر و افراد سپاه را دعوت کرده که بطوع و خوشی در فتح یک قلعه و شهر را تسلیم کنند و از
مراحم بی پایان و مکارم بیکران سپه سالار اعظم طلب عفو تقصیر از خود نمایند تا جان و مال ایشان سلامت
ماند در ان احوال که جنرال وکتار با اهل شهر در گفتگوی تسلیم شهر بودند و از طرف اعراب و امرا و ارباب
انکار در کار بود انواع مسالمات را امر در ماموریت کردند که همین و کبار ان سه هزار نفر رفته اطراف انها را
گرفته جمع را دستگیر و بدون اینکه بکلی خالی کنند داخل قلعه لاریتو شدند و جنرال ناپلیون برای استمالت
و جذب قلوب مردم با این دوستاقیان بهمان طور معامله کرد که با آن دوستاقیهای سابق نموده ایشان را
پروانه مرخصی داده روانه کرد و با اعلام نامههای خوب و اخبارات مرغوب از رفتار رافت اثار جناب ناپلیون
عساکر فرنس روانه ولایت روم شدند و بدین طریق راهها را برای وصول و قدوم و نزول عساکر فرنس
حاضر و مهیا گردانید بهمین بندر انکانه را که اگرچه با همین بندر ونیث و بندر برنذی همین یک بندر که منتهای
نقطه شرقی ایطالیاست واقع بود و لیکن چنان تا مرز فراموش شده بود که کشتیهای کوچک نمیتوانست
داخل بندر مزبور شود جناب ناپلیون اهمیتی را پیشنهاد خاطر ساخت و دانست که مرمت و تعمیر قلاع
و بنادر چه مرتبه جهت محافظت ولایت لازم میشود چنانچه ان بندر را با دوام سلطنت ایطالیا مرمت کرد
که اکنون معابر بزرگ جنگی و تجارتی داخل میشود گرده مسلمان و یهود در ولایت انکانه بسیار بودند
بنا بر معاودات که از عادات اهل ان ملک است همیشه مورد آزار و اذیت می شدند جناب ناپلیون
از جمله کارها که برای رفاهیت آسایش و فراغت و آرامش مردم در انجا کرد یکی این بود که ایشانرا
از زیر بار ظلم و ستم مستخلص و آسوده ساخت تا مثل اهل مملکت ایشانرا احقاق قرار داد وقتی که جناب ناپلیون
مشغول نظم اینگونه کارها بود با بنای پنهان معلوم او شد که اهل شهر فوج دوستانه بسته

وگروه اناث بی‌اختیار دوان دوان میروند و خود را بپای صنمی می اندازند و از ان لعبه و حجر و شور و شین
استعانت و استغاثت التماس ازاو میجویند و رهائی از قید و بند دشمن را درخواست می نمایند و بعد
چنان معلوم میگردید که آن صنم از جهة مصیبت ایشان اشک از دیده جاری می سازد و گوئی مایل زاری
نموده که از ان حکایت خبری آرد و سرکرده مزبور داخل کلیسا شده و مردم را متفرق ساخته آن صنم محترم را
برداشته بعیان اوضاع که داشت بنظر سرداران سپاه برده بعد از تحقیق بصر و عیان بنظر معلوم شد که از
تمویهات بصری دور کرده دو باره بهمان کلیسا فرستاده در جای خود قرار دادند ولیکن پس از ان هر کس
ملاحظه میکرد رنگ و حیله بنظرش آمده سرشک از دیده کان جاری نداشت روز دیگری از واعظان کلیسای
مزبور را که پرستاری و خدمتگذاری آن صنم بعهده او بود گرفته آوردند پس از سوال و جواب معلوم شد
که آن شعبده بازی و حیله سازی کار آن نابکار است که در پیکر آن صنم ترتیب داده بود و بقول بعضی وقتی
که خلیفه اعظم قرب وصول لشکر فرنس را بدانجا دانسته و فهمید کس فرستاده هر چه خزینه و دفینه و اسباب
جواهر بود همه را بسته و پنهان کرده چیزی که از اوضاع ظاهر آن صنم که امکان حمل و نقل داشت بدست
جناب ناپلیون افتاد مقدار دو کرور بود و آن صنم که تمثال حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام و حضرت
مریم بود از چوب ساخته و دست کاری کرده جناب ناپلیون همان صنم را بدار السلطنه پاریس فرستاد
و مدتی در عجایب خانه گذاشته بود وقتی که جناب ناپلیون کونسل اول دولت جمهوریه فرنس
شد باز همان صنم را بکلیسای مزبور برده بجای خود نصب کرد باری بر ناظران این اوراق مخفی و مستور
نماند که در اوقات شورش و فترت اوضاع دولت فرنس چنانچه در مجلد اول شمه از آن ایراد رفت
چند هزار از کیشیان و رهبانان بنابر عداوت کارکنان دولت جمهوریه فرنس رخت از وطن آن
خانه بیرون برده جلای وطن اختیار و در ممالک ایطالیا توطن گزیدند و وقتی که سپاه دولت
جمهوریه فرنس ممالک ایطالیا را غلبه کرد ایشان از ان ولایت نیز فرار کرده بولایات خلیفه اعظم
روم پناه بردند و چون عساکر فرنس کمر همت بر میان بسته که مملکت روم را مسخر نمایند بواسطه بیان
خبر و آوازه آن ظفر راه گریز و مفر و مقام مقیم و مقر برای فراریان آن نفرها باقی نماند و هر کس از
اهل ایطالیا بطرقی از قطاع و اقطار ملک ساز و برگ فرار برگ و طرفی بر بسته بعضی بر سلطنه بروسیه
بجانب ولایت جرمنی نشسته و اهل دولت تخییب ایشان را جواب دادند و از بذل اطعمه و

[illegible]

واشربه آنها در مقام امداد و اقناع برآمدند و سد طرق ورود و نزول ایشان با اماکن و مساکن خود نموده
و راه مضایقت پیموده و اکثر از بزرگان معابد و بیعه ممالک خلیفه اعظم از خداوند عالم درخواست نمودند که
ازین و مساعت مخارج ایشان خارج آیند و از ورطه تکالیف تصرف و تطرق تکلف و تعارف برکنار
آیند و مترقب بهانه و منتهز فرصت آنچنان بودند که آنها را جواب گویند بنابر این آمدن سپاه فرنس را
سلک حبس بر مهمانان ضعیف خود تنگ گرفته و از درها و مسکنهای خود آنها را برگردانیدند و گفته که شاید
بواسطه بودن شما درین ولایت که فراری دولت جمهوریه هستید جناب ناپلیون در مقام انتقام
برآید و مواخذه و سیاست کنند لکن جناب ناپلیون که هرگز از اینگونه اخبار خبردار بود اندیشه از احکام
کارگذاران جمهوریه نکرده اعلام نامه ها نوشته در تمام ممالک ایطالیا و روم منتشر ساخت و بجمیع علما
و کیشیان و رهبانان و واعظان و سایر بزرگان دین حکم کرد که آن فراریان و آوارگان از واعظان را در هر جا
ببینند ابواب مهمانی بر روی ایشان گشایند و تمامی مایحتاج خود و عیال و اطفال ایشان را تدارک کرده
کارسازی دارند و در ممالک ایطالیا و روم چنانچه رسم غریب نوازی است با ایشان معمول دارند
رحمت و شفقت بر حالت و نعمت خاطر شان را مشغول گذارند که هرآینه موجب خشنودی و سرور سرداران
و سایر سپاه فرنس خواهد گردید و همچنین آن سپه سالار رافت شعار بجمیع عساکر خود امر فرموده
احکام موکده صادر نمود که فراریان مملکت فرنس را که هم دولتی ایشان هستند مانند دوستان رفیق
نگاه کنند و در هر جا که ملاقات دست دهد بطور دوستی با ایشان راه آیند و بکلی بیرون نگذارند
و در حقیقت این نوع رفتار جناب ناپلیون نسبت بفراریهای مملکت فرنس شهرت تمام برای او
حاصل کرد و دوست و دشمن کلا پسندیدند حتی کارگذاران جمهوریه نیز در مقام انصاف اگرچه خلاف
حکم و منافی آداب دولتداری ایشان بود باز قبول کردند و ارادت بجناب ناپلیون دارد بیا
وردند علی ای حال بعد از انکه عساکر فرنس بشهر کلم لاربور رسیدند و بدان طریق که مذکور شد
کلیسای شهر را غارت کردند حتی صنم آنرا با فرزند نقش بیغما بردند ساعت بساعت اخبار وحشت
آثار بدار الخلافه روم و سمع شریف جناب خلیفه اعظم آن مرز و بوم میرسید و فی الحقیقه
در آن اوقات پیش جنگ سپاه منصور فرنس نیز به بلندیهای جبال آپی نین رسیده بودند
کوههای مزبوره عبارت از یک سلسله طولانی کوههای فرنگستان است و ابتدای آن از حوالی

شهر انقلیه متابعی گردیده که شهر مزبور در دو کنار رود پانزده فرسنگی ولایت جناوه واقع شده است
و بعد از آن از اطراف مروات دریای جناوه بسمت مشرق میگردد تا اینکه بوسط ممالک ایطالیا
منتهی میشود و از آنجا باز بسمت جنوب و مشرق میگردد و بوضعی که ممالک ایطالیا را تخمین دو حصه میکند
و از آنجا میگذرد و تا بآخر مملکت نپل میرسد و آب رودخانهای ممالک ایطالیا کلا ازین کوه جاری
میشود و اعتقاد بعضی از مورخین این است که جبال اپنین شاخه ایست از شاخهای کوههای الپ
باری بلندی کوههای مزبوره در بعضی مواضع تقریبا بقدر یکهزار و پانصد ذرع میشود که طول
مقدار چهار پای آدمی است و لکن پای کوههای مزبوره بجا دو ولایت پرمه میرسد و از آنجا باز
بسمت جنوب و مشرق میگردد که بعد از آن کوه پاره میشود و دیگر کوه بزرگ نمیتوان گفت علامه
کلام وقتی که سپاه منصور فرانس بشواهق جبال مزبوره رسیدند آشوب و انقلاب فتنه و شورش
و اضطرابات شما در ولایات آنطرف کوههای مذکوره واقع و نزدیک بود که تزلزل در ارکان
دولت و تفرق در اجزای اصحاب مشورت خانه مبارکه خلیفه اعظم روی دهد چنانچه بعضی ایشان
که از بزرگان دین و دولت بودند در صدد تهیه و تدارک بر آمده تا برای حفظ نفوس خود و حرم خود
خویش راه فرار پیش گیرند و سالک مسالک اقصی بلاد و ممالک شوند و در پناه امن و امان گریزند
و در دامن صحت و سلامت آویزند کار شان بجائی کشید و مهمشان بمقامی انجامید که اساس جامعه
دولت را بکلی منکر باشند که خلیفه اعظم و اولیای دولت کلی از دار الخلافه بیرون روند و دولت
بنیسیل روانه شوند در خلال این احوال جنرال کملدالتها که یکی از بزرگان معتبر دین عیسوی بود
و زیاده محل اعتماد و وثوق حضرت خلیفه اعظم وارد عمارت مبارکه خلیفه گردیده و خود را
بپای آن سرور دین انداخت و رای خلیفه را از حرکت دار الخلافه و ارتکاب آن کار منصرف
و عنان عزیمت اولیای دولت را از طرف فرار معطوف توضیح این مقال آنکه جناب ناپلیون
هنگامیکه از ولایات سینه میگذشت آن مرد بزرگوار را ملاقات نموده دانست که خلیفه اعظم را
اعتمادی کامل و اعتقادی شامل بوی است پیشتر این پیغام را بدست آن مرد خردمند بجناب
خلیفه اعظم برسانید ایمان و سوگند محکم است که پس از وصول بدولت و شمول بحضرت خلیفه
عرض کند که مطلقا اندیشه ضرری و تصور خطری بجان مبارک خلیفه بخاطر خطور نکرده و نخواهد

نخواهد کرد و رنگ این خیال را از آینه ضمیر منیر خود مصقل اطمینان بزداید و در کمال آسودگی جب
شریف را در تمکن و توقف بدار الخلافه آرام و تمکین دهد و خاطر مبارک را از اضطراب و تشویش
تسکین بخشد زیرا که منظور از عزیمت من بدین حدود این است که سرکار خلیفه اعظم تغییر و تبدیل
در وزرا و مرج و تعدیل در اوضاع دولت خود دهد بعضی را از کار معزول و برخی را بشغل خود مشغول
دارد و چند نفر وکیل کاردان و مصلحت گذار درست کرده بشهر مانتوه روانه فرماید که مرا در آنجا
ملاقات کنند تا تمهید قواعد مصلحت پردازیم و اسباب و ابواب مصالحت و مسالمت را آماده و دلگشا
سازیم و سلسله صلاح و صواب دولتین فرانس و روم را یکدیگر مربوط و مضبوط نمائیم خلاصه کلام
جناب خلیفه اعظم اینگونه تکلیفات سپهسالار اعظم را فوز عظیم دانسته در ساعت کردنیل بسکه را
که وزیر جدیدش بود از کار معزول ساخت و رفتن خود را از دار الخلافه موقوف داشت و زمام
مناظم و مصالح امور دیوان و درگاه را برای رزین و عقل متین کردنیل داریه که قبول عامه داشت
محول و موکول فرمود و انجام گفتگوی مصالحه را بعهده اهتمام او مفوض و مرجوع مورخ گوید
اگرچه انجام اولیای دولت جمهوریه بجناب سپهسالار اعظم این بود که ابدا بطرف صلح و صلاح
خلیفه گوش ندهد و مملکت روم را بکلی مسخر نماید و دستگاه خلیفه را زیر و زبر کند چرا که رایحه صلاح و صواب
دولت خلیفه بمشام ایشان نرسیده و ابدا صدق و راستی در رجال آن دولت مشاهده نمیکردند
بلکه دایما در ان میان با عدا و اعدای دول فرنگستان مشغول بودند و اولیای دولت جمهوریه فرنس
بدین واسطه میخواستند چنان دولت خلیفه بالمره منهدم و اسباب شوکت او منعدم آید و
اتمام این کار را باستیاری جناب ناپلیون طالب بودند ولیکن سپهسالار اعظم جمعی را دریافت
کرده بود که اگر بنا بر رای مصلحت آرای اولیای دولت جمهوریه حالا و بالفعل بخواهد باتمام این کار
کوشد و چشم از مصلحت امر خویشتن پوشد باید اول بحرب اساس دولت مملکت نپل اقدام
دارد و پس از آن بانجام کار خلیفه همت گمارد و این فقره خالی از اشکالی نخواهد بود و همچنین برای
قطع رشته نظم دولت نپل اقامت دو هزار اهل زیاده لشکر ضرور در کار است و هرگاه از
لشکری که در ظل رایت خود مجمع دارد جدا کند روش کم میشود و مقصودی که او راست حصول
نگردد و صورت انجام نپذیرد و منظور اصلی جناب ناپلیون این بود که باید حتما بجانب قلاع محکمه

دولت مشار و اشتاریه که عبارت از شهر و نیز باشد نهضت نماید و پرچم علم را بپای دیوار آن
قلاع گشاید و تا تواند امپراطور مشار و اشتاریه را بر عقد مصالحه که شد و در انگلابزیا تمام امور جنگ
پردازد و این عمل عمده که عقده مشکل است با تأمل سعی و اهتمام منحل گردد مادامی که زوال مسائل و مشکلات
و ولایات عرض راه را برای پیشرفت کار صافی گذارد و بدون اینکه سلک جمعیت لشکر خود را متفرق
دارد اصل مقصود را بعمل آرد و پس از آن بتفصیل مهام دیگر پردازد و لهذا در روز سیزدهم ماه
فروردین که مطابق بیست و یکم حوت سال مزبور بود شهر ناگینشتو مضرب خیام سپهسالاران جنگ
ظفر مآثر فرانسه گردید و مقدمه الجیش آنها بمقدار سه روزه راه بدار الخلافه روم رسیده بود و
در همان روز نزول سپاه مزبور سفرای خلیفه اعظم نیز که چهار نفر از امرا و ارکان دین و دولت
او بودند وارد شهر گردیده روز دیگر که بیست و دوم حوت بود شرفیاب حضور جناب ناپلیون شده
بنای گفتگوی مصالحه و متارکه نهادند و در همان روز بمساعی طرفین و دستیاری جانبین رشته
عقود مصالحه مربوط و سلک حقوق و مسالمه مضبوط شده و عمده اصول و زبده فصول عهود و شروط آن این
بود که اولا جناب خلیفه اعظم با سایر دولتهای خارج که جنگ با دولت جمهوریه فرانسه دارند
و طریق خلاف را با آن دولت بقدم دشمنی می سپارند رسم اتحاد و دوستی براندازند و
قانون مرافقت و موافقت نسازند و چون که سایر دولتهای خارج لشکر بر سر دولت فرانسه
می کشند جناب خلیفه اعظم کومک و امداد بجهه ایشان ندهد و با اینکه فرانسه فرس مخاصمت
و مجادلت کالت دولت دیگر برانگیزد خلیفه اعظم بحمایت با آنها چون کرد بر نخیزد و در جنگ دیگر
او نیز اتفاق بر دولتهای دیگر ننماید ثانیا اینکه جناب خلیفه اعظم تا امر مصالحه صورت گرفته رتق
و فتق امور و تعیین حکام و ولایات بالاحنه (?) و فراره و راونه را با اولیای دولت قوی شوکت
جمهوریه فرانسه واگذارند و تا بنیان مصالحه از طرفین استحکام نیافته مداخله در امر آنها نکند
باین شرط که دولت فرانسه تا اتمام امر مصالحه در همین یک ولایت انکانه باذن خلیفه اعظم ساخلو
گذارند و در آن ولایات بجز حاکم و کارگذار از افراد عساکر احدی را نگذارند که تحمیل و مخارج زیاد
بر اهل آنجا وارد آید ثالثا اینکه جناب خلیفه اعظم ایلچی مختار خود را که در پای تخت پاریس مقیم
خواهد ساخت حکم قطعی صادر کند که از جانب خلیفه اعظم در باب کشته شدن مستر بازویل

[illegible]

مستر بازویل مصلحت گذار دولت فرانسه معذرتهای معقول بعمل آورده و از قول خلیفه انکار اینکه
باظهار این مطلب پردازد که خلیفه اعظم حکم کند که مثل ایام سابق باز معلمین فرانسه مدارس
صنایع و علوم در دار الخلافه روم برپا دارند و قانون تعلیم و تعلم ساز نمایند چنانچه قبل از ایام
انقلاب و آشوب فرانسه مدارس مزبوره تمام و داشت با زخمیجان (?) رونق داشته
باشد خامسا از غرامت شروط و عهد و عهودی که اولیای دولت خلیفه اعظم در شهر ناللانتیه (?) در باب
متارکه کرده بودند و بعد از آن چنانچه مذکور شد بهم زدند بواجبی بر آیند و بنا و آتش و مکافات
آن که با نهدام بنیان عهود و شروط مزبوره کوشیده و بطور شایسته بعمل آرند و وجه نقد و اسباب
برای قشون زیاده از سابق اخذ و بازیافت شود و جناب سپهسالار اعظم در ضمن شروط مصالحه
تکلیف کردند که باید ارکان دولت روم متعهد شوند که چون بنفسی که معمول است اقرار و اعتراف
بذنوب و معاصی خود را در حضرت خلفا موجب آزادی از درکات جحیم و وصول بدرجات
نعیم میدانسته موقوف نمایند از التماس و اعتماس اینگونه اوطان در حضرت ایشان از
اوساخ معاصی و در این بساتت (?) منزه و مبرا دانگیزه و معرا میکردد و همانا این عمل است بیهوده
و ناشایست و لیکن سپهسالار اعظم بگمان اینکه جناب خلیفه و اهل مملکت روم و دولتهای این دو بنای
آن مرز و بوم را از خود راضی و ایشان را زیر بار تکالیف نمیکند از این فقره درگذشت و بدین سبب
گویا خدمت عظیم برای جناب خلیفه کرده است و وجه نقد و اسباب هر چه توانست
بجهه پیشرفت کار سپاه خود از سرکار خلیفه اخذ و بازیافت داشت الحاصل بعد از آنکه متارکه
و مصالحه نامجات از طرفین بختام اختتام رسید و صورت اتمام گرفت جناب سپهسالار
انجام مصالحه و تحصیل شروط متارکه را بعهده اهتمام جنرال وقتار محول داشت و یک عریضه
با کمال احترام خدمت جناب خلیفه اعظم مرقوم و مصحوب کونتول جو تلات انفاذ حضور آن
پیشوای دین نمود و آنجناب خود بشهر عنقونه مراجعت فرمود و شهر مزبور یکماه بود که بتصرف سپاه
دولت جمهوریه آمده بود و مملو از بهادران و مرضای سپاه مشار و اسارت زیرکرویده و مادام توقف
در آن شهر صورت جنگ پهلوانان قدیم را در یکی از عمارات شاهی بنظر آورد که از عجایبات
روزگار محسوب شد و لکن هر چه تأمل و تفکر نمود حل و فتق (?) از اشهر پاریس مشکل بل ممتنع

بایدش معلوم او گردید که صفحات قلوب اهالی فرنس و ممالک ایطالیا بصور دوستی
و محبت و خیرخواهی جنابش منقوش و گوهر خلوص ارادت او را آویزه گوش دارند از همین
سرور و خوشحال و ساغر آمال او از شراب مرام مالامال گردیده و دانست که آنچه بکمون ضمیر داشت
بروز میتواند حاصل کند بالجمله بعد از انجام این مهام و حصول آرزو کام جناب ناپلیون بکرّ و تعبیه
نوشت با قبت اولیای دولت جمهوریه از خواب غفلت بیدار و از شراب بیهوشی هشیار گردیده
شش هزار سپاه پیاده و دو هزار لشکر سواره از سپاه ولایت سمبری و ... سوا نموده بسرداری
مرشل برناث و همان مقدار از لشکر جدید را جدا کرده بسرداری جنرال والمث فرستاده
بودند که بسپاه ایطالیا ملحق شوند و در مدت دو قت ایشان بیفزایند و در همان اوقات که
نایره مقارعت بقادمه مشاجرت در صحرای بروانی و شهر لفوارنیت واری شد و بهرام خون
آشام از شمشیر انتقام آن نبرد ... جهار ... متواری گشت و رایت ... مفتوح و منکشف
شد و بکلیه تخلیه ... این سپاه دولت فرنس در همان وقت تازه بپای کوههای الپ ...
نزول و ورود نموده و مسیو ... جناب سپه سالار اعظم ایشان را ملاقات کرده بود تا آنکه
از شهر مانتیو مراجعت فرمود و بعد از آن حکم فرمود که سپاه جدید مزبور صف سلام
و سان آراسته بدقت تمام در معرض عرض درآورد و آلات و ادوات جنگ و اسباب
و لباس و اسلحه و اساس آنها را دید و ... توپخانه و قورخانه رسید مورخ گوید
اگرچه این لشکر جدید اولیای دولت جمهوریه را سی هزار نفر قلمداد کرده بودند لیکن جناب
سپه سالار اعظم وقتی بدقت رسید زیاده از نوزده هزار مرد جنگی بنظر نیاورده این
مقدار که شمار ورا از حیثیت اسب و اسباب و لباس نظام بسیار پسندیده و منتخب
بودند و فی الحقیقه بعد از رسیدن این سپاه عساکر جدیده ایطالیا قاطبه و ... مقدار
ایشان را در خور هرگونه کارزار دید که بهر سمتی که روی نمایند خصم پشت بایشان کند و رشت
تکت بارکان ثبات ایشان اندازند فصل سیزدهم در بیان گفتگوی مصالحه که فیمابین دولتین
علیتین نمسا و استاریه و دولت بهیه جمهوریه فرنس در شهر لیوبن و در شهر گرتز
فرنسو واقع است عندلیب داستان سرای داستان پرای خامه سخن پرداز در این

در این گلستان نامه چنین نغمه پرداز میگردد که از قراریکه در مجلد اول حکایت گزارش شد در آن
اوقات آوازه شهامت و صیت صرامت نواب شاهزاده چرلز آویزه گوش قطان و سکان
اقطار و اقطاع مملکت جرمنی گردیده و از کاراو جناب برگرفته و بسپه سالاری و امارت
عساکر نمسا و استاریه که در ممالک ایطالیا بودند نامزد آمده بود و در ششم ماه فروری سال یکهزار و هفتصد
نود و هفت عیسوی مطابق چهار و سیم حوت سنه یکهزار و دویست و دوازده هجری مقر کوکبه خود را
در شهر اینسبرک قرار داده بود و این شهر از شهرهای قلعه دار معظم ممالک جرمنی است و پای تخت
ولایت تیرال است و در این قلعه محکمی دارد و در کنار رود خانه بزرگ ان و در یک دره
بسیار سبز و خرم واقع گشته است که در کمال نزهت و صفا در میان سبزه زار سما بود
بقدر یک صد فرسنگ بسمت جنوب سواد اعظم مملکت جنابش و شاهزاده مشارالیه از آن شهر
علی التوالی بشهر ویلخ و شهر قارنثیا نقل مکان کرد که اولی از شهرهای ولایت جرمنی است در ملک
کرنسیه و دومی در ملوک یونرک واقع است و در دو سال یکهزار و دویست و دوازده هجری
۱۲۱۲
مهندسین شاهزاده مزبور معابر و گذرگاههای جبال الپ را بپای دقت پیموده و ملاحظه
نموده و طرح قلعه بندی آنها را برداشتند که بمجرد درخواست بر طرف ایران معابر و ساخت
بنای استحکام و قلعه بندی معبرهای مزبوره را بگذارند که راه تردد سپاه فرنس مسدود
شود و سپه سالار اعظم سپاه فرنس که از روی بصیرت حاصل حوادث امروز را دی
بدیدی واحد و نتایج امسال را پارسال دیدی و همیشه از قلب روشن پیش از آنکه اختر حرکت
خصم از مطلع ضمیرش طلوع کند از افق خاطر وی پرتو ظهور می انداخت از اندیشه دشمن
باخبر بود لهذا تعجیل تمام داشت که پیش از وقت مبادرت جوید و معابر مزبوره را بگیرد
بلکه بر رصد امید داری نشسته و کمر همت بسته که قبل از وصول چهل هزار سپاه
جدید و زمین ... امداد جنابش خود بر شاهزاده مزبور حمله کند و شیشه جمع لشکر او را بسنگ
تفرقه ظفر و در هم شکند و او را از صفحه حدود ایطالیا بیرون کند مورخ گوید که سپاه
و جنود جناب ناپلیون که همراه او حاضر و موجود داشت مقدار هشت هزار سواره که
بشماره پنجاه و سه هزار پیاده و پنج هزار سواره و سه هزار توپچی و یکصد و هشت عراده توپ

بود و علاوه پادشاه مملکت پروسیه متعهد شده بود که ده هزار قشون جنگی برسم کومک و امداد او
و بدرقه کارسازی کرده داخل سپاه منصور فرنس نماید بنابراین که اولیای دولت جمهوریه
فرنس از راه حساب و شروط متارکه را که در شهر بالاقه فیما بین پادشاه پروسیه و جناب ناپلیون
انعقاد یافت امضا نداشتند جناب ناپلیون از وصول این امداد محروم گشت و همچنین دولت
دنیث نیز در ضمن همان شروط و عهود متارکه همان مقدار متعهد امداد گردیده بود که در وقت ضرورت
با تدارک لازمه به مدد او رسد از قول خود نکول نمود و طریق تخلف و عدول پیمود بلکه کم کم خصومت
و دشمنی نسبت به دولت فرنس ظاهر ساخت که جناب ناپلیون مجبور و لابد شود که ده هزار
نفر از لشکر ابواجمعی خود در چنان سفر پرخطر جدا کرده در کنار رودخانه نگاه دارد که از حرکت
و سکون سپاه دولت دنیث باخبر باشند و این بخشی موجب قصور امور و نقص سپاه کشی
آن سردار با اقتدار غیور بود و همچنین تصمیم خاطر و تصویر ضمیر آن سردار بی نظیر و سپهسالار نادر
این بود که قبل از آنکه مملکت شاپیار جنگ باز شود و متارکت منقطع گردد و از سپاه فرود و نصرت
امور معهوده سمت تیمری و مینوره حنوه ظفر نمود و موجود عدد دو زن که مقدار یکصد و هشت هزار نفر
خواهند بود چون زیر عقاب هر از عقب دو بتال ها ال در بال امداد داده و کمک وار یکدیگر
پیوسته جناح در جناح اتفاق بسته بطور عدد و طرز برق از راه شهر سطرزبرق که از شهرهای مملکت
جرمنی است و حرکت آیند و در سر رودخانه فرنک که سواد اعظم مملکت گرنشیه است احتمال دوره
و از آنجا عبور کرده وارد مملکت لوزیه گدشته بسیار ایطالیا ملحق شوند و بعد از آنکه از رودخانه
تقلیمنتو عبور کنند بمقدار دویست هزار نفر میشوند و آنوقت داخل شهرهای تخت وینه میشوند
و همچنین بمقدار هشت هزار نفر نیز علاوه لشکر در عدد و زن میسکه ازند که بمحافظت و محارست
ولایت خانقه و قیام دارند و قلعه ازین برشتین را محاصره نمایند که در دایره زین
بعضی از قلعه های ولایت جرمنی است و در بالای کوه بسیار بلندی که دویست و پنجاه
ذرع از رودخانه زین بلندتر است واقع شده و گرداگرد آن برج و قلعه محکم جهت بیرا
که راهی هم در آن کوه شما از میان سخره صما سوراخ کرده و آن رخنه و نقبه را شهر آنگاه
برده اند و در بالای کوه چاهی کنده اند که دو سپهر و طناب محرم را در خور است و از

و از آنجا آب فراوان رسیده اند و اما لشکر فرنس بعد از آن بحکم جناب ناپلیون پس از
مدت هشت ماه محاصره که خیلی قحط و غلا و علاوه بران محنت و بلا بدانجا استیلا یافت مفتوح
ساخته شد و همچنین سایر قلاع حدود رین را بالتمام محاصره میشود که خصم را از آن طرف پریشانی
حاصل آید و از آنجا هم سپاه فرنس بسهولت و آسانی بپای تخت امپراطور ممالک نمسا
و آستاریه داخل شوند و در آنوقت گشایشی در کارهای این مدت متمادی جنگ بعمل می آید
ولیکن مورخ گوید که اینگونه طراحی که مقتضای همت بلند و طبع ارجمند جناب ناپلیون
بود نه باندازه وسع حوصله اولیای دولت جمهوریه زیرا که آن جمع سخیف الرای خفیف العقل را
ابدا چنان نقشی بر لوح خاطر صورت نگرفته بود اگر فی الواقع بر رایت محاسن این افکار
بصیرتی داشته اند و چنین طرحی بر صفحه مخیله نگاشته بودند بواسطه حقد و حسد بیهوده در یک
جا حاصل سپاه را از یکدیگر متفرق و پراکنده و هر ساعت از اتفاق ایشان در هر سرزمین منک
و مردود بودند و اندیشه داشتند که هر گاه آنچنان سپاه عظیم را در زیر رایت حکم سرداری مثل
جنرال ناپلیون در یک موضع جمع دارند علم خودسری افرازد و کارها را دگرگون سازد و جای
از ایطالیا تا وینه که پای تخت امپراطور نمسا و آستاریه است سه شارع عام است اولی از ولایت
طرنت و جیرال میگذرد و از رودخانه های برنزه و سالت برق و دو نیوب عبور میکند دومی
از شهر طرویسو و از رودخانه تقلیمنتو و از جبال کرنیک الپ و ولایت کرنی اوله و سیرتن میرود
و سیمی از ولایت کرنی اوله سطریه و قرتز میگذرد و در شهر روک که از شهرهای ولایت استیریه
در شش فرسنگی پای تخت وینه واقع است متصل میشود و هر سه ولایت کرنی سین اتصال
دارد و سه راه بنابر شارع ولایت کرنی اوله متصل میشود و اینکه در اوایل حوت سال گذشته از
دویست و دوازده بحری عساکر نواب شاهزاده ارشدوک که پنجاه هزار لشکر جرار بود از این
پنجاه هزار نفر پانزده هزار نفر سوا کرده در ولایت طیرال گذاشته بودند و باقی در پشت
رودخانه پی ابو گراث ولایت فری یولی که در سر راه سپاه فرنس واقع است
مشغول بودند و بنا این بود که این لشکر در اواخر حمل سال مزبور به شش جوق دیگر
که از بر می شوند بنا بر آن جناب سپهسالار هوشیار عساکر فرنس احکام بلیغه صادر فرمودند

که جنرال جوبرت از آن سمت حرکت کرده بعضی مکانهای محکم و مضبوط برای سپاه خود گرفت
و هر قدر در قوه داشت در نظم و مقام ردع و منع برآمد تا آنکه فاصله پیدا کرده و سایر جوقات لشکر
فرانسه رسید و فرصتی از برای ایشان دست داد و بواسطه و بجهت رسیدن امداد حاصل کرده
معابر و دهانه تنگه که از ولایت طرنت بر میخیزد و از ولایت سستو بدر میگذرد و داخل ایالت
ونت میشود و پهلوهای لشکر نواب شاهزاده چرل را بگیرند تا اینکه جوقات سپاه منصور بیرون از
شوند ولکن نواب شاهزاده بطرح و تدبیری که اولیای دولت از راه نادانی و عدم صحت رای
در افتتاح جنگ نزد او فرستاده و توسل و تمسک جسته و اعتماد و اعتقاد تمام بآن طرح داشتند
نموده سپاه خود را بجانب ولایت فریولی که از ایطالیا است کشید و بدین واسطه از امدادی
که بجهت وی بایست برسد بسیار دور افتاد و همین خطای شاهزاده معزی الیه موجب فرصت
و فرصت جناب ناپلیون گردید که قبل از ورود دو سپاه مدد و در حینی که هنوز جمعیت و زور را [illegible]
داشتند حمله بر سر او برده کار او را مختل و پریشان سازد و بنا بر علی هذا جناب ناپلیون در روز
هفدهم و هجدهم حوت محل استقرار مواکب خود را در شهر سستو قرار داد و از آنجا احکام
نوشته را بدین مضمون برای استحضار سپاه منصور صادر نمود که ای صالداتهای ظفرمند عدو
بند غیرت اندیشه نصرت پیشه فرانسه این معنی بر شما روشن تر از شمس و ایمن من الالتباس است
که تسخیر شهر منتو کل ایطالیا را ختم و اتمام است و این آغاز را علامت خوبی انجام و صلاح
اندیش را اتمام [illegible] و ظلام و اکنون جنگ ملک مزبور را موقوف گردانیده
شما را مستحق الطاف ابدی و موجب عطاف سرمدی اولیای دولت جمهوریه فرانسه ساخت
شما در چهارده کرت جنگ سلطانی و آهنگ میدانی خصم را مقهور و مغلوب و دشمن را
مخذول و منکوب داشتید و هفتاد بار معارکت و جدال و مبارزت و قتال با خصم فرمودید
و غالب و فرازان رایت نصرت مناقب شما فروزان تر از اختر ثاقب آمد و قریب یکصد هزار
اسیر از خصم گرفتید و پانصد عراده توپ رکابی و دو هزار توپ ظفرآیات شما بر ولایت
پرچم وصول گشود تمامت مال و جهات آنجا صرف مرسوم و مواجب و سیورسات و [illegible]
واجب شما گرانی هدو شد و علاوه بر آن بقدر سی میلیان پول نقد نیز بوزرای خزانه فرانسه

[illegible]

فرانسه فرستادید که مصرف خزانه جمهوریه اهل مملکت باید و همچنین عجایب خانه پاریس را بی صد
عدد از انواع تصویرات که هر یک عمل استادان بی مثل و بنظر ایام قدیم بوده و هر کدام [illegible]
دولتی مقابل بود زیب و آرایش داده و بهترین ولایات فرنگستان را بحیطه تصرف
در آورید و جمهوریه ایطالیا در روم بسلامتی وجود خود سپاس گذار دولت دار شما شدند
و این وقعه اول است که لوای نصرت انتمای دولت فرانسه در سواحل بحر ادریاتیک در [illegible]
در برابر مقاوله اهالی اسکندر رومی در فاصله پیش و چهار ساعت راه از روی دریا منعقد
گشته میباشد از ضرب گلوله توپ شدید الهلاک عظیم الهتک شما است که سلاطین ممالک
سردینیه و ناپل و جناب خلیفه اعظم روم و شاهزاده مملکت پربه از اتفاق دولتهای امپراطور
نمساو استاریه و سایر پادشاهان متفقه فرنگستان قطع رشته دوستی کرده بحبل المتین
دولت بهیه فرانسه اعتصام جستند و حاکم دولت بزرگ انگلیس را از ممالک [illegible]
و کارسکه بیرون کردید ای جمیع صالدات رشید با وجود این همه سرمایه افتخار و نیکنامی
که حاصل کردید باز هنوز اختر طالع شما در وسط السمای کارنامه عظیم و بارنامه جسیم [illegible]
افروز و عرایس زیبا روی از آراسته فتوحات دیگر در جلوه گاه انتظار چشم بر در [illegible]
که در آغوش خود آرید و تشریف مفاخرت و مشارفت زیب بر و دوش و مجموع دشمنان
که در مبادی بسط ایدی اقتدار دولت ابدی فرانسه اعدام و افنای جمهور مردم
آن سامان را کمر کینه بر میان بسته و با نزاع روان و [illegible] خلق خلق [illegible] فرصت
نشسته بکلی پشیمان و نادم و طریق اطاعت و انقیاد را [illegible] گشته و سزاوار جزای
افعال و اعمال خود بر داشتند آنچه گشته و کسی را که در آن میان بقیه جان و حشاشه
روان بر تن ناتوان است همین امپراطور ممالک نمساو استاریه است و از اعیان
ملک داری از دست و تیر تدبیر از شست رفته بر طوری که در اندیشه خباثت پیشه اولیای
دولت مصلحت و آن گذشته و مسلک صواب و صلاح را بقدم سعی و اهتمام در [illegible]
همان را اگر همه در مبادی نظر ناقص وا برآید اقدام نمایند و مخالفت را نشانید و
غافل از عواقب و مهالک جنگ و دعوا تحریک و اغوای دشمنان پرحس و

و تدلیس یعنی دولت انگلیس وغیره چنانکه از مصطبهٔ خوشدلی شراب موهوم مسرت می نوشند
و از جامه خانهٔ خوشحالی لباس معدوم بهجت می پوشند و به اقناعت و خداع و احوال جودی
کوشند و بدشمنان بظاهر می پویند در راه تفاخر می پویند و همچنین بگویید ای صالدات فرنس
که غیرت سرشته آب و گل شماست و اختراع دشمن در مقابل مهر اقبال شما کم از بهار بهات
تا امروز اولیای دولت جمهوریهٔ فرنس در استحکام مبانی صلح و صلاح که موجب استقلال
اعلام فوز و فلاح و حصول نتیج و مرام دول فرنگستان بود اند غایت اهتمام و مساعی مبذول
و نهایت جد و جهد معمول داشته و آنی تقاعد و توانی جایز شمرده اند و عهود و شروط معاهده
بنوعی سهل و آسان قرار داده و با اقتصاد و اعتدال که اصوب و اصلح احوال است بسبب
جنان کار را نهاده اند که استراران نتوانستند سپاه آن از قوه بفعل آرند و مقتضای اوز
و قوت و صلاح وقت با آنها سلوک سلوک داشته اما کارگزاران دولت نمسا و استاریه
در شهر ونیز هیچ قسمی از اقدام این معامله صورت نیست و در باب مصالحه و مسالمه هرچند اولیای
دولت فرنس با ایشان گفتگو و مکالمه کردند بسمع قبول اصغا و بعین رضا ملحوظ نداشتند و در
خصومت و عنا و افزودند پس از آن اولیای دولت فرنس حصول مطالب و معاهده مصالحه را
در محل ایالت امپراطور نمسا و اصل دارالملک استاریه دیدند ناچار حکم بجنگ فرمودند
حال ای صالدات فرنس وقتی که شما بآنجا برسید یک جماعت با شجاعت و دولتخواه
خواهید کرد و بی اختیار در تعظیم و تکریم دین و مذهب ایشان بکوشید و اداب و رسوم ایشان
را که درمیان عامهٔ اهالی آنجا معمول و متداول است بسیار عزیز و مکرم و معظم و محترم شمارید
و اعدی را نخواهید گذاشت که اموال و نفوس و عرض و ناموس اهل مملکت ایشان را
دست تعرض گشایند و در حقیقت اصل مقصود این است که هر مملکت روی امید عافیت
و سلامت بر قامت مردم آنکار است دارید و ایشان را در مهاد آسایش و آرامش
گذارید پس از آن که جناب ناپلیون اعلام بونیپارت از روش که مذکور شد در میان جماعت
منتشر ساخت و برای آنکه لازم بل واجب دانست که صدمه بخصم رساند و از رودخانه
پی اود و رودخانه تقلیمنتو که هر دو از ممالک ایتالیا است و در اطراف آن خصم لشکر اقامت

اقامت انداخته و لشکر سلامت ساخته بود در حضور خصم عبور نماید و میمنه سپاه خصم را برگرداند
و این عمل بجهت آن بود که خصم را در شکهای راه و مضایق طرق شهر بان بنه دریابد و کمک انگلیک را
از کمین گاه بر تابد و شهر مذکور از شهرهای ولایت جرمنی است از بلوک کرینیه در لب رودخانه
قلعه واقع است بالجمله بنابرین خیال جنرال سینه بحکم سپه سالار اعظم از رودخانه پی اود
در بلوک فری مون بتن عبور کرد و جنرال نورفتان را که در آن حوالی بود منهزم ساخت
و خود او را نیز دستگیر کرد و بقیه السیف لشکر منهزمه اش را با آنطرف رودخانه نقل میتوانند کنند
و این بلاد را که عبارت از بلد فلطری و بلد کدور و بلد طلیینو باشد بروز متصرف گشت و جنرال
شرور بر محض تفرج و تنزه و محض فریب خصم در صبح روز بیستم حوت بسمت شهر کالق
لیسنو نهضت نمود که مقر کوکبه سرداران سپاه استاریه بود بهمین جهت فرصت سپاه
جنرال کوقس دست داده که همان روز در برابر شهر طرپو سوار رودخانه پی اود بکمک رود و آنجا
بسیار عمیق است که ماهی اندیشه بقعر آن نرسیدی و مرغابی وهم جانیان آن پی نبردی و لیکن
جمع صالدات فرنس از غایت غیرت بر روی آن آب چون باد بر سطح خاک هوای و خار
و خاشاک و در زیر پای ایشان زنجیر از بساط پرنده پربیان و سهل و هموار در پیش اقدام شان
سهل و آسان بود بی محابا از آن رودخانه گذشتند یکنفر طبال در گرداب خطر افتاد و نیز
زنی که او را از دنبال لشکر بود معین و یاور گردیده سفینهٔ وجودش را از آن گرداب
اهل بکنار کشیده روز دویم جنرال برنادت با افواج خود از راه ولایات وارد
مقر کوکبه سرداران فرنس گردیده خصم صحرای رودخانه تقل منتو که جولانگاه افواج سواره را
عرصهٔ فسیح و وسیع بود برای جنگ اختیار و در روز بیست و چهارم حوت این دو لشکر
در حوالی شهر داشون در یمین و یسار رودخانه بیکدیگر رسیدند که سپاه منصور فرنس
در طرف یمین صفوف قتال آراست و سپاه استاریه و نمسا در طرف یسار ستون
جلال بر پا داشت و این دو سپاه را در شماره و عدد تفاوت و تفاوتی بود و در حسب
عدت و قوت این را آن کمان تفاوتی و اینکه نواب شاهزاده چارل از
راه خط قواعد حزم و قواید رزم انحراف جسته و اصل خطه مستقیم ضبط و ضوابط جنگ

[illegible]

گردیده و این مکان را بجهة خود معین ساخته همانا از حیطهٔ احتیاط خارج افتاده زیرا که مکانی
بود که دلیل در هر شارع و معبر شهر بان جبه گردد و بدان ولایت شرف و سرکوب باشد
و بهمین جهة از راه مزبور تمامی سپاه جنرال سینه مفتوح مانده و شاید سبب غفلت نواب
شاهزاده این بوده است که یک جنب از آنها در آن قدر انداز که از رودخانه رین در
کار آمدن بود در عرض راه شهر که حضرت برسید، بودند بخیال اینکه البته در وقت
و موقع کار با فواج جنرال ابسکلی ملحق شده بهجوم بر سر جنرال سینه خواهد برد و او را نخواهد
گذاشت که از راه مزبور بامداد سپاه فرنس برسد ازین جهة غفلت در گرفتن راه مزبور کرده
بود علی ای حال از طرف یمین و یسار رودخانه نقل بتو توپهای بقیان نشان را آتش فشان
کرده و سوارگران رکاب و سبک عنان خصم چندین کرت جسارت نموده که از رودخانه
بگذرد چون سپاه فرنس خصم را بدین سان جری و جسور دیده از راه حیله و نیرنگ جنگ
ناگاه و انداختن توپ و تفنگ درنگ نموده و برگردن شتاب و آهنگ با لنگ قرار دادن
معبر رودخانه را تنگ فرو گرفته میز شام و سفره اطعام گسترده مشغول خوردن طعام گردیدند
نواب شاهزاده چون از مشاهده این احوال چنان استنباط نمود که سپاه فرنس چون
در اول شب از گرد راه رسیده و کوفته و خسته حال جنگ را موقوف نموده جهت نشسته
که مکان مناسب خوب برای خود معین نمایند بدین خیال تمام سپاه خود را عقب کشیده
باردوی خود مراجعت کرد و دو ساعت فاصله که همگی فارغ و غافل از کرّ و انگیز جنگ
بی درنگ خیال خصم ساکت و صامت و در مقام امن و سلامت ثابت بودند علی
الغفله سپاه فرنس علم حرب برداشته علم جنگ افراشته جنرال دوقاطا با فوج بیست
هشتم که قاید و قراول سپاه و رایده و مربو سکاه جنرال هنگ بوده کونل مورات
با فیب سیکبار یازدهم مقدمه لشکر مرشل برنادت بود و هر یک از آنها در حمایت ستون
سپاه خود و هر تیب با فوج دویم خود که پیش انداخته بود و فوج اول و سیم آن
در نظام ستون بقدر یک دسته فاصله از یکدیگر در نهایت سرعت برودخانه رسیدند
و خصم وقتی خبردار شد و تفنگ برداشت که صف اول سپاه فرنس با کمال آرام

آرام و نظام از رودخانه گذشته در طرف یسار رودخانه صف قتال آراسته بودند گوله
توپ و تفنگ از هر طرف مانند تگرگ باریدن آغاز کرد در این اثنا نیب جنرال دوکاس
و مدد ده افواج سواره شراره زیر شرارت الکز جنرال شرویر که صف دویم بود داخل رودخانه
شده وقتی که صف اول بقدر دویست ذرع از کنار رودخانه تجاوز کرده پیشتر رفته بودند
که صف دویم نیز از رودخانه گذشت بعد از چند ساعت جنگ و پس از چندین دفعه
نیزه پیش سپاه بداندیش خصم منهزم گردیده و بالابان جنگ گریز نواخته موازی هشت
عراده توپ و چند نفر در عرصه جنگ معرض نهب و اسر گذاشته فرار بر قرار اختیار
نمودند در خلال این احوال جنرال سینه نیز از رودخانه مزبور در قریه دانیال گذشته
و چندان مانعی در مقابل ندید، قریه اسا پو را که کلید راه پاشنه بود چنانچه مذکور
شد نواب شاهزاده در محافظت آن از غفلت ورزیده بود متصرف شد و جنرال سینه بدین
طریق معبرهای پاشنه را بالکلیه صاحب شد و باقی افواج شکست خورده جنرال ابسکلی را
مجبور ساخت که بسمت قریه طرویث که از دهات ولایت گرنشیه است فرار نماید بنابر این
حادثه شاهزاده مشارالیه دید که از راه ولایت گرنشیه فرار او مشکل شده و پای چاره اش
در گل همت بر این معنی گماشت که باز رشته همان راه را بواسطه راههای دهات یومین
و طرویث بدست آورده از راه شهر بلمه نوده روانه مقصد شود به عقب از لشکر خود سردار
جنرال بانیج قبل از خود بدان سمت روانه نمود که خود نیز از عقب وی سبک پی گردد و لنگن
جنرال سینه مقدار دو روز راه از قریه طرویث دورتر بود و جنرال بانیج بقدر شش روز
راه فاصله داشت شاهزاده چون از این کیفیت مستحضر گشته دانست که جنرال بانیج به
محاربه عظیم گرفتار خواهد شد بدون اهمال در غایت سرعت و استعجال خود را با لشکر
جبال الب بقریه که جنرال رسانیده از اتفاقات دید که چند فوج از آنها در آن سپاه
استاره که از حدود رین در کار آمدن بودند و تازه وارد و انگاشته، اذا ابنعی را پیش
آمده اقبال دیگر نقال گرفته افواج مزبور را برداشته مراجعت کرد و قبل از وقت که در
برابر قریه طرویث در محل مناسب نصب لوای ورود آمده تا جنرال سینه را مانع آید

دیگر از قدمی پیشتر نهند ولیکن جنرال مزبور بعد از اندک تعویق و تاخیر او هنگام را بهیجان
درک یورش را منظر بان و رایت جنبش را بخفقان در آورده بحوالی قریهٔ طرودیت رسید
ناگاه آگاه گردید که نواب شاهزاده جنرال بالقیه (?) سیف سپاه جنرال اسکی و افواج بحر امواج
بهادران عدو در صف مقاتله و مقابله ایستاده و از جای محاوله بر خواسته همه تن چون
جوشن دیده در انتظار جنگ باز داشته و مانند گرد باد نخوت و غرور در سر انباشته و چون
نیزه گردن دعوی افراشته و تیغ صفت شدی و حدت مینمود آتش جواب و حراب (?)
در التهاب آمد و دل کوس به میدان کین و پوشش در قلق و اضطراب صولت
شجاعان عرصه نبرد هیبت از نهاد شیر ژیان و پلنگ دمان برده و دلاوران در بهبهٔ آورد
علم جنگجوئی بجولان آورده نفس و کینه در دل و سینه هر دو گره گره خورده گرد از عقده
برده توپ و تفنگ سرانگشت فتنه گره گشائی میکرد و هر دم آثار فتح از طرفین پدیدار
بود وصال غمزدای دلبر ظفر بسته این از آن مسابقت می جست و آن از این مبادرت مینمود
نواب شاهزاده این مرحله داشته و بتر این اندیشه را بکمان یقین پیوسته که اگر جنرال
سشنه (?) کند تصرف در معبر قریهٔ طرودیت افکند و آمکینه (?) کینه را در سران ... بسبک
تقلب بشکند سه جوق سپاه استاریه چنانچه مذکور شد از دوره شهر آی ساند و در جناح حرکت
بفنند (?) هر سه با بال عدو شانه الطرف خواهند شد و بالمره در ورطهٔ استیصال خواهند
افتاد و بنابر آن شاهزاده مزبور خود را در مخاطرات عظیمهٔ جنگ انداخته و کرات و مرات
زد و زده خورده و آورده و برده با جنبه نزدیک بود که هر دم بدست افواج بحران فرانس ... شده
گرفتاری افتد سپاه استاریه بعد از آنکه تا جنب آخرین و نفس واپسین کشش و کوشش
تمام بعمل آوردند عاقبت شکست یافتند و روی بر تافتند چون بقیة السیف ایشان مفر
گریز و مفر ندیده گوی صفت در طلبات اضطراب افتاده شهر دیج (?) که در آنطرف رود خانه
دریو (?) واقع است پناه بردند که قشون شهر مزبور را در آنجا مجتمع و رایت چاره جوئی را بر فراز داشتند
و جنرال سینه (?) ظفر و منصور معبر شهر طرودیت را گرفته منتظر بود که آن سه جوق از عرصه رزمگاه
که کنار رود خانه تقلیمنتو (?) بود مامور گردیده که راه طرودیت را بگیرند و بانجا رسیده ...

و مار از روزگار ایشان برآورد بالجمله بعد از این جنگ کوکبه سرداران عساکر استاریه
داخل قلعه بمه (?) نموده شدند و این قلعه از قلاع مملکت ونیز بود که بتعلق دولت جمهوریه ونیز
داشت ولیکن سپاه استاریه چند ساعت بعد از ورود ایشان باز قلعه را خالی کرده
بیرون رفتند و عساکر فرانس که در عقب ایشان بقلعهٔ مزبور رسیدند سالغو در آنجا گذاشتند
و از آنجا گذشتند و افواج جنرال برنادت در پیش روی قریهٔ قردسکه ظاهر شده و خواستند
که فی الحال از رود خانه آی ساند بگذرند و دیدند که دروازهٔ قلعهٔ قردسکه را بسته اند و سپاه قلعه
آنجا در مقام طرد و منع نشسته در باب تخلیهٔ آنجا بجواب تکالیف سرکردگان فرانس تاکید (?)
و پنبه نافرمانی در گوش کردند لشکر فرانس ناچار گردیده خواست تا شهر مزبور را که مشتمل
بر حصار متین و حصین است بغلبه و زور بگیرند و بقدر چهار صد نفر از صالدات در حین
یورش کشته گشته و این حرکت را بر عدم بصیرت سردار مزبور محمول و عقلای پسندیده
و معقول که سردار مزبور در مقابل آورده این بود که افواج ولایت سمبری و میوز از دور
غیرت در خود جمعیت ... اشتند که در اول ورود خدمت شایان و کار نامه نمایان بظهور
رسانند و قبل از وصول سپاه قدیم عدو و ایطالیا خود بقریهٔ قردسکه داخل شوند از این
جهت تعجیل در گرفتن قلعه نمودند و چهار صد نفر از ایشان کشته گشت در این وقت سپه
سالار اعظم فرانس با انبوهی جنرال ... از راه قریهٔ مانت فلکان (?) بکنار رود خانه
ای ساند رسید و در آنجا مجال و فرصت نیافت که در بالای رود خانه مزبور جسر بندد حکم
داد که کدام یک پیدا کنند اول کسی که خود را برود خانه انداخته تا عمق آنرا معلوم کند کولونل
اندرازی (?) بود و جمع صالدات از عقب او آن سر جیب (?) در حین آتش شتابی و نوائر زیر کش (?)
باران گلوله دو فوج از افواج خصم که در آنطرف رود خانه بودند و آب تا کمرگاه ایشان
گرفته از رود با آسانی گذشتند مورخ گوید وقتی که حکم شهر مزبور شاید آن احوال کرده جنرال
سروزیر (?) از فراز ... شارف اطراف شهر دید که گنبد نظر را برنگره حصار محکم ساخته و
نگاه می کند و دانست که عنقریب قلعه را با زمین برابر و بنای آنرا از صدمات توپ قلعه کوب
زیر و زبر خواهد ساخت اصلح احوال را انداختن اسلحه جدال دیده با سه هزار نفر سالغو

دو و عدد و بیدق و مهمات عراده و توپ بضبط و کمپ و اسیر و دستگیر سپاه فرنس گردید روز
دیگر شهر فارنطر محل مواکب سرداران نامدار فرنس شد سپاه جنرال بداتی بر شهر لیک دست
و جنرال دوو با جمعی از سواره شهر طربت را متصرف شده بسیاری از مال التجاره انگلیس را
ضبط نمودند و در گمرک خانهای دولتی چوب بسیار که حاصل معادن در بیه من ملوک کرن اوله که
از اعمال مملکت جرمنی است انبار کرده بودند ضبط نمود که قیمت آن چندین کرور وجه فرنک
می شد بالجمله جنرال شرو بیرا از شهر فارنطر که از شهرهای جرمنی است و در الکوسه ملوک فارطاودیر
رودخانه ائی ساز رود واقع است حرکت کرده بالادست رودخانه را گرفته از راه شهر کنار بود قلعه
جیراشبیل تمام روانه گردید که بامداد و معاونت جنرال فنک که لشکر جنرال ماتیع را تعاقب نموده
بود برسد و سردار مزبور خسارت عظیم بچنداول سپاه جنرال مزبور رسانیده بود مورخ
گوید وقتی که جنرال مزبور از تعاقب خصم بقلعه جیرای بیته که خارج از حدود ولایت استاریه
بود وارد شد سپاه ولایت استاریه چنان تصور کردند که ایشان سبیل سلامت در نوشته سپاه
فرنس از آنها گذشته مملکت استاریه دایره بزرگی است مشتمل بچندین ولایات ممالک جرمنی که
محدود است بجانب مشرق ولایت هنگری و از سمت جنوب با ایطالیا و کراسیه و از مغرب
بمملکت سوطارزلند و از شمال به ملوک سابیه و باویه و بوهیمیه و موراویه و ولایات استاریه
و ستریه و کرنتیه و ولایت طیران و ملوک برقزین و ملوک طرنت و رودخانه آن که رودخانه
بسیار بزرگی است ولایت استریه را بدو قسمت تقسیم کرده یکی استریه علیا و دیگری را استریه
سفلی نام نهاده اند شهر وینه پای تخت علیا و شهر لنتز پای تخت سفلی میباشد علی ای حال سپاه
ولایت استاریه نمیدانستند که جنرال میفه دو روز است که شهر طردیت را که در بلوکی از ملوک
همان ولایت که موسوم بگرانیه است متصرف شده و پیش روی ایشان را گرفته است در این
غفلت جنرال میفه از پیش روی و جنرال فنک از عقب بایشان حمله آوردند اگرچه قلعه جیرا
در بالای کوهی مرتفع و بسیار مستحکم و استوار واقع ولی حسب الواقع در مقابل حملات دلیرانه
مردان میدان نبرد فرنس تاب نیاورده و از برای جنرال ماتیع جز التجا چاره نمانده چنانکه
از صف چهارم سپاه منصور نصف شبی بفراز کوهی رفت که از طرف بسیار سرکوب قلعه مزبور بود

مزبور بود نتوانست که دست و پائی کند ناچار شده گردن تسلیم نهاده و دست به بند اسیری
داده اسلحه حرب ریخته و دامن اطاعت او کجا مجموع بنه و اعراق و قورخانه و توپخانه
و بیدق و علم هرچه داشته همه را بغنیمت برگرفتند و اسرای آن جنگ زیاده از پنج هزار نفر
بودند زیرا که اکثر لشکر جنرال مزبور از اهل ولایت کارن اوله و ملوک کروته بودند و مساکن
و مواطن ایشان در حوالی و حواشی آنجا واقع بود بعد از آنکه کار را دگرگون و بنای کار را زار را
دارگون دیدند هر یک سر خویش و راه دیار خود پیش گرفته رفته بالجمله پس ازین فتح و ظفر
عساکر منصور فرنس علی التوالی در شهر کنار تو و شهر طردیت و شهر ونج و شهر کله جنفورت که از شهرهای
مملکت جرمنی و در عرض راه شهر وینه واقع شده بودند قرار گرفت و سپاه منصور بواسطه پل شهر ونج
از رودخانه دریو عبور نموده زیرا که خصم از کثرت اضطرار و شدت اضطراب مجال نیافته که
پل مزبور را انبوز نمود و یا خراب سازند الحاصل حال وقتی است که سپاه فرنس در اهل مملکت
مملکت جرمنی دور دور رودخانه دریو که سبزه زاری خرم و دلگشا مرغزاری مینو بود و اهل گرنه
و از جبال الپ جولین و الپ کارینک گذشته که اهالی آن مملکت از رفتار خوش دلگشا
دلکش و آداب و طبع هوا و طبع آب و وضع لهجت و طرز بهجت با سایر اهالی ایطالیا
مباینت و مغایرت تمام داشتند و صاحبان خانهای فرنس از مهمان سازی و غریب نوازی
و مهمانی و سادگی و دوستی و آزادگی و آراستگی باطن و پیراستگی ظاهر و خصایل خوب
و شمایل مرغوب رعایا و برایای آنجا زیاده مسرور و مشعوف و پیوسته محظوظ و مألوف بودند
و از دو قور خواسته و اسب و اسباب آراسته و تمامی مایحتاج سپاهی که در آنجا بدست
عساکر نصرت مآثر فرنس افتاده ابواب خوشدلی بر چهره آنها گشاده شده در ممالک ایطالیا
عراده بارکش بسیار کوچک باعث می شد که بکار می بستند و از سستی حرکت و بطاء سیر آنها
صاحبان فرنس که خود بخت چالاک و چست بود و بحیرت و نفرت حاصل میکردند
بالجمله سپاه نصرت پناه فرنس قلاع فاطر و طربت و لیبک که از قلعه های ممالک جرمنی
بود متصرف شدند و در خلال این احوال آن دو جوق لشکر دیگر دولت استاریه که از
حدود رین بامداد می آمدند بسرداری جنرال کیم و جنرال رکن طال وارد قلعه کوه حسن

که در پای کوه الپ واقع است شده بودند و میتوانستند آنجا را محکم کرده نگاهداری کنند
ولیکن سپاه فرنس آنها را خائب و خاسر رو واپس خیدند (?) و این قلعه دیواری محکم و بستیانهای
بسیار مضبوط داشت اما مدتی بود که از عدم احتیاط و انضباط سرداران و سرحدداران دولت
استاریه از حلیه آبادی عاری و فتور و خلل در قواعد مبانی و جهات آن ثابت و طاری
آمده مهندسین دولت فرنس بمجرد تصرف و تسخیر برج و باره آنرا دوباره مرمت و تعمیر کرده
شکافها را نیز بپا داشته و انبارهای آذوقه و قورخانه بنا گذاشته از اقسام و انواع تهیه و تدارک
مایحتاج سپاهی در آن جمع و قدغن و فراهم و میرآورده و چون در اصل نقطه مدخل و معبر جبل واقع
شده و مکانی بسیار مستحکم و متین و استوار در حین بود سرداران هوشیار سپاه فرنس آنجا را
مأمن و مکمن و محل توقف بدرقه سپاه و مجمع اسباب و مایحتاج سپاهی قرار دادند و ساخلو
مضبوط در آنجا گذاشتند جناب سپه سالار جنود فرنس پس از فراغت از این کوه امور اعلام
نامه مشتمل بر تقصیرکاری جمیع ارکان دولت امپراطور نمسه و استاریه نوشته در ولایات
کرلسنه (?) و کارن اوله (?) و استریه منتشر گردانید و در آن اعلام نامه مفصل و تصریح مرقوم داشت
که باعث امتداد این جنگ و فور شورش دولت انگلیس و خیانت کاری ارکان دولت
نمسا چیاشد (?) برای جلب نفع و اخذ زر که در نظر مردم معتبرین حرّان (?) و ضرر این معنی را اطفال
خیره (?) و اشاعت شر شامل است قصور و فتور امور را از امپراطور مخفی و مستور میدارند و خرابی
و خرابی ملک و دولت را از او پوشیده و پنهان میگذارند و در ضمن آن مراتب امنی (?) در دوستی
و یکی عقیدت و پاکی طویت و خیرخواهی خود نسبت باهل ولایت از رعایا و رعیت و اهتمام
و اهتمام (?) خویش باصلاح حال غنی و درویش و استمالت آنها از رفع اضطراب و تشویش آرایش
و حفظ و حراست اهل حرفه و حراثت از خانمان و مال و جان شرحی مفصل بیان فرموده و
فی الواقع همین نوشته باعث اجتماع خاطرهای آشفته و پریشان اینان گشت و دلهای اهل
آن سرزمین آرام و تسکین یافت مورخ گوید که در آغاز مجادلت و ابتداء محاربت و رود (?)
فری یولی (?) تا آن زمان که اعلام نامه را نوشت ده روز تمام میگذشت که سپاه استاریه
و فرنس در حدود طیرال در مقابل یکدیگر خیام اقامت افراشته و انجام و اتمام کار

و اتمام کار کارزار را بانتقال و اهمال گذاشته آفتاب فتح و ظفر در زیر سحاب غفلت مانده چهره
خوف در جا در پس نقاب غفلت جنرال کرمن سه دار سپاه استاریه بدین سبب که دو جوق
سپاه حدود درین در کار آمدن بودند و بامداد او میرسیدند هر دم انتظاری کشید که بعد از
وصول آنها اقدام بجنگ خواهد کرد و جنرال جوبرت سردار فرنس چون علم جنگ از سپهسالار
اعظم باو رسیده بود سستی را لازم نداشته همین قدر حکم باو شده بود که در طرد و منع خصم کوتاهی
نکند و نگذارد و از رودخانه آدیژه (?) بگذرد و لیکن در همان روز چنانچه مفصل مذکور شد در حوالی
رودخانه تقلیمنتو (?) جنگ واقع و نواب شاهزاده چرل شکست یافت و جناب سپهسالار اعظم
فرنس این معنی را تصمیم خاطر نمود که با تمامی عساکر ابوالجمعی خود از معابر و مسالک ولایت کرنتیه
رخنه و ثلمه بمملکت جرمنی انداخته و احکام موکده بجنرال جوبرت صادر فرمود که از مقرار (?) دو جوق
حرکت کرده خصم را که در ولایت طیرال سد راه را کرده و در روز دو قوت کمتر از او است هزیمت
و هدو بورای رودخانه برنزو (?) رانده و بعد از آن یکجانب دست خود کرده از راه شهر پستر ال (?)
از همان راهی که در هر جا انحشار رودخانه دراو (?) بشهر سپل (?) که در ولایت کرنتیه واقع است
میرود و انطار را استعمال نموده خود را در همان نقطه باردوی سپهسالار اعظم ملحق سازد و همچنین
حکم فرمود که دو فوج برسم ساخلو و قراول در سمت شهر او سنبو (?) که در پیل واقع است گذارد
که بمحافظت و محارست آنجا قیام دارد و هرگاه احیانا خصم را در غلبه و روز از حد افزون بیند
و ضرورت مقتضی شود فی الفور بعقب رفته خود را بشهر ماننت (?) بالا در رساند و در آن نقطه خود
داری کند مورخ گوید اگرچه جناب سپهسالار اعظم قبل از وقت تدبیر همه کارها را کرده و بطور
روشن و آشکار میدانست که در چه وقت و در چه روز عساکر منصوره فرنس که در شهر سپل در
رکابش حاضر بودند بکوه سمرنق (?) که در چند فرسخی شهر وینه واقع است خواهند رسید که
بتهدید دارالخلافه وینه اقدام کنند و امپراطور نمسا را مجبور مصالحه نماید و همچنین میدانست که هرگاه
اغتشالی (?) در ولایت طیرال نسبت اهل فرنس واقع شود بی فایده و بیهوده خواهد بود
و مطلقا برای پیشرفت امرا و نفع و نقصان نخواهد رسانید و او زود و ام مصالحه را خواهد
گذرانید و با نظام امور انگلو و کوشال (?) و وینه اشاره (?) از آن صفحات چنان در موقع

و مقام خود خواهد پرداخت که بهیچ وجه من الوجوه عیب و فتور و نقص و قصور در امور او بظهور
نرسد بدین جهة بود که آن سپه سالار هوشیار جنرال جوبرت را احضار کرده که در کمال سرعت
باردوی او ملحق شود و بر قوت و عدت او بیفزاید تا بشکوه و شوکت تمام بطرف دار الخلافه [illegible]
نهضت کند باری جنرال جوبرت از عهده احکام سپه سالار اعظم ناپلیون برآمده در
روز بیست و هفتم حوت همان سال از همان راه که حکم شده بود روانه مقصد گردید بتفصیل این
اجمال و تحقیق این احوال جنرال جوبرت در مقابل شهر [illegible] از پل رودخانه [illegible] عبور کرده
و در همین وقت کولونل [illegible] که یکی از سرکردگان او بود با کولونل [illegible] از پل شهر [illegible] پیش از
همان رودخانه گذشت و هر چه باتفاق یکدیگر بسمت [illegible] بکابل حرکت کرده حمله بر
جنرال [illegible] بردند و چنان شکست عظیم باو دادند که نصف لشکرش بمعرض تلف و اسیری [illegible]
و بقیة السیف ابتدا فرار اختیار نموده و در این وقت افواج ابوالجمعی جنرال لندان در اطراف
رودخانه [illegible] متحیر و حیران مانده و بجوانب از رودخانه بگذرد و امداد او سردار شکست خورده
کند جنرال جوبرت بلا توقف دور تک شهر [illegible] آهنگ کرد و بعد از اندک مقاومت شهر را
متصرف گشت و از پل شهر مزبور رودخانه عبور نموده افواج جنرال لندان را متفرق
و منهزم ساخت و شهر [illegible] را که مشحون بانواع اجناس و امتعه و آراسته از هر قسم [illegible]
بود بحیطه تصرف کشیده اموال فراوان بعساکر فرانس تقسیم کرد و در اثنای این احوال چون اول
سپاه استاریه که بسرداری جنرال [illegible] از حدود [illegible] بامداد می آمدند بشهر [illegible]
رسید جنرال [illegible] این معنی را فوز عظیم دانسته لشکر منهزمه خود را جمع آوری کرده در
عقب جوق مزبور مکانی برای خود اختیار کرد که باعتقاد او گرفتن آنجا از حیز امکان
بیرون خواهد بود مورخ گوید اگرچه موانع طبیعی و اصلی مکان مزبور زیاده از حد و محصور
بود و لکن در پیش پای همت عالیات فرانس سهل و آسان گردیده رفع موانع را بیکبارگی
و چستی چاره جستی و از فند عوایق و بوایق باسانی جستی جنرال [illegible] چون صورت
ماجرا را چنین دید و شخص [illegible] در لشکر [illegible] و در جنین [illegible] شهر [illegible] قرار کرده
و معبر [illegible] را که ملک [illegible] برای جنرال جوبرت مفتوح و خالی

و خالی گذاشته اگرچه جنرال جوبرت را امکان بود که همان مکان عنان مراجعت معطوف
دارد و طریق مقصد را از آن راه بسپارد و لیکن مصلحت ندید که خصم را بدان نزدیکی در عقب
خود گذارد و از آن راه روانه شود لهذا ابتدا بتعاقب خصم پرداخت و در روز ششم حمل
جنگ [illegible] و این کرت سیم بود که جنرال [illegible] کوس معاودت و کرنای
مبارزت نواخت و این مرتبه آخرین که بحمله سواران شیرکمین مبارز جنرال [illegible]
قوت عظیم را شکست داد و ابواب فتح و ظفر برگشاد و او را لابد و ناچار ساخت که قلعه [illegible]
خالی کند و باطراف رودخانه [illegible] چنانچه جناب ناپلیون قبل از وقت فرموده بود گریزاند
مورخ گوید از انتشار این خبر وحشت اثر اهالی سواد اعظم [illegible] را که پای تخت
ولایت [illegible] است ارکان وجود متزلزل و گونه احوال ایشان از خوف و خطر متبدل گردید
چنین خیال نمودند که جنرال جوبرت شهر مزبور خواهد رفت و از اطراف [illegible] سپاه حدود
[illegible] که در عرض راه بودند بانجا خواهند رسید که رایت [illegible] در آن موضع [illegible]
و حسب الواقع شربت این ضربت اهالی آن ملک را [illegible] قاتل و سمی مهلک
[illegible] بود اما بخلاف خیال ایشان جنرال جوبرت برای امتثال حکم سپه سالار خود [illegible]
[illegible] در مقابل خود ندیده از همان راه [illegible] که سپه سالار اعظم قبل از این باو نوشته
بود در کمال استعجال بر توسن عزیمت نشسته عازم [illegible] گردیده و تمامی افواج خود را [illegible]
[illegible] و دویست نفر که در ولایات [illegible] مامور توقف داشته بود احضار و با جمیع عساکر
ابوالجمعی خود که مقدار دوازده هزار مرد میدان کارزار که بهرام خون آشام را از هیبت
حملات ایشان کار زار بود و از نسبت خونریزی و پیکار ایشان خود بکلی [illegible] باردوی سپه
سالار بزرگ ملحق گردید مورخ گوید بدین طریق در عرض مدت کم از بیست روز عساکر [illegible]
شاهزاده [illegible] در دو جنگ سلطانی و چندین جنگ [illegible] یافت و تمامی لشکر
منهزم ساخته ماوراء النهر [illegible] جبال الپ [illegible] و شهرهائی [illegible] از شهرهای
[illegible] ممالک [illegible] استاریه که در سواحل دریا واقع بود عساکر فرانس بمراد [illegible]
[illegible] دو شهر [illegible] که در تصرف خود انها مانده و حالا وقتی است که ساحت

فتح المساحت ممالک جرمنی جلوه‌گاه پرچم رایات ظفرآیات سرداران عساکر منصوره فرنس است
و از آنجا تا بولایت ویَنَه که پای تخت است مقدار هشت فرسنگ راه مسافت دارد و از
قراین خارج و داخل چنان ظاهر می‌شد که عساکر منصوره فرنس در اواخر ثور یا در اوایل
جوزا پای تخت مزبور را صاحب شوند و عروس تصرف آن ملک را مصاحب [illegible]
غالب مردم سبب تسخیر شهر ویَنَه را چنین دانسته‌اند که از سپاه نمسا و استاریه زیاده
از شصت و چهار هزار نفر باقی نمانده و حال اینکه عساکر فیروز اثر فرنس از سپاه جمهوری دولا[illegible]
میشوند بعلاوه لشکر رین یکصد و سی هزار زیادتر میشوند و گذشته از این لشکر خوف و بیم بر
قلوب سپاه نمسا و استاریه استیلا یافته و دست آنها از تصرف شهربند قوه باسکه و سکون
کوتاه گشته و سپاه فرنس باقصی الغایه جری و جسور و دلیر و غیور گردیده بجرأت و اشتیاق تمام به
حرکت بسمت دارالخلافه بی خلاف احدی شمشیر معانقت از غلاف بیرون نخواهد کرد
بل در مقابل ایشان یارای مقاومت نخواهند داشت بهر حال در این اوقات علی
الاتصال اخبار وحشت آثار بپای تخت مزبور میرسید و در میان مردم منتشر میگشت
که اهل پای تخت از بزرگ و کوچک وحشت و اضطراب و دهشت و انقلاب پیدا شده
بهر حال خزانه پای تخت را از اسباب ملکداری و دشمن رانی بالمره عاری و عاطل
گذاشته اولیای دولت و امرا و اعیان حضرت و اعاظم و اشراف ولایت از میرزا
و محاسب و تاجر و کاسب هر که بود اسباب و اجناس نفیسه ثمین و قیمتی و نوشتجات
ضروریه دولتی و دفتر را بار بسته هر قدر ممکن و مقدور بود در کشتی و کرجی و زورق
و قلعه نشسته بجای فرار مینمودند که روی آب رودخانه عظیم دنیوب پوشیده و
مستور گردیده و همه اموال و نقال را بولایت هنگری حمل و نقل مینمودند حتی خوف
و هراس خاندان امپراطوری نیز مرتبه بود که جمیع شاهزادگان را ذکوراً و
اناثاً صغیراً و کبیراً بولایت هنگری روانه کردند و در میان آنها همان شاهزاده
خانم بود که موریه لوئیزه نام داشت و بعد از چندی حرم محترم جناب ناپلیون
شد و همین دختر آن وقت پنج سال و شش ماه از عمرش گذشته بود خلاصه کلام

خلاصه کلام اهل دارالخلافه زبان ملامت و تقصیر گشوده می‌گفتند که وزرای خاین دولت
وقتی که دیدند و داد ضایع خود را نسبت بجدت و قوت لشکر فرنس سنجیدند و فهمیدند که
قوه مقاومت ندارند چرا در مقام مصالحه برنیامدند و باعث خرابی مملکت شدند و این بلای
ناگهانی را بدارالخلافه کشیدند بالجمله از وقایع آن ایام اینکه بنا بر قراری که اولیای دولت
جمهوریه با جناب ناپلیون گذاشته و قبول قولی نموده بودند این بود هر وقت اراده عزم
تسخیر دارالخلافه ویَنَه از رودخانه پی‌آو بگذرد که مملکت جرمنی رود و در همان وقت عساکر
ولایات رین و موصل و سمبری و میوز که در حدود ممالک جرمنی بودند از قلاعات
خود حرکت کرده از رودخانه رین بگذرند در کمال سرعت و اشتاب داخل ممالک جرمنی
و از آنجا به سپه سالار اعظم ملحق میشوند و این معنی شهرت عظیم یافته بود بلکه اهل مملکت
جرمنی از این کیفیت اطلاع داشتند و بر چنین میدانستند که عساکر مذکوره در همانجا باردوی
سپه سالار اعظم خواهند پیوست و همچنین در اوقاتی که جناب ناپلیون کیفیت جنگ صحرای
تقلیمنتو را با اولیای دولت جمهوریه مرقوم میداشت در همان عرایض بشارت داده بود
که در این چند روز از کوههای الپ جولین چون سیل سختر سرازیر میشویم [illegible]
و نزول در ممالک جرمنی و اصل معموره آنجا خواهیم انداخت و مرقوم داشته بود که در
این بهمن و نوروز هم حمل در شهر کله‌نفرت که پای تخت ولایت کرنتیه است خواهیم
بود که از آنجا تا شهر ویَنَه که دارالخلافه ممالک نمسا و استاریه و جرمنی است بقدر شصت فرسنگ
راه جدا شده و در بیست و هشتم و یا در بیست و نهم حمل در شهر بالای کوه [illegible] خواهیم بود
که بقدر بیست و پنج فرسنگ بدارالخلافه مزبور راه است و بنا علی هذا از اولیای دولت استدعا
کرده بود که لزوم بل وجوب تمام دارد که عساکر حدود رین باید بدون یک دقیقه اهمال
و امهال حرکت کنند و اولیای دولت جمهوریه قبل از تحریک اعلام عزیمت عساکر مزبوره
جناب ناپلیون را اعلام ننمایند تا اطمینانی بجهت او حاصل گردد و سایر سپاه وی قوی‌دل
شده استظهار نیرو دهد راوی گوید جناب ناپلیون بواسطه مواضعه با اولیای دولت
جمهوریه ابدا بخاطر وی خطور نمیکرد که خلاف آن چه قرار داده و قرار نموده اند در چنان

نمورد و مقام که ضرورت کلی داعی باشد بعمل خواهند آورد و دولت معاون و امداد و در محل
و موقع خود میسر نشد و از رسیدن کومک جناب ناپلیون را مستحضر میسازند و خلاف
آن تعهدات از جانب اولیای دولت جمهوریه اصلا بخاطرش خطور نمیکرد و لیکن این
خود تصوری بیجا و تخیلی باطل بوده اولیای دولت نقش بازگون و طرح دیگرگون که از آن حسن رای
و تدبیر میدانسته اند بر لوح بهبود ریخته از عهده هیچکدام از مواعید بر نیامدند چنانچه در اوایل
سال مزبور بجواب عرایض جناب ناپلیون پرداخته و از فتح و نصرتی که در صحرای
نقل مو حاصل کرده او را مورد تحسین و آفرین فراوان ساخته و این مطلب را در ضمن آن
مندرج نموده که در باب روانه کردن عساکر حدود رین مفصلاً شرح داده شد و صراحتاً بواعث
تقاعد و تعویق و تهاون و تاخیر حرکت عساکر حدود مزبور را ایراد نموده و نوشته که عنقریب
سپاه امداد و معین از رود رین عبور و بسرعت و تعجیل در همان وقت معین بشما خواهد
پیوست و لیکن سه روز فاصله و فرق این حکم را حفظ با ملاحظه کشید مجدداً بجناب ناپلیون نوشتند
که عساکر حدود رین سپرده برش مورد و در وقت میعاد معهود نتوانستند از رود مزبور
عبور کنند و فاتح ابواب جدال و رافع رایات قتال شوند و باین عذر متمسک گشته
که اکثر زورق و کرجی که حامل اسباب و اثقال ایشان تواند شد دست نداد تا خلقی
متهیر که مخالف تقدیرات شارع بحر احمد و شراع عزیمت گشاد و لهذا آنجناب و عساکر
مامور ایطالیا باید انتظار امداد از اطراف نکشند و بغیر از عدت و قوت در روزگار
خود مترصد اعانات از جانب دیگر نشوند مورخ گوید در دوازدهم حمل که جناب ناپلیون
و عساکر ابواجمعی او در اصل معموره ممالک خصم در پای تخت ولایت کرانسیه در هشت
فرسنگی دار الخلافه و به تهیه و تدارک حرکت و نهضت مشغول بود و هر دم دیده در راه
انتظار داشت که احشر فوج رسد فرنس از مطلع رود رین طلوع خواهد نمود و از اخبار
وصول آنها باین حدود پرچم در ره خواهد گشود در این خیال بود که ناگاه چاپاری بسرعت
و تعجیل تمام از جانب اولیای دولت جمهوریه وارد گردید و نوشتجات و احکام دولتی را
بجنابش ابلاغ نمود جناب ناپلیون پس از آگاهی از مضمون آن شدت نایره غضب

غضب وی التهاب گرفت و قصب جنابش از تقلب اولیای دولت قلق و انقلاب
و چون سیماب از تابش آفتاب و آتش بی تاب گشت و دیگر تحمل و تامل چاره و گریزی
نداشت و پیمانه صبر و شکیب رای و تدبیری و بواسطه اباطیل احتمالات و اباطیل اعتبارات
ارکان دولت مشوش این خیالات بر لوح خاطری نگاشت که البته اولیای دولت
جمهوریه در ورطه بیم و هراس و در لجه وهم و قیاس افتاده اند که اگر این چنین سپاهی
بزرگ در تحت اطاعت سرداری سترگ چون ناپلیون آید که در حقیقت روز بازوی مملکت
از قوت و برتری آن هر سه لشکر است دیگر ژرف دریای شگرف روزگار ندور کار
نکند تا بضعیف گران لشکر ابا باشد که با این استعداد و سپاه و استعداد و دستگاه باده خودسری
او عصیان کند و در مقام تمکین دولت مسکن نگردد خیال کرد که تعجیل اولیای دولت علیه بواسطه
شکستی که در سال پیش مکرر بعساکر حدود رین از سپاه خصم رسیده خوف و تشویش کرده اند
که مبادا بعد از عبور و مرور از رود رین باز مثل سال گذشته مقهور و مغلوب و مخذول و منکوب
شوند و نتوانند فتح و فیروزی با قشون حدود ایطالیا یاری برخیزند و با دشمن بستیزند
ازاین جهة حرکت عساکر حدود رین را موقوف نموده اند چنان ظن کرد که سرداران
سپاه فرنس از راه واهمه و ترس که از خصم داشتند با اولیای دولت نوشته و
عذر خواسته اند و بهانه کرده اند که تدارک و اسباب برای عبور رود رین نداریم
و باین جهة فرستادن آنها را موقوف ساختند و این معنی را جناب ناپلیون از راه
غیرت ذاتی سرداران فرنس مستبعد میدانست چنان تصور کرد که منظور اولیای
دولت از نفرستادن عساکر رین این است که سپاه حدود ایطالیا ابواجمعی آن جناب را
بالمره در معرض تلف آرند و از نفع و ضرر و خیر و شر چشم بپوشند و قبل از این هم چنانچه سبق
ذکر یافت اولیای دولت احکام صادر کرده که نصف سپاه مامور ایطالیا را سوا کرده
بجنگ مملکت نپل روانه سازند و قصوری در استعداد او حاصل نمایند باری اگر از اینگونه
خیالات در لوح خاطر ناپلیون صورت گرفت مورخ گوید که جناب ناپلیون چون
از صنایع و احوال اولیای دولت بدین قسم در حق خود دگرگون دید و سبب

حرمت و محرمیت جبران و تلافی را در صدد این مطلب برآمد که خود را از قید التقدم به کار به
زود کار مستخلص سازد و تجربه چیان ارکان دولت جمهوریه پرداز و زیرا که ان جمیع بکار
نادان که نه خود مصدر کاری و منشاء امری میتوانستند شد و نه دانشور و هنرمند دیگر را مداخلت
در امور جمهوریه میدهند از روی احتقاد و اعتماد باندیشه موهوم و خیال معدوم امر دولت را
مهمل و مختل و اوضاع مملکت را معطل و مهمل میگذارند و بعلت حصول مدعا و مطلب خود عموم
اهل ملت را خفیف و خوار و مبتلا بمرض عدم حب و عار دارند و هرگز نمیخواهند آدمی
دانش پژوه از هیچ طایفه و گروه که مبادا کاری از پیش برد و در میدان شهرت و اعتبار
و قدرت و اقتدار گوی برتری بچوگان بهتری از امثال و اقران خویش و جمیل مناظم
امور و تکفل مصالح بمهام جمهور باشد و در حقیقت عیب دولت جمهوریه همین است که اینجا
دریافته بود خلاصه کلام در همان اوقات جناب ناپلیون باین صراحت اقناع و عزم خود را
جز این معنی جزم کرد که بهدم بنیان قواعد رجال دولت جمهوریه پردازد و خللی در
بنیاد بی فواید آنها اندازد و دولت بالاستقلال و الاستبداد بنیاد گذارد و عقده خاطر خود را
بسر انگشت این فکر صایب دانشمندانه تا قبضه حل و مفتوح گذارد و این نام نیک را برای
خود در صفحه روزگار مستقل و مشروح دارد و القصه بعد از دوازده ساعت پس از وصول
نوشتجات ارکان دولت که از هر طرف و هر دم بهدم ناامیدی و یاس کردند
جناب ناپلیون شرحی بنواب شاهزاده چرلس سپه سالار عساکر استاریه و نمسا مرقوم
داشت بدیهی است هنگامی که صلادات هنگامه کارزار را گرم دارند و خود را در معرکه
جنگ و خونریزی چون تیغ خود بی آزرم گذارند مصالحت و مسالمت را طالب و اصلاح
ذات البین را بر راغب نباشند از آن اوقات که اسباب جنگ و جدال مهد
و میان نرد و قتال گسترده اند تا حال مدت شش سال است که نبرد رزم در ترکش رفته
دوده و عنبر بجواب جوشش از تولج نیل تا تیغ نهار و از فصل دی تا موسم بهار تجربه
مشاجره بغارات و اسباب مناظره بکار انداخته شهاب رفتار سواران دلیر در میدان
کارزار همواره مثل جولان در آتش دارند و سنبرای گرم رو تیز از برای جستن راه

را از آشتی و جنگ دلها در کاوش و رزم و شور بگال مردان رزمجوی خون از
دیدگان در تراوش تیغ فولاد دل با همه برهمی زبانش در حکم ریختن خون مردم
هردم چون دم خود کند کی گندا آیا این همه سفک دما و اضاعت نفوس و قطع سلسله بنی
آدم بس نشده ارباب رحم و مروت و اصحاب انصاف و فتوت تا آواز بلند بار او چو
نمایند که دست از انهار دما و انهاک دمار و هلاک مردم کوتاه داریم اکنون تمامت
ممالک فرنگستان که کمر عداوت و کینه دولت جمهوریه فرنسه بر میان بسته بودند یکبار
گشوده و اسلحه حربی که برداشته بودند بر زمین گذاشته مصلحت در مصالحت دیدند و حالا
منحصر گوسفند بهمین دولت است که اصرار بر مناقشه و مخالفت دارند و در ریختن
خون مردم ثابت قدم شده و از کوشیدن در این کار تارک پشیمانی و ندم تعین
دانند که بعد از این بجدی خون جاری خواهد گشت که از سر ایوان کیوان در خواهد گذشت
و هرگز چشم زره و گوش گان این نوع معرکه و ملحمه ندیده و نشنیده و یکبار گیتی دوبوی
او بار و رخت تخت و نهال اقبال را بی برگ و بار خواهد نمود و امارات ضعف و انکسار
و علامات دمار و خسار و هلاک نفوس و خرابی ملک محروسه از پیش ظاهر و آشکار
خواهد گردید و مآل کار جنگ و پیکار بجائی منتهی و منجر میگردد که اصلاح این فساد و دفع
این عناد در قوه عباد و دفع این هنگامه و شر و شور آدمی و بشریت بعد از مهمات تباهی
مالی و جانی باز در صدد مطلب و مدعای یکدیگر برآئیم و مقام استعلام مقصود و مرام
جانبین گرائیم و تحقیق نمائیم که این همه خونریزی را باعث چیست و دفع این غائله
نابود در قوه کیست آخر هر ابتدائی نهایتی و هر آغازی را انجامی خواهد بود چندی قبل از این
کارگزاران دولت جمهوریه فرنسه بحضرت امپراطور ممالک نمسا و استاریه منشاء جواب
خویش اظهار و بر سبیل تصریح و توضیح نوشته شد که جنگ را موقوف و عنان یکران مصادمه
و مخاصمت را معطوف دارند که طول جنگ باعث خرابی هر دو مملکت و موجب استیصال
هر دو ملت خواهد بود و لیکن مداخله وزرای دولت علیه انگلیس موجب تخریب بنیان
مشارکه گردیده از انجام امر مصالحت و معاودت که متضمن رفع مکافحت و معاونت است

ابا و امتناع نموده و از این ایتلاف راه خلاف و اختلاف پیموده نمیگذارند که امر صلح
صورت گیرد و علت هوا و هوس بوده یک مدت و بنا بر جلب منفعت و استرضای
خاطر پرطمع اهل انگلیس که بی خبر از هول و خطر جنگ و بیگانه از مرحله نام و ننگ میباشند
با یکدیگر بیاویزیم و خون یکدیگر بریزیم در حقیقت ای شاهزاده هوشمند هشیار و ای سردار
با اقتدار شما کی هستید که برحسب تولد وارث سریر و افسر سلطنت میباشید و غمخواری ملک
و ملت بر ذمت همت شما قرار گرفته و شایان شان در رتبه و سزاوار جاه و مرتبه شما نیست
که هیچ بار و در رای و دولت بزلال فهم و دانش خود را آشوب بگل و لای هوا و هوس انسانی
وارند و صفای ذات روحانی را مکدر بهوا و حبس نفسانی و محض جلب نفع عاجل چشم از ضرر
و خسران آجل میپوشید و بتزلزل ارکان ملک و ملت مورد بی خودی میکوشید دیگر نمیخواهم
بدانم که شما براستی عزم آن دارید و همت می گمارید که بحکم وراثت بجز امانت ملک و ملت
مملکت جرمنی بپردازید و زمام کفالت و وکالت مهام جمهور انام را بکف کفایت خود گیرید
و این لقب گرامی در میان اهل عالم بنام نامی خویش بلند دارید و میخواهید نیکنامی
نمایید که رفع این عداوت را کنید و گرد عناد را بید و غبار انگیخته فتنه از میانه دو تن
علتی متی دانا بر خصومت و دشمنی بکلی منطفی گردد و مملکت جرمنی که اکنون در تصرف سپاه
فرانس است از قتل و غارت مصون و از دستبرد و فتن و آشوب مامون ماند و دیگر اگر
من از این تکلیف چنین مثبت که با این عقیده واثق و با این ثبت راسخ باشم که شما مملکت جرمنی را
بدستیاری سپاه و پایمردی لشکر از نهب و غارت ایمن دارید و از تطرق آسیب گزند حوادث
محفوظ گذارید با اینکه به نیروی بازوی مردان جنگی مملکت مزبوره را نگهداری نتوانید کرد
بلکه منظور این است که اگر احیانا بدون تمهید مبارکه و متوجه مصالحه بروز و قوت لشکر خواهید
باستخلاص این کشور اقدام نمایید البته بلاشبهه و تردید مملکت یکسره ویران و خراب و
بحر معموره تامی منونه لمعان سراب خواهد شد و اهالی این مملکت پایمال فتنه و انقلاب
و لگدکوب حادثه نجد و حساب میشود و هر گاه بواسطه اظهار همین مطلب که بجناب شما نوشته
و معروض گشته ام جان یکنفر از بندگان را که بقای عالم را ذریعه و پروردگاری آدم را

آدم را ودیعه میباشند از شر و ضرر و آفات نوائب برکنارم و بسا به این وسیلت
بر فنا نام افتخار و مباهاتم از این مرحله افزون میکرده تا اینکه افسر اعتبار و اقتدار
در ریختن خون چندین نفر از نفس بر سر گذارم با نامه مورخ کوید در دهم ماه حال نواب
شاهزاده چرل در جواب مراسله جناب ناپلیون نوشت که ای سردار راست
گفتار درست رفتار فی الحقیقه آنچه نگارش داده بودید بر وفق صدق و یقین است
و من خود نیز اعتقادم بر این است اگر امتثال حکم ولی نعمت ادای حقوق را اقدام
نمایم همچنین خدمت نموده محض تحصیل آبرو و عزت با کمال شدت در پیشرفت امر میکوشم
بهمان طور که اثر دارد مصلحت گذار از التزام این مطلب نموده و طریق احترام این مقصد بوده
در طلب صلح و صلاح منهج رضاجویی حق را بپای فور و فلاح سپرده و استرضای خلایق را
که ودایع حضرت صانعند از روی انصاف و مروت لازم حق گذاری شمرده من
نیز همان مطلب را خواهان میباشم بنا بر آن اگر چنانچه من با شما در امر مصالحه یکجهت و یکرای
گردم و در فیصل این مهم هم عهد و هم جهد شوم بعید نخواهد بود زیرا که با وصف اینکه
که از جانب اولیای دولت من صادر شده است شایسته نیست که خود رای در باب
امر عظیم ابواب مناظره و گفتگو گشایم و در ترک دعوا و جنگ و صلح جانبین آهنگ
نمایم و لیکن ملتزم که در این باب احکام اکیده طبعه با اختیار من از مصدر امر امپراطوری
صادر آید و هرچه را بنده با استبداد رای در فیصل آن قوه ندارد قادر آید و در اجرای
امضای مطلب و مدعای شما مختار و صاحب اختیار باشم و این فقره بر سر دارد
اصح و آشکار که گردد که بعد از این هرگاه امری در جنگهای آینده وقوع پذیرد و ما یکدیگر
هر قسم امیدی در انجام صلح صورت گیرد متوقعم که در هر حال و هر مواد مطمئن
شوید که مراد وثوق و اعتقاد تمام و رسوخ و اعتماد مالا کلام بقول و فعل شما حاصل
است با نامه مورخ کوید جناب ناپلیون بجهت اینکه بنای تکلیف خود را در باب
امر مصالحه استکانی دهد لازم دانست که قبل از وقت بطرف دار الخلافه نهضت
نماید در صباح روز نهم ماه جنرال سینه بحکم آنجناب بسر قریه دو الحصار فرلنک

رفت و در پیش روی حصار مزبور بچند اول سپاه خصم برخورده از زور تواتر ریزش
گلوله داخل جمیع مجادلات خصم شده ایشان را شیفته طاقت و توان یک غلبه
و هجوم در هم شکست و از عقب ایشان وارد قلعه شد و در آنجا گشت و در یک گروه
بر اثر خصم شهر بومرک ابلک نموده و در آنجا نواب شاهزاده چرل را دید که با جمیل توپخانه
قدیم خود سنگهای ممر و معبر مزبور را سنگ بر گرفته و سر راه او را بد خواه جنگ و در آن سنگها
صفوف قتال و جدال بصفوف ابطال رجال آراسته که هر گاه سپاه فرنس بیاورت
و جسارت نمایند و اندیشه ضرر و خسارت بمحاذات ایشان از روی مجازات بر خیزند و بلی
مدار مدارات و قرار مواسات بمند ممانعت و مدافعت برانگیزند سپهسالار اعظم
فرنس چون صورت حال را چنین دید فی الفور امر فرمود که جنرال سینه در طرف یسار
شارع عام شهر مزبور مجموع توپهای ابوابحی خود را در یکجا جمع نماید و منتظر حکم مجدد شود
و جنرال جنگ را حکم فرمود که با سپاه خود بلندیهای جانب یمین شارع مزبور را بگیرد
و جنرال سنزو را پشت بند آنها قرار داد که از هر طرف و سمت روی دهد بدون مکث
دولت لباس مسارعت پوشد و کاسس مقارعت نوشد باری سه ساعت بعد از
روز مزبور در شارع طرف راست شروع بجنگ شده و تمام نام آوران خصم
سدل به سنگ تا آنکه کرر نواب شاهزاده چرل جان خود را در ورطه هلاکت انداخت
که بلکه سپاهش غیرت کرده در جنگ ثبات قدم ورزند چاره پذیر نشد لشکر فرنس
از هر طرف هجوم برده در ورد آورده شده سپاه نواب شاهزاده را از محل اقامت
راجع داشت و رایت فرار را بچند فرسنگ عقب تر رافع و سه هزار نفر از ایشان
معرض دمار و خسار و عرضه سبی و اسار در آمده هنگامی که سپاه شب بشهر
شدند روز غلبه و استیلا گردانگر ظفر پناه فرنس داخل شهر بومرک شدند و از آنجا تا قلعه
شیفلتق هنوز دوازده فرسنگ راه بود و نواب شاهزاده مترصد بود که جنرال
کرهین بواسطه راه سیم که از وسط شارع ظفر آل منشعب شود در قلعه شیفلتق با ودودی
وی پیوسته بر استعداد و قوت او خواهد افزود بنابرین خواست که فرصتی

که فرصتی جویده تا حصول مقصود و فاصله پیدا کند سرداران فرنس تکلیف کردند که بقدر
چهار ساعت متارکه کنند و جنگ را از طرفین موقوف نمایند تا گفتگوی مصالحه بمیان آریم
لیکن جنرال برسیر در جواب نوشت که ما را ممکن است که در یک وقت و زمان هم شربت
آشتی نوشیم و هم اسلحه جنگ پوشیم دیگر ترک متارکه کردن و ترک معارکه گفتن لازم است
القصه جناب ناپلیون جمعی را برای تحدید طول و عرض صحاری و بلند و پست براری از معموره
مقصد و عرض راه ملاقات کند لیکن از اطراف جنرال ناطور و تشخیص طرق آن سرزمین
ارو ایره تا باره از پیش روانه فرموده خود نفس نفیس ایلغار کرده که جنرال کرهین را قبل از
از وصول بمقصد در عرض راه ملاقات کند لیکن از اطراف جنرال مزبور از مقصود و عزم سپه
سالار اعظم فرنس آگاهی بهم رسانیده با سپاه خویش اندک عقب نشست همین چند اول
سپاه او که در زیر علم جنرال سپارک بود بمحافظه خزائن گرفتار گردیده اندک خسارت
کشیده و سپاه منصور فرنس با اطمینان تمام در قلعه در لب رود خانه میوز واقع شده است
و از آنجا تا شهر نامن قلیلی که از شهرهای ممالک جرمنی است و در لب همان رود خانه میوز
واقع است در هر جا از کنار رود خانه میرود ولکن از تنگناهای بسیار صعب میگذرد
و چنان مکانهای سخت در عرض راه واقع بود که هر قدر میتوانستند پیش روی سپاه
فرنس را گرفته از عبور و مرور ممانعت نمایند چنانچه در روز سیزدهم ل افواج پیش
قراول سپاه فرنس در یکی از تنگهای عرض راه محاربه سختی با خصم کرده و چنان عرصه برا
تنگ شد که احتیاط عظیم در ضمن آن متصور می‌شد لکن بار بخت سرشار سپهسالار جهانگیر
فرنس یاری کرده سپاه آستاریه و مفارا از آن تنگه حرکت داده ضرر و خسارت
بسیار از سپاه منصور رسانیدند ولیک کولونل کربر که از سرجنبان رشید و جرار توپخانه
بود در این جنگ کشته گشت و از فوت سرکرده مزبور بسیار اندوه و الم در دل یاران
و همقطارانش ثابت و طاری و سرشک غم از فقدان وجودش از دیده‌ها جاری و برای
اینکه اسم بلندش از صفحه روزگار محو نشود یکی از جهازات بزرگ جنگی را که در بندر
و ولایت ... تصرف سپاه فرنس آمده بود باسم او موسوم گردانیدند و همین جهاز

جنگی یکی از آن جهازات بود که جناب ناپلیون وقتی که از مصر مراجعت کرد سوارش
شده بود که در بندر فریجش بالا آمد بالجمله پس از این جنگ در عرض راه مانعی برای
سپاه فرنس روی نداد تا اینکه با کمال خاطر جمعی وارد شهر لیوبن شدند و این
شهر از شهرهای ممالک جرمنی است که در ولایت ستیریه و لب رود خانه میور واقع
گردیده و در همین شهر جنرال مرفلد و ایشیک آقاسی نواب شاهزاده چرل وارد و پیغام
متارکه و مهلت با یک دستخط اعلیحضرت امپراطور اعظم ممالک استاریه و جرمنی
بحضور سپه سالار اعظم سپاه فرنس مشرف شدند مضمون اینکه چندی جنگ موقوف
شود و عنان جدال معطوف تا اینکه گفتگوی مصالحه با اولیای دولت علیه جمهوریه صورت
انجام پذیرد و جناب ناپلیون در همان روز جواب مرقوم داشت که اگرچه موقوف
کردن جنگ بکلی خلاف مصلحت سپاه فرنس است ولیکن چون اول قدم در مصالحه
است قبول خواهم کرد و متارکه نامه از طرفین مرقوم و مختوم شده و در شب شانزدهم
حمل متارکه گردید که تا پنج روز دیگر جنگ و [illegible] از جنگ کم کم آرام گشوده و از
و گوش بهرام آبنوس را از صدای کوس کین و کوس و غوغای دشت وغا آسوده
گذارند تا اینکه عقود شرایط متارکه و عهود روابط مصالحه از طرفین ممضی گردد و در همین متارکه
قید شد که مجموع ولایات تا شهر تریق در تصرف سپاه فرنس و شهر قرتز که یکی از
شهرهای بسیار بزرگ ممالک استاریه بود با انضمام این قلعه آن بنا بر عهد و شرط متارکه
بتصرف سپاه فرنس دادند مورخ گوید جنرال برتیر در سر سفره شام از فرستاده های
نواب شاهزاده چرل تحقیق کرد که اولیای دولت استاریه و سرداران عساکر آن دولت
الآن و بالفعل سپاه مرشل برنادت را در کجا ملاحظه دارند که رسیده باشد سفرای
مزبور گفتند ملاحظه ما این است که حالا در قرب جوار قلعه ولیک که از قلاع محکم ممالک جرمنی
و در ولایت کرن اوله واقع است خیلی مسافت دارد و از جنرال جوبرت سؤال
کرده در جواب گفتند که در همین شهر برقرین و شهر موتیک است یعنی او [illegible] است
جنرال جوبرت برتیر گفت الله چنان نیست که شما تصور کرده اید بلکه هر یک از سرداران

از سرداران مزبور سپاه ابواجمعی خود جدا جدا در کار رسیدن هستند و دورترین ایشان
ازین مقام و محل بقدر یک روزه راه است ازین جواب که جنرال برتیر گفت
حضرات سفرا بسیار تعجب کرده و بسیار متحیر شده بسبب اینکه سرداران سپاه استاریه
و امثال چنان میدانستند که جناب ناپلیون با همان سپاه ابواجمعی خود که در ایطالیا
بدین محل جسارت کرده بقدر نصف آن لشکر را هم در عقب گذاشته است و اگر
نه زودتر بمصالحه اقدام مینمودند خلاصه کلام پس از آنکه سفرای مزبور مرخص شدند
جناب سپه سالار اعظم جنرال لگرر را که از هر گردکان صاحب وقوف و کاردیده
در گفتگوی مصالحه استحضار تمام داشت روانه دارالسلطنه پاریس داشت که اولیای
دولت جمهوریه را از کیفیت متارکه خبردار سازد و قبل ازین مذکور شد که سپه سالار
عساکر فرنس جنرال لاولت را که یکی از ایشیک آقاسی های نظام بود با جمعی از سواره
نظام از شهر کلاجنفرت در چهاردهم حمل روانه فرموده بود که بجنرال جوبرت ملاقات کند
و او را از آن راه که حکم شده بود بیاورد و جنرال جوبرت تا آن وقت در ولایت تیرال
بسبب موانع چند چنانچه قبل ازین مذکور شد مانده بود و جنرال لاولت تا شهر لینتز رفته
در آنجا اهل شهر دیدند که همراه آن سردار سواره فرنس زیاده از شصت نفر نمی باشند
هوا کرده کمر بقتل ایشان بستند و سرکرده ایشان بهزار حیله و تزویر با نهایت چستی و چالاکی
از آن مهلکه نجات داد و همین یک نفر از آن سواره مقتول گشت که بعد از این چنانچه
مذکور خواهد شد اهل آن شهر مورد غضب و سیاست شدند بالجمله در شانزدهم حمل جنرال
جوبرت بقریه سپطل که یکی از دهات ممالک جرمنی است و در نزدیکی شهر ویلخ در ولایت
کرنتیه واقع است وارد شد و در آنجا بجای مهر سپاه منصور فرنس قرار گرفت
و سردار مزبور مجموع محبوسین جنگ را که چند حساب بودند همراهی خود آورده بود
همان ساعت که وارد مهر سپاه گردید آنها را به پشت لشکر خود فرستاد که در میان
سپاه جنگی نباشند و همچنین مرشل برنادت حکم از سپه سالار اعظم رفته بود که او نیز
لشکر خود را فرستاد که در میان سپاه تجمیل تمام برداشته در شهر لیوبن معسکر منصور ملحق

شود مرشل مزبور مجبور و مسئول حکم سپه سالار اعظم جنرال فرند را که از سپه داران صاحب
وقوف بودند با یکهزار و پانصد نفر تعیین شود که در عقب بماند و شهر فیوم را که از شهرهای
دریا کنار ولایت اسطریا است محافظت کند و ولایت کرن اوله را از آفت و مخافت
نگاه دارد و نگذارد از اهل آنجا مخالفتی سر زند و یا ضرر و خسارتی نسبت به بازماندگان
لشکر فرنس رسد بالجمله در روز چهاردهم حمل همان روزی که ایلچی های امپراطور اعظم
ممالک استاریه و جرمنی بحضور جناب ناپلیون برای ترک جنگ و اتمام مصالحه آمده
بودند شش هزار نفر از سپاه فرنگ دیویژن مسنه هجوم بر سر آن هزار و پانصد نفر
برده آنها را شکست داده مجبور کردند که فرار کرده بقریه سطریه که در قرب و جوار شهر طابت
که از شهرهای ممالک جرمنی است و در ولایت کرن اوله واقع است عقب نشستند
مورخ گوید این واقعه جزئی را ماشنیدان وقایعی که در ولایت جنرال روی داده بود
و ملان صفحات باغراق گوئی شهرت داده چنین گفتند که سپاه فرنس در هر جا شکست
یافته‌اند و در هر ولایت سر راه ایشان را گرفته قتل و غارت می کنند اهل ولایت
وینه از اینگونه اخبارات دروغ فریب خورده بنای طغیان نهادند و چنانچه
بعد از این مذکور خواهد شد همین طغیان ایشان عاقبت باعث انهدام بنیان آن دولت
گردید بالجمله در روز بیست و نهم که ایام متارکه منقضی می شد بعد از ظهر امیر مرفلد
باتفاق وزیر مختار دولت نپل که در پای تخت وینه مقیم بود از جانب اعلیحضرت امپرا
طور با اختیار تمام وارد مقر کوکبه سپهسالار اعظم شدند که در باب مصالحه گفتگو
کنند و فصول مصالحه و مقدمات آنرا تعیین نمودند از طرفین مهر نمایند و دستخط گذارند
بنابرین تا هفت روز زمان تجدید متارکه را قرار دادند که وسعتی در وقت گفتگو بهم رسد
و در روز بیست و چهارم حمل مقدمات و فصول مصالحه را به طور مرقوم مسطور داشته
بدار السلطنه وینه بحضور حضرت امپراطور مشار الیه رسول و رود و دیگری از مقربان درگاه
امپراطوری جواب آنها را آورده چونکه از جانب اولیای دولت جمهوریه جنرال کلرک
مامور باتمام مصالحه شده بودند و مشار الیه مشغول در شهر تورین که سواد اعظم ولایت